



گزارش نامه داخل
دقت در هیچ عالیقدر
حضرت آیت الله العظمی صانعی علیه السلام

اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۹۰ - رجب ۱۴۳۲ - ژوئن ۲۰۱۱
سال سوم / شماره ۱۷ و ۱۸ / ۳۶ صفحه
www.saanei.org & istifta@saanei.org

تفسیر:
ناامید شدن حضرت زهرا (س)
از هدایت گمراهان
مرحوم آیت الله العظمی منتظری **ع**

تاریخ:
**فریاد فاطمه (س) یا سکوت
علی، عدالت یا وحدت**
میشم محمدی **۱۲**

ادبیات:
**دختر پیغمبر در شعر
فارسی**
مرحوم سید جعفر شهیدی **۱۸**

قال النبی (صلی الله علیه وآله):
(أَلَا إِنَّ شَرَّ الشَّرِّ أَشْرَارُ الْعُلَمَاءِ وَأَنَّ خَيْرَ الْخَيْرِ
خِيَارُ الْعُلَمَاءِ) - بدترین اشرا عالم شریراست و
بهترین نیکان دانشمند نیکوکار است.
اثنی عشریه، ص ۳۷.

تاریخ:
زهرا (س)
مشعل فروزان هدایت
عبدالرحیم سلیمانی **۱۱**

حضرت آیت الله العظمی صانعی علیه السلام
در درس خارج فقه

نابودی فکر مردم بدتر از کشتن آنهاست

در صفحه ۳ ◀◀◀

تماس تلفنی آیت الله العظمی صانعی
با خانواده هدی صابر



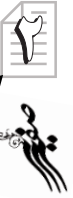
حضرت آیت الله العظمی صانعی
روز یکشنبه بیست و دوم خرداد ماه،
بلافاصله پس از انتشار خیر
جانباختن مرحوم صابر، با خانواده
آن فعال ملی- مذهبی تماس گرفته و
از خدای بزرگ برای آنان صبر و
شکیبایی و اجر، خواستار گردید.

به گزارش صفیر، در پی واقعه جانگداز درگذشت مظلومانه
رضا هدی صابر، حضرت آیت الله صانعی طی تماس تلفنی با
فیروزه صابر، ضمن عرض تسلیت درگذشت برادرش و ابراز
تأسف عمیق خود از این واقعه، برای آن مرحوم علو درجات و
حشر و نشر با ائمه معصومین و شهدا را از خداوند متعال
خواستار و همچنین برای خانواده آن مرحوم صبر و اجر جزیل
آرزو نمودند.

نظریات حضرت آیت الله العظمی صانعی پیرامون کودک آزاری از نظر فقه شیعه

تربیت بدون خشونت





اگر نمی توانیم مثل امام (سلام الله عليه) باشیم لا اقل ضد امام نباشیم

شرایط آن روز جامعه فرمودند: آیا معنای این مساله غیر از این است که امام سلام الله عليه دلش به حال انسانها می سوخت، دلش به حال انقلاب و اسلام می سوخت.

ایشان محبوبیت حضرت امام در میان مردم و چهره های انقلابی را یکی دیگر از خصوصیات ایشان بر شمردند و اظهار داشتند: اگر می بینید افرادی و بزرگانی همچون شهید مطهری، منتظری، ربانی املشی، شیرازی، هاشمی، موسوی اردبیلی، کروی، مهندس موسوی افتخار می کردند که در خدمت امام باشند این امر دلیلی جز محبوبیت امام ندارد اگر می بینید شهید محمد منتظری با آنهمه شکنجه ای که شد اما باز سرا پای وجودش

علاقه به امام بود دلیلش محبوبیت امام بود دلیلش این بود که امام سلام الله عليه به گونه ای عمل می کرد که افراد افتخار می کردند در خدمت امام باشند ایشان در پایان خطاب به شاگردان خویش فرمودند: اگر بنا داریم اسلام را به دنیامعرفی کنیم این را باید از امام و سیره قولی و عملی ایشان بیاموزیم خدای نکرده به گونه ای حرف نزنیم و یا به گونه ای عمل نکنیم که اسلام را بد به دنیا معرفی نماییم و در دعوایی که برای ملت ما آب و نان ندارد وارد نشویم من از همه کسانی که به نام اسلام قدرت دارند و به نام اسلام و خون شهدا به قدرت رسیده اند می خواهم که در اداره امور به روش انبیاء و اولیاء و سیره امام سلام الله عليه بیشتر دقت توجه کنند.

اعدام شده بود خدمت حضرت امام بردیم و گفتیم این آقا مدعی است که از طرف شاه مامور بوده ۱۲ نفر را اعدام کند که صرفاً حکم ۴ نفر را اجرا و با

اگر می بینید افرادی و بزرگانی همچون شهید بهشتی، مطهری، منتظری، ربانی املشی، ربانی

شیرازی، هاشمی،

موسوی اردبیلی،

کروی، مهندس موسوی

افتخار می کردند که در

خدمت امام باشند این

امر دلیلی جز محبوبیت

امام ندارد اگر می بینید

شهید محمد منتظری با

آنهمه شکنجه ای که شد

اما باز سرا پای وجودش علاقه به

امام بود دلیلش محبوبیت امام بود



کاری ندارد، بلکه مراجعه فقهای شورای نگهبان به حضرت امام از این باب بود که ایشان را افقه فقهاء می دانستند و امام جوابها را به گونه ای می دادند که راهگشا باشد و اگر احیاناً خود ایشان در آن مساله نظری نداشتند ارجاع می دادند به فتوای کسانی که راهگشا بود و می توانست مشکلات جامعه را حل نماید.

آیت الله صانعی در ادامه و با اشاره به یکی دیگر از خصوصیات حضرت امام فرمودند: امتیاز دیگر سیدنا الاستاذ این بود که وقتی پیشنهادی به ایشان می شد در خصوص آن تامل می کردند و پس از آن پاسخی را ارائه می کردند که مورد پذیرش عقلا و اندیشمندان بود.

ایشان با نقل خاطره ای از قول یکی از مقامات قضایی اظهار داشتند: یکی از مقامات قضایی نقل نموده اند که در اوائل انقلاب پرونده یکی از نظامیان وابسته به رژیم طاغوت را که به دلیل اعدام چهار نفر از انقلابیون محکوم به

همزمان با ۱۴ خرداد سالروز رحلت جانگداز بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی سلام الله عليه، حضرت آیت الله العظمی صانعی در پایان درس خارج فقه خود به تشریح برخی از خصوصیات اخلاقی، سیاسی و اجتماعی حضرت امام پرداخت و خطاب به شاگردان خود گفت: همه باید

تلاش کنیم این خصوصیات را در میان خود و جامعه ترویج نماییم و اگر نمی توانیم مثل امام سلام الله عليه شویم لا اقل به ضد امام تبدیل نشویم. شاگرد بر جسته حضرت امام سلام الله عليه اظهار داشتند: همه کسانی که با نظریات فقهی،

فلسفی، اصولی، عرفانی و حتی تفسیری امام آشنا هستند می دانند که امام سلام الله عليه همه عمر خویش را صرف انجام وظایف الهی و ابراز علاقه قولی و عملی به اهل بیت علیهم السلام نمودند. آیت الله صانعی افزودند: یکی از خصوصیات برجسته ای که در حضرت امام سلام الله عليه وجود داشت این بود که امام اسلام را آنگونه به دنیا معرفی می کرد که دنیا پذیرش آن را داشته باشد، آنهایی که با اندیشه فقهی امام آشنا نیستند می دانند که ایشان پس از پیروزی انقلاب به دنبال تطبیق احکام فقهیه با عقول و اندیشه های بشر امروز بود که نمونه های آن را در فتاوی مشهور ایشان در بحث شطرنج، معادن، طلاق زن و... می بینید.

من از همه کسانی که به نام اسلام و خون شهدا به قدرت رسیده اند می خواهم که در اداره امور به روش انبیاء و اولیاء و سیره امام سلام الله عليه بیشتر توجه کنند.

نابودی فکر مردم بدتر از کشتن آنهاست

وجوب عمل به نذر و عدم تغییر آن

س- آیا نذر برای سفره درست می باشد، یعنی نذر کردن سفره ام البنین صحیح است یا نه، و آیا می توان به جای گرفتن سفره به فقرا پول داد؟

ج- هر نذری باید به آن عمل شود و نباید تخلف نمود و ارزشها که در نذرها، چه ارزش انسانها و چه ارزشهای دیگر، ملحوظ است، نباید از بین برود و باید باعمل به نذرهای این گونه ارزشها محفوظ بماند.

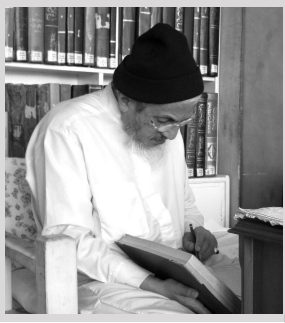
گمان بر خمس ندادن و ترک صله رحم س- آیا ظن قوی مبنی بر خمس ندادن یک خانواده دلیل کافی و قانع کننده ای برای قطع صله رحم با آن خانواده می باشد؟

ج- چنین مسائلی نباید سبب قطع رحم و مانع رفت و آمدهای فامیل گردد که بعضاً واجب هم بوده و به آن سفارش هم شده است، ضمن این که معمولاً نمی توان یقین به امور مذکور حاصل کرد و با فرض شک هم استفاده از اموال آنان جایز است و مانعی ندارد و تفتیش و تفحص در امور شخصی دیگران هم جایز نیست.

اضافه کردن کلمات و جملات به دعاها

س- در بعضی از دعاها مانند فرج اللهم کن لولیک الحجة ابن الحسن) در آخر آن (برحمتک یا ارحم الراحمین) اضافه کردن، جایز است یا نه؟ با چه شرایطی؟

ج- نباید اضافه نمود چون زمینه ساز تحریف در ادعیه است و همان نحو که وارد شده باید بدون کم و زیاد نمودن خوانده شود.

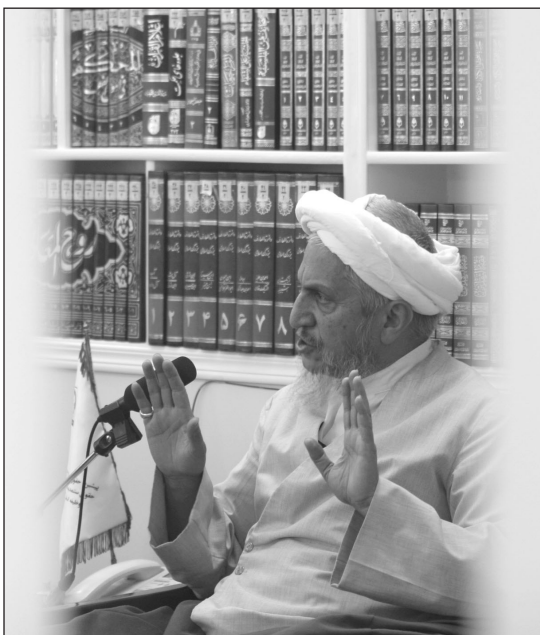


پس حق مطالعه ندارد، حق کار و فعالیت ندارد، اینها خلاف شرع است و به حکم قاعده لاضرر و به حکم قاعده ایذاء و قاعده من اتلف مال الغیر و بناء عقلاء ضمان دارد و اگر کسی اینگونه عمل کند مرتکب خلاف شرع شده است.

این مرجع عالیقدر افزودند: هر کدام از این حقوق را اگر از او بگیریم خلاف شرع و حرام است و موجب ضمان است در روز قیامت باید جواب داده شود، همه این حرف ها را به مردم زده ایم حالا اگر خلافتش را عمل کنیم خسر الدنیا و الآخرة هستیم.

ایشان در پایان با بیان اینکه باید به خدا پناه برد از این که دچار قتل مردم شویم فرمودند: خدا نکند که باعث قتل مردم شویم خدا نکند مرتکب قتل فکر مردم که بدتر از قتل جان آنهاست شویم، و همین گونه است ضرر زدن به فکر مردم یعنی با دروغ و حیلۀ افکار

آنها از توجه به ظلم ظالمین منحرف سازیم، باید به خدا پناه برد که روز قیامت حساب ها، مخصوصاً نسبت به حق الناس خیلی دقیق و سختگیرانه است که قرآن می فرماید: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ



اگر چه زندان کردن مجرم جایز باشد اما اگر مانع سایر حقوق انسانی او بشویم ضامن هستیم اگر مانع رشد استعداد های او بشویم این جا ضامن هستیم. اینگونه نیست که بگوییم حالا که این فرد زندانی است پس حق مطالعه ندارد، حق کار و فعالیت ندارد، اینها خلاف شرع است و به حکم قاعده لاضرر و به حکم قاعده ایذاء و قاعده من اتلف مال الغیر و بناء عقلاء ضمان دارد.

خدا نکند که باعث قتل مردم شویم خدا نکند مرتکب قتل فکر مردم که بدتر از قتل جان آنهاست شویم، و همین گونه است ضرر زدن به فکر مردم یعنی با دروغ و حیلۀ افکار آنها را از توجه به ظلم ظالمین منحرف سازیم.

سایر حقوق انسانی او بشویم ضامن هستیم اگر مانع رشد استعداد های او بشویم ضامن هستیم اگر این فرد زندانی صنعتگر است باید ابزار صنعت در اختیارش قرار داد اگر اهل فکر و اندیشه است باید ابزار فکر و اندیشیدن در اختیارش قرار داد اینگونه نیست که بگوییم حالا که این فرد زندانی است

حضرت آیت الله العظمی صانعی: سلب حقوق انسانی زندانیان خلاف شرع و حرام است و نابودی فکر مردم بدتر از کشتن آنهاست.

حضرت آیت الله العظمی صانعی در میحث ضمان درس خارج فقه خود با بیان قاعده عقلائی در باب ضمان به اتلاف فرمودند: از نظر شرع هم قاعده لاضرر همین را می گوید، یعنی کسی حق ندارد به دیگری ضرر و زبانی بزند چه این ضرر مربوط به یک انسان دیگر باشد و چه حیوان و چه طبیعت و محیط زیست.

ایشان افزودند: عموم قاعده لاضرر و سایر قواعد، ناظر به این است که هر ضرر زدن موجب ضمان و مستلزم جبران خسارت است مثلاً در باب شهادت به زور آمده است اگر دو نفر عادل علیه شخصی شهادت دادند که دزدی کرده و قاضی هم به عنوان شهادت عدلین دست او را قطع کرد و بعد این دو نفر آمدند گفتند ما اشتباه کردیم و یا شهادت دروغ داده ایم اینجا ضامن خسارت

هستند چرا که سبب افساد و اتلاف این شخص شده اند.

آیت الله صانعی افزودند: همین بحث در مورد فردی که با رعایت همه موازین شرعی و قانونی محکوم به زندان شده است جاری است اگر چه زندان کردن او جایز باشد اما اگر مانع

دیدار نماینده یونیسف با حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله)

تربیت صحیح، زمینه ساز جامعهٔ بدون خشونت

شما بسیار شایسته و قابل تحسین است. اسلام نیز تأکید کرده که خدمت به انسانها و کودکان خدمت به جامعه است، چرا که تربیت صحیح، زمینه ساز جامعهٔ بدون خشونت می شود. باید به همه بفهمانیم که ما نیز کودک داریم، آیا ظلم به آنها را می پسندیم؟ آیا ستم و کودک آزاری، از عوامل زایش استبداد و دیکتاتوری نیست؟ آیا می پسندیم که ما را ظالم و ستمگر بنامند؟ ایشان تأکید کردند؟ همانطور که گفتم باید کودکان را از عواطف پدر و مادر که سرچشمه تربیت



در دورانی زندگی می کنیم که مردم آزاری و مخصوصا کودک آزاری از زشت ترین اعمال به شمار می رود و مورد تنفر و انزجار جهانیان است. اگر کسانی هم متوسل به خشونت، جنگ و تبعیض می شوند، در اقلیت هستند و با توجیحات غیر عقلانی، از راه کمال و ترقی دور می شوند.

نماینده یونیسف در ایران با مرجع نواندیش شیعه حضرت آیت الله العظمی صانعی دیدار و گفتگو کرد. پال هولس هوف، نماینده جدید صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) در ایران ضمن تشکر از مرجع عالیقدر شیعه گفت: اگر خدا کمک کند دوست دارم در ایران خدمت کنم و در رابطه با کودکان فعالیت نمایم، چرا که ایران از جوان ترین جوامع است و می تواند در مسیر صلح و عدالت گامهای بیشتری بردارد.

وی ادامه داد: با توجه به اینکه شما شخصیت شناخته شده ای در جهان امروز هستید، علاقه مند شدم که در ابتدای فعالیتیم از نزدیک با افکار و نظرات شما آشنا شوم و از رهنمودهایتان بهره مند گردم.

در این دیدار حضرت آیت الله العظمی صانعی پس از تشریح جوامع بشری و نفرت انسانها از مردم آزاری و خشونت طلبی فرمودند: باید خدا را شکر گذار باشیم که در عصری زیست می کنیم که شاهد تعالی و رشد افکار انسانها هستیم. انسانهایی که از جنگ، خونریزی و خشونت نفرت دارند. در دورانی زندگی می کنیم که مردم آزاری و مخصوصا کودک آزاری از زشت ترین اعمال به شمار می رود و مورد تنفر و انزجار جهانیان است.

مرجع نواندیش شیعه تأکید کردند: اگر کسانی هم متوسل به خشونت، جنگ و تبعیض می شوند، در اقلیت هستند و با توجیحات غیر عقلانی، از راه کمال و ترقی دور می شوند. اینان باید بدانند که با سرکوب مغزها و افکار مصلحان بشری، راه به جایی نمی برند و تنها خود را مضحکه عالمیان می کنند.

معظم له ادامه دادند: با نگاهی به تاریخ خلقت بشر، به درستی می بینیم که همه انسانهای مصلح، حق طلب و ظلم ستیز، از بستر مذهب برخاسته اند و با بینش انسانی برآمده از دین حرکت کرده اند. انسانهایی که در رأس آنها، انبیایی چون

صحیح است پر کرد و آنها را طوری پرورش داد که بتوانند درد جامعه را درک کنند.

حضرت آیت الله العظمی صانعی در پایان فرمودند: تمام فلسفه وجودی اسلام خدمت به انسانهاست، همانطور که ادیان توحیدی دیگر نیز چنین می اندیشند و شما و سازمانهای مشابه نیز که ادعای پیروی از دستورات دینی را دارند در این راه گام بر میدارند. آگاه باشید که تربیت و رشد جوامع بشری، مرز و اعتقاد نمی شناسد و ما با گفتگو و فرهنگ سازی می توانیم این موضوع را تحقق بخشیم، البته ما معتقدیم که اسلام در رابطه با آموزش کودکان، بهداشت و سلامت روح و جسم آنها، دستورات فراوانی دارد و آن را از شاخصه های مهم توسعه جوامع بشری نیز می داند.

در پایان این دیدار، پال هولس هوف با خوشحالی فراوان مجدداً به ایراد سخن پرداخت و با تشکر از معظم له و ستایش افکار بلند ایشان گفت: من یقین پیدا کردم که غرب هنوز نتوانسته ایران، متفکران شیعه و شخصیت هایی مانند شما را بشناسد، چرا که شما آزادانه از زشتی و پلیدی جنگ گفتید و خواهان مشارکت عمومی در جهت تحقق اهداف انسانی شدید. سخنان شما مرابیشتر متوجه نگاه مسالمت آمیز تشیع به حقوق بشر، کودکان و جامعه جوان کشورتان کرد. باز هم از شما تشکر می کنم.

اصلاح برداریم و یقین پیدا کنیم که همه این هماهنگی ها نشان دهنده این موضوع است که ما می خواهیم همه به یک جابرسیم و ان شاءالله یک صدا هم در جهان طنین انداز شود و آن هم صدای عدالت جهانی است نه فریادهای دیکتاتورمانا بانه و زورگویی های قرون وسطی.

حضرت آیت الله العظمی صانعی در رابطه با اینکه انسانها، واسطه ای بیش نیستند و هیچ چیز بدون اراده خدا امکان پذیر نمی باشد، فرمودند: علاقه و خدمت افرادی مانند شما به طبقات محروم و کودکان بی سرپرست و آزار دیده، از متن دین و مخصوصا اسلام برخاسته و همه اینها نشان دهنده یک اصل است و آن اینکه همه انسانها به سوی صلح و تحقق عدالت گام بر می دارند و همین نشانه وعده الهی است که آمدن یک مصلح جهانی را به ما نوید می دهد.

معظم له تأکید کردند: باید به عافه های بشری احترام گذاشت و کرامت انسانی را ارج نهاد و کودکانمان را از عشق و عاطفه لبریز کرد و با همین روحیه به تربیت آنها پرداخت، زیرا در غیر اینصورت، حقارت و عقده ببار می آورد.

مرجع متفکر شیعه در ادامه افزودند: سازمان شما می خواهد به کودکان بی سرپرست و کودکانی که تحت ظلم و ستم واقع می شوند کمک کند. این عمل

عیسی مسیح، موسای کلیم و محمد مصطفی (ص) بوده اند که برای اصلاح جوامع بشری و تکمیل رفتار انسانی ظهور کرده اند و به همین خاطر است که به شما که قصد خدمت دارید می گویم خدا راسپاس بگوید که در مسیر عدالت طلبان و شخصیتهای الهی حرکت می کنید و این خدمت، نتیجه رهنمودهای خدایی است. شما این را به خوبی می دانید که در اثر همین حرکتهای انسان دوستانه، کم کم اختلافات و تفرقه ها جایش را به وحدت و هماهنگی ملتها می دهد که نمونه بارز آن تشکیل سازمانهای حقوق بشر و انتشار منشور سازمان ملل و همچنین اتحاد اروپا و بازنگری قدرتهای بزرگ در چگونگی تعامل با ملل کوچک و بزرگ دنیا است.

معظم له با تأکید بر اینکه ممکن است همه رفتارها و کردارهای چنین سازمان هایی مورد تأیید ما نباشد فرمودند: تشکیل چنین سازمان هایی در جهان امروز زاینده فکر بشر هستند و ما باید به این حرکت با دید انسانی نگاه کنیم و لذا درست نیست که به همه آنها بدبین باشیم و فکر کنیم که همه در حال توطئه هستند. باور کنیم که آنها هم انسان هستند و زحمت کشیده اند تا توانسته اند منشورهای انسانی و بشری را منتشر کنند، در عین اینکه آنها نیز تحت فشار زورگویان و تمامیت خواهان بوده اند. اگر ناراستی و کجی ای در آنها می بینیم باید با گفتگو و تعامل سازنده به

تربیت بدون خشونت

نظریات حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله) پیرامون کودک آزاری از نظر فقه شیعه

واله عرض کرد من ده پسر دارم از خودم و هیچگاه آنها را نبوسیده ام و شما چگونه است که فرزندان دختر خود را می بوسید؟ فرمود من چه ارتباطی با تو دارم که درخت عاطفه و عواطف انسانی از قلب تو ریشه کن شده؛ یعنی در حقیقت بدیهای تو و کارهای نادرست تو سبب دوری از انسانیت شده و گرنه هرچه انسانیت در شخصی کاملتر باشد، علاقه و عاطفه اش نسبت به کودکان و فرزندانش و مظلومین بی دفاع بیشتر و زیادتر خواهد بود، و انبیاء الهی و امامان بعد از آنها صلوات الله علیهم اجمعین، انسانهای کامل و وارسته ای بودند. آیا می توان گفت انبیائی که بزرگان بشریتند و هادیان انسانها چون ابراهیم

خلیل و موسی کلیم و عیسی مسیح در اندیشه هایشان کودک آزاری می گذشته چه برسد به عملشان و آیا می توان گفت در اندیشه علی بن ابی طالب (علیه السلام) چنین چیزی گذشته در حالی که او انسانی است که آنچنان با کودکان یتیم در زمان حکومت و قدرتش مهربانی می نمود که بزرگانی از دوستان و آشنایش می گفتند ای کاش ما در کودکی یتیم شده بودیم تا مورد این همه مهر و محبت علی بن ابی طالب (علیه السلام) قرار گیریم، او کودکان یتیم را بر دامن خود می نشاند و با انگشتان مبارکش با همه قدرتش و داشتن کارهای زیاد به دهان آنها عسل می گذاشت و بازبان کودکانه و عواطف انسانی، آنها را تحریک به خوردن عسل می نمود و این گونه قضایا را اگر در تاریخ چهارده قرن قبل تقریباً بررسی کنیم، به عظمت کار انبیاء و اولیاء و به اینکه آنها خیال کودک آزاری هم در مغزشان پدید نمی آمد بیشتر باور می کنیم و باور می نمایم.

گذاری و مجازات باید جلوگیری نماید و وظایف هر یک از آنها بر حسب قدرتش و توانشان از نظر شرع مقدس اسلام، واجب و لازم بوده و همگان در حد توان و مشروع و

(علیه السلام) اولین امام شیعیان که در زهد و عدالت و علم و فرهنگ سازی و تربیت، سر آمد همه انسانهای تاریخ، بعد از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) بوده، همگان را در مقابل همدیگر

(س) قوانین شرع مقدس اسلام و قرآن چه نظری در مورد کودک آزاری دارند؟

ج. کودک آزاری نه تنها به عنوان آزار و اذیت انسانها جرمی سنگین به شمار می رود و حرام می باشد و آزاردهنده در آتش جهنم قرار می گیرد بلکه حرمت و گناه ویژه و خاص خود را دارد، چون عمل آزاردهنده خلاف عواطف و وجدان بشری است. باید به خدای بزرگ و مهربان و قادر متعال و انتقام گیرنده از ظلم مظلومان پناه برد و از ذات باری تعالی و رب العالمین درخواست ریشه کن شدن ظلم و آزار و زنده شدن فرهنگ و عواطف انسانها را نمود.

(س) روش های صحیح تربیت فرزندان کدام هاست؟

ج- کیفیت آن را باید علمای تربیت و روانشناسی و صاحبان فنون تربیت بیان نمایند، اما اجمالاً باید تربیت کودک همراه با مهربانی و زبان کودک و تشویق و ترغیب همراه با بازی و سرگرمی با آنها و شخصیت دادن به آنها باشد و باید تربیت کننده به یک اصل اسلامی توجه کند که در فرهنگ اسلامی، کودکان را بزرگان آینده بدانند و سرنوشت جامعه و انسانها را مرهون رشد و بزرگواری و تربیت آنان بدانند. (س) با در نظر گرفتن تاثیرات اجتماعی و روانی کودک آزاری، آیا یک فرد مسلمان می تواند با مشاهده یا اطلاع یافتن از کودک آزاری در قبال آن سکوت اختیار کرده و بی تفاوت باشد؟ تکالیف مذهبی مسلمانان در صورت مشاهده بدرفتاری و کودک آزاری یا اطلاع یافتن از آن چیست؟

ج- نه تنها یک انسان مسلمان، بلکه هیچ انسان با وجدان بشری و عاطفه انسانی نمی تواند در مقابل کودک آزاری بی تفاوت باشد که امیر مؤمنان

معروف باید دیگران را از گناه، مخصوصاً گناه کودک آزاری بازداریم که نهی از منکر از واجبات بزرگ اسلامی و دینی است.

(س) رفتار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین با کودکان برای تربیت آنها به چه صورت بوده است؟ آیا در سیره پیامبر و ائمه معصومین برای تربیت کودکان از روش های خشونت آمیز (مانند تنبیه بدنی) استفاده می شده یا خیر؟

ج. روش آنها همان بود که در جواب ۲ اجمالاً بیان شد؛ لکن ناگفته نماند که روش آنها در حد بالای از مکارم و بزرگواریها بوده و هست و نه تنها کودک آزاری در فرهنگ معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) وجود نداشته و تحققش محال و غیر ممکن بوده، چون معصومند، بلکه فکر و خیالش هم در مغز و اندیشه آنان خطور نکرده و نخواهد کرد و چگونه می توان اندیشه کودک آزاری را به پیامبری نسبت داد که فرزندان دختر خود را در مقابل شخصی مرتب بوسه می زد، آن مرد به پیامبر (صلی الله علیه

مستول دانسته و فرمود کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت، همه شما انسانها وظیفه رعایت دیگران و حفظ حقوق آنها و اذیت نشدنشان را داشته و دارید و باید پاسخگوی آن رعایت و حفظ باشید. در این کلام بزرگ همه انسانها مسئول شناخته شده اند و از شئون مسئولیت، آن است که انسان در مقابل اذیت کودکان، بی تفاوت نباشد و در حد توانش با ارشاد و هدایت آزار دهنده و یا اطلاع آزار و اذیت به مسئولین قانونی آن، وظیفه خود را اداء نماید. و گرنه در مقابل خدای بزرگ و انسانها مسئول بوده و باید پاسخگو باشد.

(س) برای جلوگیری از شیوع کودک آزاری در جامعه مسئولیت افراد در موقعیت های مختلف از جمله والدین، کسانی که از کودکان ننگه داری می کنند، نهادهای مسئول کودکان، رهبران مذهبی، کارکنان بیمارستان ها، معلمان، سیاستگذاران، و نمایندگان چیست؟ ج- هر کسی در حد مسئولیت خودش از ارشاد و هدایت گرفته تا قانون



ناامید شدن حضرت از هدایت گمراهان

در اینجا اگر "سنت" باشد یعنی: پاشیدم، و اگر "سنت" باشد یعنی: ریختم، هر دو صحیح است. "سُن الماء" معنایش این است که انسان کم کم آب را بپاشد، ولی "سُن الماء" یعنی: آنها را بریزد.

در اینجا حضرت می فرماید: غارتش را بر سر اینها پاشیدم، یا بر سر اینها ریختم. وقتی دشمن می آید از همه طرف غارت می کند و همه چیز را از بین می برد، این کاری هم که مردم آن زمان کردند و



تحلیلی بر خطبه حضرت زهرا (س) بخشی از کتاب بزرگ "خطبه حضرت فاطمه زهرا (س) و ماجرای فدک" اثر فقیه عالیقدر مرحوم آیت الله العظمی منتظری است که به عنوان سرآغاز ویژه نامه شهادت دخت گرامی رسول الله (ص) انتخاب شده است. این اثر گرانقدر در شانزده درس و ۴۳۰ صفحه منتشر شده و در دسترس علاقه



مسیر خلافت را منحرف کردند، در حقیقت غارتی است که تالی فاسد دارد و موجب تسلط دشمن و قتل و غارت در آینده خواهد شد، و همه مفسده های آن به عهده خود اینهاست. (۴) در بعضی از نسخه ها مثل کتاب "معانی الاخبار" کلمه "عارها" آمده که معنای بهتری به جمله می دهد، یعنی: بار کردم و پاشیدم بر آنان ننگ عملشان را. **(فجدعا و عقرا و بعدا للقوم الظالمین)** **(پس ذلت و هلاکت و دوری از رحمت خدا بر قوم ستمکار باد.)**

"جدع" در اصل به معنای بینی بریده است، و "جدعا لک" یعنی: خدا تو را معیوب کند، و در اینجا کنایه از خواری و ذلت است. "فجدعا" یعنی: بریده باد بینی آنها، خواری و ذلت باد بر آنها. و "عقرا" در اصل به معنای زخم زدن و پی کردن (قطع دست و پای) اسب و شتر است، و چون نتیجه قطعی آن هلاکت حیوان است به معنای کشتن هم آمده است، یعنی: هلاکت باد. و "بعدا للقوم الظالمین": و دوری از رحمت خدا برای گروه ستمکار و ظالم باد.

آغاز انحراف مسیر خلافت (و یحهم) ! ائی زحزحوها (۵) عن رواسی الرسالة؟ (وای بر آنها! چگونه خلافت را از جایگاههای استوار رسالت دور کردند؟)

در اینجا علت این که حضرت "ویحهم" فرمود و "ویلهم" نفرمود، به خاطر تعجب از کار آنها و دلسوزی برای آنهاست:

می انداختند می گفتند: "ربقة"، و جمع آن "رباق" یا "ریق" می باشد. خلاصه حضرت می فرماید: من افسار و طناب این حکومت یا این فدک را به گردن غاصبان و مردان شما انداختم، تا روز قیامت آنها خود جواب خلافت که منحرف شده و فدک که غضب شده را بدهند. مسئولیت تمام حقوقی که از ما اهل بیت غضب شده و ظلم هایی که در این ارتباط به مردم شده، به عهده غاصبان و مردان شماست و باید در روز قیامت جوابگو باشید.

(و حملتهم أوقتها) **(و سنگینی بار آن را بر آنها تحمیل کردم.)** "أوق" به معنای ثقل و سنگینی است، و "تاء" در "أوقه" تاء وحدت (۲) یا تاء جنس (۳) است؛ یعنی: بار سنگین مسئولیت آن را به عهده اینها گذاشتم و اینها باید در قیامت جواب بدهند؛ چون ما فعالیت خودمان را کردیم و تا آن اندازه که می توانستیم تلاش کردیم که خلافت از مسیر اصلی خودش منحرف نشود؛ اما حالا که شما خودتان نمی خواهید خلافت در مجرای صحیح آن بیفتد، عواقب و مسئولیت این کار بر عهده خود شماست، و هر چه اشکال داشته باشد - چه دنیایی و چه آخرتی - همه بر گردن خودتان است.

(و سننت [سنت] علیهم [عارها] غارتها) **(و تمام [ننگ و عار] غارت حکومت را متوجه آنان کردم.)**

کرد که محیط را به محیط صالح و سالمی تبدیل کرد و در این جهت باید حکومت صالحی باشد. در غیر این صورت اگر حکومت و حاکمان فاسد و ناصالح باشند، مردم نیز در مسیر فساد قرار می گیرند، همان طور که مولا علی (ع) فرموده: "أغلب مردم با حاکمان و پادشاهان بوده و دنیاگرا هستند...". خلاصه کمتر اتفاق می افتد که حکومت و حاکمان فاسد باشند ولی عموم مردم در مسیر صلاح و دینداری قرار داشته باشند و از حاکمان و پادشاهان خود اطاعت و تبعیت نکنند. در زمان حضرت زهرا (س) نیز این طور بوده و عموم مردم تابع حکومت و شریک گناه حاکمان خود بودند؛ لذا حضرت می فرماید: به ناچار چون مردان شما مردانی ترسو و ضعیف و محافظه کارند و با حکومت غاصب وقت سازش کرده اند، همانا ریسمان و طناب خلافت یا فدک را به گردن غضب کنندگان آن و یا مردان شما انداختم.

ضمیر در "ربقتها" یا اشاره به فدک است و یا به "خلافت" بازمی گردد. "ربقة" به فتح راء و هم به کسر آن، یعنی حلقه طناب، و این تشبیه است. در آن زمان وقتی می خواستند حیوانات را به یک طناب ببندند، گاهی اوقات وسط این طنابها را چوب می گذاشتند و گاهی هم طنابها را گره می زدند، به هر حلقه از این طنابها که به گردن یک حیوان

مندان به اهل بیت و اهل تحقیق قرار گرفته است. اینک بخشی از این اثر گرانقدر به خوانندگان عزیز عرضه می شود. **(لا جرم لقد قلد قلدتهم ربقتها)** **(به ناچار ریسمان آن را به گردن آنها انداختم.)** اگر برای خلافت یا فدک می آمدیم و به شما حرفی می زدیم و دادخواهی می کردیم، حالا از آن گذشتیم؛ مسئولیت و عواقب آن را هم به گردن غضب کنندگان آن و یا به گردن مردان شما گذاشتیم. چون همه مردم شریک حکومت وقت بودند و تابع جو حاکم شدند، همه آنها در گناه آن شریک هستند. همان طور که مولا علی (ع) در نهج البلاغه می فرماید: "و انما الناس مع الملوك و الدنيا الا من عصم الله (۱)"; یعنی: مردم تابع پادشاهان و حاکمان خود بوده و دنیاگرا هستند، مگر کسانی که خدا آنها را حفظ کند. همین حدیث خود دلیل بر این است که همیشه باید سعی کرد حکومت "صالح" باشد؛ برای این که اگر حکومت صالح باشد، نوع مردم در مسیر صلاح و نیکی قدم برخواهند داشت؛ اما اگر حکومت فاسد باشد، طبیعی است که مردم به سوی فساد و تباهی کشیده خواهند شد، و در جو و محیط ناسالم کمتر کسی می تواند خود را اصلاح کند و اکثر مردم ایمانشان ضعیف است؛ پس اگر بخواهیم توده مردم به طرف صلاح و نیکی حرکت کنند، همیشه باید کوشش

انسان وقتی از کار کسی تعجب کند و دلش برای او بسوزد، می گوید: 'ویحه'؛ اما 'ویل' در آنجایی به کار می رود که در مقام اظهار غضب و نفرین باشد.

'آنی زحزحوها؛ چگونگی خلافت را دور کردند' (۶) 'عن روای رسالته'؛ از جایگاههای محکم و ثابت رسالت؟ 'جبال روای' هم که می گویند، یعنی: کوههای ثابت و استوار. معنای عبارت این است که خلافت را از آن پایگاهی که از نظر علم و تقوا و ارتباط با وحی پایگاه ثابت و محکمی بود، به مسیر باطل و منحرفی انداخته اند.

اضافه 'روای' به 'الرساله' از آن جهت است که امامت در حقیقت جایگاه و پایگاه قوی و محکم رسالت است، و اگر امامت از مسیر اصلی خارج شد و تا آنجا تنزل کرد که با بودن شخصیتی عظیم و الهی همچون حضرت امیر(ع)، امثال ابوبکر و عمر و عثمان امام المسلمین شوند، در حقیقت ضربه به رسالت خورده و مبانی دین متزلزل شده است.

(و قواعد النبوة و الدلالة)

(و از پایه های نبوت و رهبری.)

'قواعد' جمع 'قاعدة' به معنای پایه می باشد. 'دلالة' هم به معنای راهنمایی مردم است. یعنی: از آن پایه های نبوت و رهبری، خلافت را منحرف کردند. (۷) (و مهبط الروح الامین)

(و از محل نزول جبرئیل امین.)

هر چند بر شخص حضرت علی (ع) وحی نازل نمی شد، ولی آن حضرت نزدیکترین فرد بودند به پیامبر(ص) که محل نزول وحی بودند، و بدون واسطه از تعالیم و دستورات نازل شده بر پیامبر(ص) بهره می بردند.

(و الطین [الطین] (۸) بأمور الدنيا و الدین)

(و از کسی که حاذق و آگاه به امور دنیا و دین می باشد.)

'طین' به فردی که کارآموده و حاذق باشد می گویند. امیرالمؤمنین (ع) حاذق است و نسبت به امور دین و دنیا آگاه است؛ اما آن مردم خلافت را از آن حضرت برگرداندند و منحرف ساختند و به عهده افرادی گذاشتند که آگاهی کامل به مسائل دینی و سیاسی جامعه نداشتند. شاید منظور از امور دنیا همان تدبیر کارهای مردم و تنظیم امور سیاسی و اجتماعی آنان، و مراد از امور دین بیان احکام دین و حفظ آنها از تحریف و بدعت و تغییر جهت و نیز هدایت مردم

به ایمان و فلاح و رستگاری باشد.

(الا ذلک هو الخسران المبین) (۹)

(آگاه باشید، این همان زیان آشکار است.)

انحراف در مسیر خلافت مسأله کوچکی نیست، چرا که:

خشت اول چون نهد معمار کج تاثری می رود دیوار کج

همین که اینها

ساکت نشستند و

پنج نفر آمدند و در

سقیفه ابوبکر را

معین کردند و بعد

هم با جوسازی و

ارعاب و تهدید از

مردم بیعت گرفتند و

بالاخره خلافت را

از اهلش غضب

کردند، سبب شد

مسیر خلافت و

مسیر اسلام نیز تا ابد

منحرف شود. آن

وقت هر چه در آینده

فساد و ظلم باشد،

آنها که در آن روز

ساکت نشستند و

نظاره گر بودند در

گناه آن شریک

هستند، و این خود

خسران و زیان

بزرگی است.

انگیزه های سیاسی اصحاب سقیفه

(و ما الذی نقموا من ابي الحسن (ع)؟)

(و چه عاملی باعث شد که اینها از ابی

الحسن [حضرت علی (ع)] انتقام

بگیرند؟)

اینها با امیرالمؤمنین (ع) چه دشمنی و

کینه ای داشتند؟ غیر از این که علی (ع)

شجاع بود، بی باک و ترس بود، در

میدانهای جنگ از حق دفاع می کرد، از

اسلام دفاع می کرد، و اینها نمی توانستند

یک آدم شجاع و از خودگذشته ای - که

در دفاع از حق اهل هیچ گونه معامله و

مسامحه ای نبود - را در رأس امور ببینند؛

این است که می فرماید:

۱- (نقمو و الله منه نکیر سیفه)

(به خدا قسم از او به خاطر چشیدن

سوزش شمشیرش انتقام گرفتند.)

'نکیر' به معنای خشم و عذاب و کیفر

سخت است؛ در قرآن هم به همین معنا

آمده است: (فکیف کان نکیر) (۱۰) یعنی

'پس چگونه بود خشم و عذاب من؟'

حضرت در اینجا می فرماید: اینها

ناراحت بودند و می خواستند از

امیرالمؤمنین (ع) انتقام بگیرند، به خاطر

این که طعم سوزش شمشیرش را

چشیده بودند؛ و به تعبیر دیگر از خشم

شمشیرش در امان نبودند؛ چون

حضرت اهل معامله سیاسی نبود، آنچه

را تشخیص می داد که وظیفه شرعی

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

در نهج البلاغه می فرماید: (والله لا بن

أبی طالب آتس بالموت من الطفل بتدی

أمه) (۱۱) 'به خدا قسم، اشتیاق و انس پسر

ابی طالب به مرگ، بیشتر از انس و

اشتیاق کودک به پستان مادرش

می باشد.

(۳) (و شده و طأته)

(و به خاطر صلابت گاههای او و قاطعانه

عمل کردنش.)

'وطاء' به معنای قدم گذاشتن و چیزی

را پایمال کردن است؛ یعنی: آن

حضرت با اهل باطل و کفار و منافقین به

شدت برخورد می کردند، و در هر زمینه

ای که گام برمی داشتند محکم و قاطعانه

عمل می کردند.

این تعبیرات همه کنایه از صلابت و

صراحت و قاطعیت آن حضرت در

مسائل دینی و سیاسی - چه در هنگام

برخورد نظامی با دشمن و چه

برخوردهای سیاسی و اجتماعی با افراد

و جناحها - می باشد.

(۴) (و نکال وقته)

(و به خاطر شدت تاختن او بر دشمن در

جنگ.)

'وقعة' به معنای جنگ و فرود آمدن و

تاختن بر دشمن است؛ و 'نکال' به

معنای کیفر و مجازاتی است که مایه

ترس و عبرت دیگران شود. یعنی: آن

حضرت به گونه ای بر دشمن می تاخت

و آنان را مجازات می کرد که مایه ترس

دیگران شده بود.

(۵) (و تتمره فی ذات الله)

(و به خاطر پلنگ صفتی او در راه خدا.)

'تتمر' از ماده 'تمر' است، 'تمر' یعنی:

پلنگ؛ اگر به یک آدمی بگویند: 'تتمر'،

معنایش این است که پلنگ صفت است

و تسلیم دشمن نمی شود و آن حالت

غضبش بر دشمن همچنان باقی است. و

مقصود از 'فی ذات الله' خدا و دین او و

راه و اهداف اوست.

حضرت در این جمله می فرماید: از

امیرالمؤمنین (ع) انتقام نگرفتند مگر برای

این که او در مقابل دشمن همانند یک

پلنگ می ایستاد و هرگز تسلیم نمی شد.

تسلیم شدن در برابر دشمن یا به علت

ضعف ایمان یا وابستگی به دنیا و مال و

مقام آن و یا ترس از مرگ است، و آن

حضرت از همه اینها مبرا و پاک بودند.

کلام حضرت ادامه دارد که ان شاء الله

در جلسه آینده آن را خواهیم خواند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

و

و

و

اوست انجام می داد و فقط حریم

خداوند و دین و ارزشهای الهی را مدنظر

قرار می داد. به یقین اگر حضرت علی

(ع) پاره ای ملاحظات سیاسی را مورد

توجه قرار می داد، مخالفان او موفق نمی

شدند و علی (ع) قدرت را از دست نمی

داد؛ ولی آن حضرت راضی نبودند برای

رسیدن به قدرت، حتی به اندازه ذره ای

به اصول اخلاقی و ارزشهای اسلامی

پشت پا بزنند.

(۲) (و قلة مبالاة لحتفه)

(و به خاطر بی باکی و نترسیدن او از

مرگ.)

برای این که امیرالمؤمنین (ع) یک آدم

شجاعی بود و از مرگ واهمه و باکی

نداشت. اگر انسان از مرگ بترسد، هیچ

گاه نمی تواند جنگ کرده و از حق دفاع

کند؛ این که می بیند امیرالمؤمنین (ع)

همه جا در مقابل باطل می ایستاد و با

طاغوت مبارزه می کرد، برای این بود که

از مرگ ابایی نداشت. حضرت علی (ع)

فدک سمبل حکومت

محمود صلواتی

بر گستره زمین و در جغرافیای هستی دهکده فدک چیزی بسیار کوچک است اما بر نقشه تاریخ و در میزان آزمایش الهی سرزمین بسیار پر مخاطره ای است. زمانی

خداوند سپاهیان طالوت را به

نهر آبی آزمایش می کند و زمانی دیگر قوم صالح را با ماده شتری می آزمایش و اینک نوبت امت محمد صلی الله علیه و آله است که با فدک آزمایش شوند. فدک تنها یک دهکده کوچک در سرزمین حجاز نیست بلکه سر نخ یک توطئه و سند مظلومیت مردمی ستم دیده و بهترین گواه اجتهاد در برابر نص و زیر پا نهادن ارزشها و لیاقت ها است فدک سمبل حکومت اسلامی است که به دست چه کسی باید اداره شود.



مشکلات گسترده خارجی که جهان اسلام پس از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن روبرو بود و نیز وجود فرصت طلبانی که منتظر فرصت بودند تا در یک شرایط مناسب ضربه های کاری خود را بر پیکر اسلام و مسلمین وارد کنند، همه این عوامل باعث شده بود که خاندان عصمت و طهارت سکوت کنند و به اقدام شدید و برخورد های خشن علیه حکومت نوپای اسلامی که به آینده و توسعه و گسترش آن بسیار امید داشتند دست نزنند. و اما طرف مقابل سعی کردند از این نقطه قوت به عنوان یک نقطه ضعف استفاده کرده و با شدت بخشیدن به اقدامات خود صاحب حق را هر چه گسترده تر و موثرتر از صحنه سیاسی مسلمانان بیرون کنند.

ابن ابی الحدید معتزلی نکته ظریفی را در ارتباط با فدک یاد آور می شود، می گوید: از علی بن فاروقی -مدرس مدرسه بغداد - پرسیدم: آیا فاطمه راست می گفت که درباره فدک ادعا داشت؟

- آری اگر راست می گفت چرا فدک را به وی برنگردانند؟ - بالبخندی پاسخ داد: اگر آن روز فدک را بدو می دادند فردا خلافت شوهر خود را ادعا می

کرد و او (ابوبکر) هم نمی توانست سخن وی را نپذیرد چرا که قبول کرده بود که دختر پیامبر هر چه می گوید راست است. (۱) شهید صدر در کتاب خود فدک فی التاریخ می نویسد:

فدک سمبلی از معنایی عظیم است که هرگز در چارچوب آن قطعه زمین تصاحب شده حجاز نمی گنجد و همین معنای رمزی فدک است که نزاع مربوط به آن را از قالب منحصامه ای سطحی و محدود به جانب قیام و مبارزه ای وسیع و پر دامنه سوق می دهد... حاشا که مساله فدک چنین تصور شود. منازعه فدک قیامی علیه اساس حکومت است. فدک فریاد آسمان گیری است که

اعتنایی به مال دنیا زیانزد مردم بودند، پس چرا ارجاع به یک مساله مالی این قدر شدت به خرج داند؟ در جواب این اشکال باید گفت: اولاً هر چند فدک در اختیار حضرت زهراء (س) بود

فاطمه علیها سلام خواست به وسیله آن سنگ کجی را که تاریخ بعد از ماجرای سقیفه بر آن بنا شد، درهم بشکند برای اثبات این معنا کافی است به خطبه ای که حضرت زهرا سلام الله علیها در مسجد

با آن روبرو بود و نیز سرکشی های اهل رده که از پرداخت زکات خوداری کرده و مرکزیت حکومت اسلامی را به رسمیت نمی شناختند و نیز وجود فرصت طلبانی مانند ابوسفیان که تنها در ظاهر اسلام را پذیرفته و منتظر فرصت بودند تا

در یک شرایط مناسب ضربه های کاری خود را بر پیکر اسلام و مسلمین وارد کنند و انتقام خون های اقوام خود را که در جنگ بدر و احد و خندق کشته شده بودند باز ستانند، همه این عوامل باعث شده بود که خاندان عصمت و طهارت و اهل بیت پیامبر (ص) با آن همه ستمی که پس از وفات رسول اکرم بر آنان رفته بود سکوت کنند و به اقدام شدید و برخورد های خشن علیه حکومت نوپای اسلامی که به آینده و توسعه و گسترش آن بسیار امید داشتند دست نزنند.

و اما طرف مقابل که این حساسیت اهل بیت را به خوبی می دانستند سعی کردند از این نقطه قوت به عنوان یک نقطه ضعف استفاده کرده و با شدت بخشیدن به اقدامات خود صاحب حق را هر چه گسترده تر و موثرتر از صحنه سیاسی اجتماعی مسلمانان بیرون کنند. اقداماتی که در این زمینه از

سوی غاصبین پس از ماجرای سقیفه انجام گرفت بطور خلاصه بدین صورت بود:

۱- جعل حدیث برای غصب فدک:

شکستن قداست فاطمه (س) و غصب فدک در آن شرایط تنها با ساختن حدیثی از قول پیامبر اکرم (ص) امکان پذیر بود، حدیثی که در صورت مخالفت با آن خاندان پیامبر به دنیا طلبی متهم می شدند و در صورت سکوت در برابر آن، آنان را به نتیجه مطلوب می رسانید در نتیجه حدیثی به این مضمون ساخته شد: ما پیامبران درهم و دیناری از خود به جا نمی گذاریم و آنچه از ما می ماند صدقه است. روشن است که پردازش این حدیث در

اما در حقیقت به همه اهل بیت علیهم السلام تعلق داشت، به عبارت دیگر اعطاء فدک به حضرت زهرا (س) به خاطر این بود که خانواده علی علیه السلام و بیت امامت، از نظر مالی بی نیاز باشند، فدک با امامت و خلافت به حق از رسول خدا صلی الله علیه و آله گره خورده بود و در واقع حضرت با موضع گیری خود می خواستند اشاره کنند که چرا امامت و خلافت را غصب کرده اید؟ ثانیاً می خواستند تمام حجت کرده باشند... (۳)

گسترش خشونت برای تثبیت خلافت

مشکلات گسترده خارجی که جهان اسلام پس از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله رویارویی خلیفه و در حضور جمعیت انبوهی از مهاجر و انصار ایراد فرمود، نگاهی بیفکنیم (۲) فقیه عالیقدر آیت الله العظمی منتظری (قدس سره) در کتاب شرح خطبه حضرت زهرا (س) می فرماید:

ممکن است برخی اشکال کنند که چرا حضرت زهرا (س) برای فدک که یک مساله اقتصادی بود این قدر معرکه گرفتند و با آن هیات مخصوص به طرف مسجد رفته و آن سخنرانی آتشین را ایراد فرمودند؟ مگر آن حضرت نمی دانستند که روزی هر کسی را خدایم رساند و او خود رازق انسان ها است و از طرفی آن حضرت از نظر زهد و بی



شرایطی که اصحاب پیامبر (ص) در جامعه حضور دارند کار آسانی نیست، اما از حفصه و عایشه کمک گرفته شد که بر صحت آن گواهی دهند و این در شرایطی است که گواهی حضرت علی (ع) و ام ایمن مبنی بر واگذاری فدک به حضرت زهرا مردود اعلام می‌گردد و این حدیث ساختگی مبنای شرعی غاصبین فدک قرار گرفت که می‌توانستند با استناد به آن افکار مسلمانان را از اهداف پشت پرده خود منحرف سازند.

۲- گشترش خشونت در جامعه

راه افتادن عمر برای بیعت گرفتن از کسانی که در سقیفه حضور نداشتند و تهدید آنان به آتش زدن خانه هایشان و نیز پاره کردن نامه ابو بکر که در آن حکم واگذاری فدک به حضرت زهرا (س) را نوشته بود همچنین اهانتها و جسارت‌هایی که به گواه تاریخ وی به حضرت روا داشت همه حاکی از این است که گردانندگان حکومت تلاش می‌کردند در آن شرایط اوضاع را بحرانی جلوه دهند و مردم را از مخالفت با گردانندگان سقیفه بشدت بترسانند. هنگامی که مردم مشاهده می‌کنند که با تنها دختر پیامبر و با امیر المومنین علیهما السلام با آن همه سابقه مبارزه و مجاهده این گونه رفتار می‌شود حساب کار خود را می‌کنند و دیگر فریاد

اعتراض از هیچ کس بر نخواهد خواست. آنها به خوبی می‌دانستند که علی علیه السلام به جنگ داخلی تن نخواهد داد و وصیت پیامبر که آن حضرت را به صبر سفارش کرده بود دست او را بسته است و نیز می‌دانستند که قبایل عرب و یهودیان از دست علی که شجاعان آنان را کشته است دل خوشی ندارند از این رو تصور می‌کردند با به خشونت کشاندن مساله نتیجه دلخواه خود را خواهند گرفت و اهداف را عملی می‌کنند.

از جمله این خشونت‌ها نقشه ترور حضرت علی علیه السلام بود که البته ناموفق شد ولی اثرات خود را در جامعه باقی گذاشت.

۳- تهدید و تطمیع مردم

از دیگر شیوه‌هایی که سقیفه سازان در پیش گرفتند تهدید و تطمیع مخالفان بود که مبادا تحت تاثیر فرمایشات حضرت زهرا (س) قرار گیرند.

ابن ابی الحدید به نقل از احمد بن عبد العزیز جوهری روایت می‌کند که چون ابی بکر خطبه حضرت فاطمه را در مورد فدک شنید این امر بر او گران آمد از این رو به منبر رفت و گفت:

ای مردم این چیست که به هر سخنی گوش فرامی‌دهید؟ این آرزو ها در زمان

پیامبر (ص) کجا بود؟ هر کسی مطلبی شنیده بگوید و هر کسی گواهی می‌دهد برخیزد. او چون رویاهی است که گواه او دم اوست او ملازم هر فتنه‌ای است اوست که می‌گوید فتنه را پس از آنکه کهنه شده باز گردانید از ناتوانان کمک می‌گیرد و زنان را به یاری می‌طلبد مانند ام طحال که محبوبترین کسانش نزد او همان شخص فاسد است بدانید که من اگر بخواهم می‌گویم و اگر بگویم افشا می‌کنم، ولی اگر رهایم کنید ساکت می‌مانم.

آنگاه رو به انصار کرد و گفت: ای انصار، سخن بی خردان شما به من رسیده است و شما سزاوارترین مردم به حفظ عهد پیامبرید پیامبر نزد شما آمد و شما او را پناه دادید و یاری کردید بدانید که من نسبت به کسی که نزد ما مستحق مجازات نباشد دست و زبانم رانمی‌گشایم...

آنگاه گفت: با این همه فردا صبح همه برای گرفتن سهمیه‌های خود از بیت المال اجتماع کنید. (۴)

۴- کنار گذاشتن وفاداران اهل بیت علیهم

السلام از کارهای کلیدی حکومت از دیگر کارهای سقیفه سازان در انحصار گرفتن منصب‌های حکومتی و بی‌اعتنایی به وفاداران اهل بیت عصمت و

طهارت بود که مدافعین راستین اسلام و شیفتگان خدمت به مردم، افرادی مانند عباس و ابوزر و مقداد باید خانه نشین شوند ولی افرادی مانند خالد بن ولید با آن فجایی که مرتکب گردید و معاویه بن ابوسفیان باید در مناصب خطیر قرار گیرند.

چنانکه در شرح ابن ابی الحدید آمده به عمر گفته شد: چرا یزید بن ابی سفیان و معاویه بن ابی سفیان و سعید بن عاص و... را در مصادر حکومتی قرار دادی ولی علی (ع) و عباس و... را کنار گذاشتی؟

عمر گفت: علی بالاتر از این حرف هاست و اما افراد دیگر از قریش می‌ترسم در شهرها پراکنده شوند و موجب فساد گردند. (۵)

این‌ها نمونه‌های بود از جنایاتی که خشت کج آن در سقیفه کار گذاشته شد و این نمونه ای است از خشونت طلبی و حق‌کشی افراد خود خواه و ریاست طلبی که بر سرنوشت مردم حکومت یابند.

یادداشت‌ها

۱- شرح ابن ابی الحدید ۱۶۲۸۴

۲- فدک در تاریخ ۵/۷

۳- شرح خطبه حضرت فاطمه ۳۶۴/

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶۲۱۴

۵- همان ۹۳۰

ناامید شدن حضرت از هدایت گمراهان

ادامه از صفحه ۷

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰.

۶- این که ضمیر 'زحزحوها' به خلافت بازگشته، شاید قرینه بر این باشد که در عبارت سابق هم که فرمودند: 'لقد قلدتهم ربقتها' ضمیر 'ربقتها' به خلافت بازگردد.

۷- حضرت علی (ع) با آن سابقه ای که در پیروزی اسلام و تأسیس حکومت عدل اسلامی داشتند، همچون یک پایه و اساس محکم حکومت اسلامی بودند و تنها کسی که می‌توانست مسیر نبوت را تداوم داده و ادامه دهنده سنت پیامبر (ص) باشد آن حضرت بودند، چرا که در علم و تقوا و فضایل و کمالات روحی تالی تلو پیامبر (ص) بودند، نه آنهایی که هیچ تشابه علمی و تقوایی با پیامبر نداشتند.

۸- در بلاغات النساء الطین آمده که به معنای دانا و آگاه است، و به نظر می‌رسد همین صحیح باشد؛ ولی کلمه الطین در فرهنگ‌های لغت نیامده است.

۹- سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۵.

۱۰- سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۶.

شده است و همین درست است؛ در قرآن کریم هم آمده است: (فمن

مصیبت‌ها و بیچارگی‌های مسلمانان از آن زمان تاکنون ریشه در این مسأله دارد.



وای بر آنها! چگونه خلافت را از جایگاههای استوار رسالت دور کردند؟ در اینجا علت این که حضرت "وایحهم" فرمود و "ویلهم" نفرمود، به خاطر تعجب از کار آنها و دلسوزی برای آنهاست؛ انسان وقتی از کار کسی تعجب کند و دلش برای او بسوزد، می‌گوید: "ویحه"؛ اما "ویل" در آنجایی به کار می‌رود که در مقام اظهار غضب و نفرین باشد.

۵- در کتاب احتجاج 'زعزعوها' آمده ولی در بقیه منابع 'زحزحوها' ذکر

زحزح عن النار... سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۸۵.

۲- تاء وحدت دلالت بر یکی بودن معنا دارد؛ و تاء جنس بر اصل معنا بدون توجه به مقدار آن دلالت دارد.

۳- تاء وحدت دلالت بر یکی بودن معنا دارد؛ و تاء جنس بر اصل معنا بدون توجه به مقدار آن دلالت دارد.

۴- تاریخ نیز به خوبی گواهی می‌دهد که منحرف کردن خلافت و امامت از مسیر اصلی خود موجب چه مفسده‌ها و خونریزی‌هایی گردید، و در واقع تمام



مظلومیتی که بر دخت پیامبر می رود

محمد تقی فاضل میبدی

است جانکاه که سراسر وجود فاطمه را فرا گرفته به گونه ای که دیوار های مسجد از فریاد این زن می خواهد شکافته شود. درد ورنج فاطمه سرگردانی و نادانی مردم درانتخاب سردمداران ملک و دین است. او این درد را چنین بر زبان می آورد:

اطلع الشیطان راسه من مغزوه صارخا لکم فوجه کم لدعائه مستجیبین ، شیطان سر از کمینگاه خویش سر بر آورده و شما را به خود دعوت کرد و دید که چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید. دو روز از مرگ پیامبر نگذشته که قریشیان برای دفع فتنه دست به کاری زدند که خود و جامعه را به ورطه فتنه کشاندند. زعمتم خوف الفتنه. الا فی الفتنه سقطوا و تاریخ شاهد باز گشت روزگاری شد که پیامبر بیست و سه سال برای محو آن، مصائب بزرگی را تحمل کرده بود و حالا : فاطمه تمام این مصیبتها را دوباره در برابر چشمان خود، تازه می بیند. او شاهد بود که در مکه چگونه ابوجهل فضولات شتر را بر دوش پدرش می ریخت و این دختر با دستان کوچک خود آنها را پاک می کرد. او در جنگ احد شاهد آسیمی بود که به دست قریشیان بر چهره پیامبر نشست. و نیز تماشای مصائبی دیگر.

و از سویی شاهد کودتای خزنده بی است که بنی سفیان و آل قریش، در برابر میراث پیامبر، درتدارک آن هستند. پیداست اگر رهبری یک جامعه نو پا به دست کسانی قرار گیرد که اهلیت آن را ندارند و درپیش در برابر اسلام شمشیر می کشیدند، جامعه به چه روزگاری خواهد افتاد. در همان روز های نخست پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله قبایلی به عنوان اهل رده علیه نظام نوپای اسلام برخاستند، که در نظر و نگاه آنها، حاکمیت قریش مکه بر انصار مدینه بود و خالد بن ولید به عنوان مأمور خلیفه تمامی آنان را از دم تیغ گذراند و این نخستین جنگ داخلی و سرکوب شورش هایی بود که سر از بیعت با



چرا در امر پیشوایی جامعه سرگردان گشته و پس از اعلان و اظهار حق به پنهان گویی افتاده اید. این اندوهی است جانکاه که سراسر وجود فاطمه را فرا گرفته به گونه ای که دیوار های مسجد از فریاد این زن می خواهد شکافته شود. درد ورنج فاطمه سرگردانی و نادانی مردم درانتخاب سردمداران ملک و دین است.

فدک محصور ساخته ورنجهای روحی او را، تنها به درد پهلوی و استخوان شکسته خلاصه کرده اند و گسترده طاق و رواق گفته های او را، که برای همه بشریت بود، به گله از معدود مخاطبین در مسجد النبی کوتاه کرده اند و این مصیبتی است بزرگتر که به دست و دهان به اصطلاح بعضی پیروانش بر آورفته و می رود.

ما درست نمی دانیم در آن روزی که این بانوی جوان پدر را از دست داد و در ایوان مسجد النبی در برابر انحراف در دستگاه رهبری اسلام فریاد برآورد، چه سالی از دوران عمر خود را می گذراند؛ اما این از مسلمات تاریخ است که سال پایانی عمر او بود. او خوب می دانست نظام رهبری و خلافت اسلامی پس از مرگ پیامبر، به گونه ای ترسیم گشته که شاید کمتر از نیم قرن نظام نژاد پرستی قریش که از آثار دوران جاهلیت بود، به نام اسلام باز گردد و قدرت پرستی رابه جای بت پرستی رواج دهد؛ لهذا در صدر سخنان خود چنین هشدار داد : فانی حرتم بعد البیان و اسررتم بعد الاعلان، چرا در امر پیشوایی جامعه سرگردان گشته و پس از اعلان و اظهار حق به پنهان گویی افتاده اید. این اندوهی

که از رنگ و بوی دلایز آن گل نقشی بیافریند. چرا که این فاطمه علیها سلام دخت آن بزرگواری است که جزیره العرب و در پی آن نیمی از جهان تمدن روزگار خود را با شعار توحید و رهایی از طاغوتها، به راهی دیگر هدایت نمود. و او همسر مردی است که جر جرداق مسیحی آرزو می کند که ای کاش دنیا تمام استعدادهايش را در قالبی می ریخت و انسانی چون علی را تحویل این روزگار می داد. و نیز مادر فرزندی است که در زیر تیغ نا اهلان فریب خورده جهل و جور، در سرزمین کربلا، گفت : اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید در این جهان (نسبت به مخالفین خود) آزاد باشید. فاطمه از سوی پدر، شوهر و فرزندان به کهکشانی سر بر آورده که اقطار و اعماق آن دیر شناختی و یا ناشناختی است.

در دناکانه باید گفت برخی به اصطلاح مبلغان و مداحان، این کهکشانی بی کران هستی را با عینکهای تار و شکسته خود، چنان در چشم تماشاگران تاریخ، تار و تیره گون به نمایش گذاشته اند که جز مظلومیتی مضاعف، به دست اینان، نمی توان نام دیگری بر آن نهاد. فریادهای اعتراضی فاطمه را تنها در باغ محدود

مظلومیتی که امروز بر فاطمه می رود مصیبت های او در چند روز بعد از رحلت پیامبر نیست بلکه عدم درک هدف او در مبارزه با بازگشت جاهلیت به جامعه اسلامی است که بعد از پیامبر در قالب نژادپرستی قریشی به جامعه سرایت می کرد. درد فاطمه دوری مردم از اخلاق و معنویت و گوهر دین به دنبال کسب قدرت و غنیمت رفتن است.

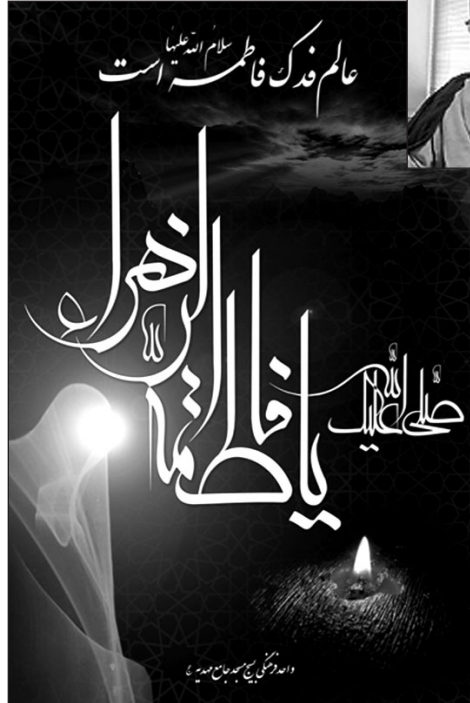
در سال روز ولادت دخت پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها نمی خواهم از تاریخ ولادت آن بزرگ بانوی اسلام مطلبی را بر قلم آورم؛ زیرا تاریخ دقیق ولادت بزرگان تاریخ، به طور دقیق، روشن نیست. همانطور که نمی توان روز ولادت پیامبر بزرگ اسلام را بدون هیچ اختلافی روشن ساخت؛ دوازدهم ربیع الاول؟ هفدهم ربیع الاول؟ یا در ماهی دیگر؟ اگر ماه آن روشن است، در کدام سال؟ عام الفیل؟ عام الفیل چه سالی است؟ درست نمی دانیم. سال تولد فاطمه (ع) نیز چنین است، آیا پنج سال قبل از بعثت بوده یا پنج سال بعد از آن؟ و یا سال بعثت پیامبر؟ چون یعقوبی وفات فاطمه را در سن ۲۳ سالگی اعلام کرده که در نتیجه تولد آن بزرگوار ایام بعثت می شود. و طبری در سن ۲۹ سالگی که تولد آن حضرت در سالهای پیش از بعثت می شود. در هر صورت هیچکدام به طور مشخص بر صفحه تاریخ نرفته است. و قلم فرسایی بر سر این مطلب چندان گرهی از کار فرو بسته امروز ما نمی گشاید.

سلیمان کتانی نویسنده معروف مسیحی در کتاب "فاطمه زهی در نیام سخن ز بیایی دارد :

آنچه که اینک درباره فاطمه زهرا خواهم نوشت تا آنجا که ممکن است در آن از کلمه نقل از "واز گزارش گونه ای تاریخی پرهیز می کنم چه قلمی که در دست من است بیش از آنکه در پی تحلیل نسبت آهن و گوگرد موجود در ساقه گل باشد می باید در مقام آن باشد

زهرا (س)، مشعل فروزان هدايت

عبدالرحيم سليمانى



شناخت درست و دقيق شخصيت هاى الكو و اسوه براى پيروان اديان و مذاهب اهميت بسيار زيادى داشته و دارد. اين شخصيت ها از سويى با اعمال و رفتار و سخنان خود تعاليم معنوى و اخلاقى

دين را منتقل کرده و از سوى ديگر در کنار اين نقش معرفت بخشى، نقش روانشناسانه اى ايفا مى کرده اند. پيروان اديان با ديدن اين الكو ها و اسوه ها اجراى تعاليم دين را دست يافتنى مى ديده اند. مطابق قرآن مجيد اين الكو ها درجات متفاوتى داشته اند و برخى بيش از ديگران پرتو افشاني کرده، راه و مسير پيش روى انسان ها را روشن کرده اند (ر.ک بقره/۲۵۳). برخى مشعلى فروزان در دست گرفته پيش روى انسان ها حرکت کرده راه بر انسان ها روشن کرده اند، و برخى ديگر از اين فراتر رفته خود به مشعلى فروزان تبديل شده اند. اينان با تمام وجود خود چراغ گشته و از همه چيز خود در راه هدايت انسان ها گذشته اند. نورافشاني اينان عميق تر و در تاريخ ماندگار تر بوده است.

دخت گرامى پيامبر اسلام، زهراى مرضيه (س)، يکى از اين الگوهاى درخشنده است. شخصيت اين بانوى بزرگوار در طول تاريخ به گونه هاى متفاوتى ارائه و معرفى شده است. چهره تابناک اين شخصيت الكو گاهى در زير انبوهى از خرافه ها و زنگار ها که توسط دوستان نادان گرد او پديد آمده، مخفى گشته است؛ امورى که هر چند به گمان اين دوستان نادان بر قداست او مى افزايد، اما برعکس، از درخشش اين الگوى تابناک مى کاهد. هدايتگرى و نورافشاني اين شخصيت زير انبوهى از سخنان بى پايه از قبيل گريه کردن در کوى و برزن در سوگ پدر به گونه اى که باعث آزار مردم گردیده و گردآورى اشک هاى خود براى دفن کردن و... پنهان گردیده است.

چه ظلم آشکاري است بر دخت گرامى پيامبر، که همه عمر کوتاه خود در راه بيان حق و حقيقت و آشکارسازى آن و آگاه سازى توده هاى مردم گذرانده و از هر ابزاري در اين راه استفاده کرده و خود را در اين راه به مشقت افکنده است، که اين جنبه مهم و اصلى زندگى او فراموش شود و به امور موهوم پرداخته شود. شايد حديث زير گوشه اى از شخصيت اين بانوى بزرگوار را به نمايش بگذارد:

زنى نزد فاطمه زهرا (س) مى آيد و مى گويد مادري ضعيف دارم که برايش مشکلى در امر نماز پيش آمده و مرا براى پرسش نزد شما فرستاده است؛ فاطمه (س) پاسخ پرسش او را مى دهد اما گويي زن پاسخ را متوجه

راه ارشاد بندگان خدا از خلعت کرامت برخوردار مى شوند تا اينکه بر يکى از آنان هزار هزار خلعت از نور پوشانده مى شود.

در ادامه اين حديث آمده است که خداوند به اين عالمان خطاب مى کند که شما متکفل امور يتيمان آل محمد در زماني شديد که آنان از امامانشان جدا بودند و به اصلاح امور آنان پرداختيد. اينان دانش آموزان شما و يتيماني هستند که شما تکفلشان کرديد و به اصلاح امورشان پرداختيد. پس همان طور که در دنيا به آنان خلعت علم پوشانديد در اينجا هم به آنان خلعت بپوشانيد. پس به آنان به اندازه اى که در دنيا در بى دانش بوده اند به آنان خلعت مى دهند و به عالمان نيز به اندازه تلاششان و بيشتر خلعت داده مى شود.

در پايان اين حديث فاطمه (س) مى فرمايد: ارزش هر يک از اين خلعت ها هزاران هزار بار بهتر از آن چيز هاى است که خورشيد بر آنها تابيده است (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳ و ج ۷، ص ۲۲۴).

از تعابير کنايى و تمثيلى اين حديث که بگذريم، بايد از آن چنين استفاده کنيم که در سعادت نهايى انسان ها و ميزان تقرب آنان به خداوند تلاش آنان در راه تعليم و تعلم نقش اصلى را ايفا مى کند. توده هاى مردم وظيفه اصلى اشان تلاش براى فراگيرى و شناخت حق و حقيقت است و عالمان وظيفه اصلى اشان روشنگرى و پرتو افشاني است. اين حديث توده هاى مردم را به يتيمان بى پناه تشبيه کرده است. اينان بدين معنا بى پناه هستند که ممکن است در دست شيايدانى که از نام دين براى اهداف دنيابى خود استفاده مى کنند و دين خدا را متناسب با نفع خود تفسير مى کنند، گرفتار شوند. وظيفه اصلى عالمان اين است که چهره واقعى دين خدا را آشکار سازند تا جلوى سوء استفاده از آن را بگيرند. آنان وظيفه دارند که توده هاى مردم را آگاه سازند تا اسير دست شيايدان نگردند.

اين سخن فاطمه (س) و آرمان اصلى آن حضرت بود. اگر ديندارى مساوى با تسليم بودن نسبت به حق و حقيقت است، شناخت اين حق و حقيقت و شناساندن آن مقدمه لازم و حتمى و ضرورى ديندارى است. حق پرستى بدون حق شناسى ممکن نيست، پس مقتضاي ديندارى و لازمه ايمان اين است که دغدغه اصلى، تميز حق از باطل و شناساندن آنها به فرد فرد افراد جامعه باشد.

و اينچنين بود که دخت گرامى پيامبر هنگامى که در سوگ پدر بزرگوار خود غمگين و گريان بود پا به مسجد گذاشت و خطبه تاريخى خود را که سرشار

چه ظلم آشکاري است بر دخت گرامى پيامبر، که همه عمر کوتاه خود را در راه بيان حق و حقيقت و آشکارسازى آن و آگاه سازى توده هاى مردم گذرانده و از هر ابزاري در اين راه استفاده کرده و خود را در اين راه به مشقت افکنده است، که اين جنبه مهم و اصلى زندگى او فراموش شود و به امور موهوم پرداخته شود.

نمى شود و پرسش خود را تکرار مى کند و اين سوال و جواب تا ده بار تکرار مى شود و فاطمه با رويى باز و گشاده پاسخ مى دهد. زن حجالت مى کشد و مى گويد اى دخت رسول خدا تو را به زحمت انداختم! فاطمه (س) مى فرمايد: نزد من بيا و هر پرسشى داشته بپرس. فردى اجير شده است که باري سنگين را به مکاني بلند حمل کند و در مقابل يکصد هزار دينار پاداش بگيرد، آيا اين بار براى او سنگيني مى کند؟ زن عرض کرد: خير.

فاطمه (س) فرمود: پاداش من براى هر مساله اى که پاسخ مى دهم از فرش تا عرش پر از لؤلؤ است و آيا سزاوار است که اين کار بر من سنگين باشد؟ من از پدر خود رسول خدا شنيدم که فرمود:

عالمان امت ما در حالى در روز قيامت برانگيخته مى شوند که به اندازه دانششان و به اندازه تلاششان در



میثم محمدی

تاریخ، درمانده این پرسش:

فریاد فاطمه (س) یا سکوت علی (ع) عدالت یا وحدت؟

غروب آن خورشید در مدینه گذشته است، تاریخ هنوز نتوانسته، هنوز نتوانسته به این پرسش بزرگ پاسخ دهد: سکوت علی برای وحدت، یا فریاد فاطمه برای عدالت، کدام یک...؟ کدام یک ارجح؟ کدامیک باید؟ کدام به مصلحت؟ کدام به حقیقت؟ کدام...

فاطمه به عنوان "فاطمه"

آیا کسی هست که بتواند میان عمل فاطمه (س) و علی (ع) قضاوت کند؟ این کدام محکمه در تاریخ است که دختر پیامبری را، فاطمه نام، در برابر تضييع حقی بی تفاوت بیابد، در برابر تضييع حقی بر پیشوای آن جامعه، بر شویش، بر بزرگ مردی که آرمان تمام زندگی اش و محبوب تمام رویاهایش بود. آیا هیچ زنی در چنان زمانه اندوده از ظلم و بی تفاوتی، خاموش می نشست که فاطمه چنین کند؟ فاطمه در یافته که حقی از یک انسان به تاراج می رود، حقی از جامعه ای سلب می شود. حق خدا، حق مردم، حق علی. علی می تواند سکوت کند؛ سکوتی به سنگینی فشارهای کوهی بر دوش، مردم باید بخواهند. اما فاطمه نمی تواند در برابر جهل و ناآگاهی کسانی که اینک به تزویر و ریا فریب خورده اند و یا به تهدید، جفت دهان را کشیده اند، ساکت بماند.

فاطمه باید کاری کند: تلاش برای احقاق حق، مبارزه با ظلم مستقر، انتقاد و اعتراض به دولت حاکم، تلاش برای احیاء آزادی، رنج در راه اجرای عدالت، کوشش در جهت تغییر وضع موجود، آگاهی بخشی به متن جامعه، الگویی برای مبارزه زن مسلمان در اسلام، نمادی از عدم بی تفاوتی نسبت به خطایای حکومت و سمبلی برای تلاش

اسلام کشیده بود و شمشیرها که در راه مکتب زده بود، برای مصلحت، برای حفظ مصلحتی که پایمال شدن حق خودش نام گرفته بود. اسلام پس از محمد (ص) میراث خوار حق علی شد.

فاطمه باید کاری کند: تلاش برای احقاق حق، مبارزه با ظلم مستقر، انتقاد و اعتراض به دولت حاکم، تلاش برای احیاء آزادی، رنج در راه اجرای عدالت، کوشش در جهت تغییر وضع موجود، آگاهی بخشی به متن جامعه، الگویی برای مبارزه زن مسلمان در اسلام، نمادی از عدم بی تفاوتی نسبت به خطایای حکومت و سمبلی برای تلاش و ایستادگی زن، مسوولیت انسان و تعهد زن در قبال جامعه، دولت و مردم خویش و در برابر خدایی که این مسوولیت را بر دوش او افکنده است.

اسلامی که تازه بر آمده بود، مدعی بود که علی جوان است، شوخ است و قاطع است. این نمی تواند با حضور شیوخ و کهنسالان، جامعه اسلامی را مدیریت کند. علی در برهه ای از عمرش، محافظه کاری پیشه کرد که قاعدتا باید انقلابی می بود و ۲۵ سال بعد، در برهه ای از سنش، انقلابی گری پیشه کرد که اصولاً می باید محافظه کار می شد.

نخست انقلابی، برای بدست آوردن قدرتش، قدرتی که حقش بود، برای هدایت جامعه و بعد، محافظه کار برای حفظ قدرتش، قدرتی که حقش بود و باز هم برای هدایت جامعه، برای ساختن امت الگوی اسلامی، برای ساختن مسلمانانی نمونه و دولتی پایدار، نه مستعجل.

اینک اما، پس از اینکه ۱۴۰۰ سال از

سراسیمه و ساکت، ملتهب و خاموش، کوچه ها بوی مرگ می دهند، بخصوص پس از آنکه در نخستین روزی دقیقتر در همان ساعات که آن آخرین پیامبر خدا به دیدار محبوب همیشگی اش می رفت،

ایها الناس اعلموا، انی فاطمة! و ابی محمد (ص). اقول عودا و بدءا و لا اقول ما اقول غلطا و لا افعال ما افعال شططا.

ای مردم! بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد. آنچه می گویم آغاز و فرجامش یکی است، در آن جز سخن حق واز سر عدل چیز دیگری نیست و در عملم خطا راه ندارد.

خورشید تازه غروب کرده است. مدینه، شهر پیامبر، شهر محمد (ص)، نخستین پناهگاه و پایگاه مکتب جدیدی که برای آزادی و رهایی محرومان و ستم دیدگان، برای احقاق حق مظلومان و تمام انسانها و برای ساختن جامعه ای برابر و بی تبعیض و تزویر و ریا و طبقه و امتیازات و اصناف ویژه طلوع کرد: اسلام.

مدینه، شهری بود که حاکم از محکوم، زبردست از زبردست و سیاه از سفید در آن قابل تشخیص نبود. شهری بدون مردمانی متخصص. بدون وجود کار ویژه ها و دولت انداموار. بدون طبقه کارگر و بورژوا و سرمایه دار و فقیر.

مدینه، شهری بود برای خدا، برای پیامبر؛ شهری بر اساس الگویی آرمانی ساخته شده و سنگ بنایش با عشق و محبت و ایثار و جهاد بر آمده؛ شهری با انسان هایی که در آغاز همگی برادر بودند، برابر بودند. خود نماد مجسم عدالت بودند با شخصیتهایی نادیده در قرنها و قرنها. یاران محمد (ص) و خاندان محمد و حتی دشمنان محمد...

و اینک سال یازدهم هجرت، خورشید اندک زمانی است که غروب کرده و کوچه های ساکت و خلوت مدینه را در رختوی مرگ آور فرو برده است. محمد (ص) زندگی را بدرود گفته؛ شهر

ورق تاریخ ناگهان برگشت و دوستانش سراسیمه، میراث سترگ او را بر باد دادند. "حق، عدالت و قبح قدرتی که از هر راه بدست آید، بر زمین پاشید و در حالی که امام به دفن پیامبر مشغول بود، خلیفه منصوب شد یا انتخاب. از هر راهی. آنچه محمد (ص) می خواست و خدا خواسته بود، پس از او، پس از غروب خورشید، در مدینه پایدار نشد و مسلمانان، به راه دیگری رفتند...

از آن پس تا ۷۰ روز، فاطمه (س) تنها فرزند محمد (ص) و تنها وارث او که خاندان پیامبر آخرین را از آن پس به پیش می برد، به فریاد برخاست؛ برای احقاق حقی و احیای عدالتی که در پیش دیدگانش به تاراج برده می شد و علی سکوت کرد. ناگاه سکوت از پس آنهمه رنج ها و زجرها و سختی ها که در راه



و ایستادگی زن، مسوولیت انسان و تعهد زن در قبال جامعه، دولت و مردم خویش و در برابر خدایی که این مسوولیت را بر دوش او افکنده است.

حرکت فاطمه را با درک گام به گام تمام این موضوعات باید فهمید و سنجید. مصلحت در رفتارش جایی ندارد. حساب نمی کند که دختر پیغمبر است، جزء خاندان وحی و نبوت است. همسر علی است و حساب نمی کند که شاید جامعه در باره حرکتش سوء تعبیر کند، نهضتش سوء فهم شود، انگشت نمای جامعه اش شده و بگویند برای منافع شخصی خود و شویش اعتراض می کند.

فاطمه (س) در طول این حرکت، درسهای بنیادینی برای ما دارد. برای هر انسانی که در اندیشه اصلاح امور و احقاق حق و دفاع از مظلوم و نقد قدرت خطاکار می سوزد، حرفهای زیادی برای گفتن دارد، به گونه ای که می توان هر حرکت، هر سخن و هر رفتار را سرشار از پیام برای جامعه خودش و تمام جوامع انسانی دیگر دانست.

همچو پیامبر، در حالی که جامه اش بر زمین کشیده می شود، به مسجد می رود برای ابلاغ پیام، برای اعتراض، برای آغاز نهضت، در مسجد روی سخن خویش را هم به سوی مردم و هم حاکمان می گیرد. یعنی جامعه و نخبه، حاکم و محکوم، توده و سالار و عوام و خواص را یکجا می گیرد و البته یکی نه، هدفش آگاهی بخشی به توده است و نقد سالارها! تکان دادن جامعه است و بیدار کردن نخبگان! زنده کردن و احیای شخصیت محکوم است و برخاک زدن و بر زمین زدن قدرت حاکم، خواص دیدن آن عوام الناس است و عام دیدن آن خواص النبی!

فاطمه (س) یکبار دیگر این درس بزرگ تاریخ را به ما می دهد که اگر با جامعه ای خطاکار روبرو شدی، نگاهت و سخنت را به عمق آن جامعه ببر و فریادت را در گوشهای تک تک مردان و زنان آن جامعه طنین افکن. از این مترس که روی از تو برتابند، چنانکه با فاطمه چنین کردند. از این مهراس که با تهدید و تطمیع و تزویر مقابلت کنند، آنچنان که با فاطمه چنین کردند و ازین لرش به دل و جان راه مده که تحقیرت کنند و با اهانت و تهمت و افترا، راحت را ببندند، چنانکه با فاطمه به همینگونه کردند.

تمام این عکس العمل ها در برابر خروش فاطمه (س) در آن جامعه طبیعی تلقی می شد، و فقط یک چیز غیر طبیعی بود (و در جایش می فهمیم که باید غیر عادی و غیر طبیعی می بود) یک رفتار، از یک شخص، تو گویی که فاطمه نیز خود چنین باوری نداشت و آن، سکوت علی (ع) بود. سکوت پر راز، شگفت و طولانی علی. به گفتگوی فاطمه با علی بنگرید. گفتگویی که میان دو انسان در گرفته، که یک طرفش فریادگری است معترض و طرف دیگرش، مظلومی است

خاموش. و مگر خود علی نگفته است که حق را باید طلبید، آن هم به صدای بلند. اینجاست که فاطمه (س) که برای احقاق حق علی و حق جامعه و حق اسلام و حق تاریخ، تمام تاریخ، در تلاش و تکاپو است، در چشمهای به زمین افکنده علی متوقف می شود.

مطمئنا قطعا نمی شود این لحظات را به تصویر وادراک کشید. هیچ انسانی بدون ذهن خالی و بی پیش فرض و غرض و مرض شرعی و مقدس یا غیر شرعی و نامقدس، نمی تواند خود را در آن صحنه ای فرض کند که با تمام آموزه های رسمی و الگوهای قالبی و قابی و گاه تقلبی اسلام برخی ها جور در نمی آید. این چه صحنه ای است که بحث و گفتگوی علی و فاطمه به ما نشان می دهد؟

شاید پاسخش را پس از اینکه حرکت فاطمه (س) را مرور کردیم و تا زمان گستردن بسترش وسط اتاق و در آستانه دیدار پدرش و خدای بزرگش، پیش آمدیم و آه مظلومانه و بی همتای علی (ع) را در هنگام بدرود با فاطمه به گوش شنیدیم، بهتر دریابیم.

در حرکت بانوی بزرگ اسلام، چنانکه گفته شد، چند هدف اساسی به خوبی مشخص است و باقی اهداف، فرعی و جانبی است. هدف اصلی او این سه گانه است که:

۱- حق امام بحق را در این جامعه

خاموش احیا نماید. ۲- اسلام را از انحرافی تاریخی نجات دهد. ۳- جامعه را نسبت به حقوق خویش حساس نماید.

در ذیل این سه گانه، اهداف دیگر، یا درسی برای تاریخ است یا برای همان جامعه مدینه در سال ۱۱ هجری. فاطمه (س) می شود نماد زن مبارز، مسلمان، متعهد، زن مسوول، تعهد زن در اسلام، تعهد و مسوولیت یک نخبه در قبال قدرت و جامعه، عدم سکوت در

فاطمه (س) یکبار دیگر این درس بزرگ تاریخ را به ما می دهد که اگر با جامعه ای خطاکار روبرو شدی، نگاهت و سخنت را به عمق آن جامعه ببر و فریادت را در گوشهای تک تک مردان و زنان آن جامعه طنین افکن. از این مترس که روی از تو برتابند، چنانکه با فاطمه چنین کردند. از این مهراس که با تهدید و تطمیع و تزویر مقابلت کنند، آنچنان که با فاطمه چنین کردند و ازین لرش به دل و جان راه مده که تحقیرت کنند و با اهانت و تهمت و افترا، راحت را ببندند، چنانکه با فاطمه به همینگونه کردند. تمام این عکس العمل ها در برابر خروش فاطمه (س) در آن جامعه طبیعی تلقی می شد

برابر انحراف، شکستن دیوار بی اعتنایی و بی تفاوتی نسبت به وضع موجود و عدم رضایت از سیستم مستقر و تلاش برای بازگرداندن حقی به جای خویش. این می شود عین تعریف عدالت از نگاه علی (ع) و سقراط. حتی نظریه پردازان جدید عدالت مثل "راولز" هم به همین نکته اصرار می کنند که ماهیت انقلابی عدالت است و همان روشی است که اساسا باطنی فریاد عدالت را می تواند به عدالتی دموکراتیک منجر شود. یعنی عدالت مبتنی بر احساس انسان، نه احساس حکومت. عدالت براساس تفسیر جامعه، نه تعبیر حکومت که به احیاء حق بازگشت می کند. این تلاش

برای عدالت و عادلانه شدن امور است که آزادی را در پی می آورد. از آنجا که چه بسا این مردم ظاهرا آزاد بوده اند که در سقیفه "چه" کسی را برگزینند، اما از "چگونگی" اش، یعنی مراعات ترکیب و روند آن آگاه نبوده اند. روند و فرایندی که باید بر اساس عدالت طی می شده است و اینان با آزادی کامل یا پر پشت عدالت نهاده اند. این می شود که آزادی کاذب، به نقلی، به رأی رأس ها، نه توده بدل می شود و از روند غیر عادلانه، به نتیجه غیر عادلانه می رسد. آزادی اینجا در پرتو عدالت می توانست مبارک هم باشد و دموکراسی اصیلی را بپرورد که اینگونه نشد تا ۲۵ سال بعد که مردم در مدینه برای انتخاب علی حاضر به کشتن یکدیگر و حتی کشتن علی بودند. می بینید که ۲۵ سال می گذرد. قضیه اصحاب رده و مالک بن نویره و تجاوز خالدبن ولید به لیلی، همسر زیبای مالک و بی تفاوتی ابوبکر نسبت به آن عمل و تقسیم ارزشی، ایدئولوژیک و اقتصادی جامعه اسلامی به عرب و عجم و سید و موالی و همسران رسول الله و اصحاب بدر و احد و مهاجر و انصار و قریش و غیر قریش و قتل خلیفه، نخستین قتل خلیفه و بعد انحراف و فساد کامل در دولت عثمان بن عفان -بخصوص در نیمه دوم آن- پدید می آید تا امت اسلامی از مدینه تا جنوب حجاز واز یمن تا مصر و از بصره تا کوفه دریابد که باید به سراغ علی بیاید. باید علی را بیاید. بعد از ۲۵ سال سکوت! ۲۵ سال تحمل زجر و دم برنیارودن برای وحدت...

واینکه... فاطمه (س) می خواست این ره تلخ و پر آشوب ۲۵ ساله را یک شبه برود! او تمام آنچه در ۲۵ سال بعد بر سر امت پدرش می آید را به عینه می بیند، حتی گویی لمسش می کند و بیچارگی و زجر آینده مردم را به آنان پیشبیش می گوید، اما در آن جو "جهل" و "زور" و "تقدس" و "ریا" و "تزویر" و "تهدید" که هر جا این ۳ جفت با هم باشد، فرزند ناپاک و پلیدی متولد می شود و خواهد شد، مگر صدای فاطمه (س) همسر تنهای علی (ع) و یگانه وارث آخرین پیامبر خدا به گوش احدی می رسد و در آن بیابان مرگ و سکوت یکسره و بی انتها به پاسخ درد آشنایی، به ندای زجر کشیده ای و به لبیک مسلمان مسوولی بر می خورد؟ تاریخ پاسخ این پرسش را به روشنی داده است.



تاریخ، فاطمه را برای ما به تصویر می کشد، آنگاه که در مسجد سخن می گوید:

یا معشر النقیبه و اعضاء المله، ما هذه الغمیزه فی حقی و السنه عن ظلامتی... ولکم طاقه بما احوال... و اتم ذو و العدد و العده و عندکم السلاح و الجنه، توافیکم الدعوه فلا تجیبون و تاتیکم الصرخه فلا تعینون... فبعین الله ما تغفلون... فاعلموا اننا عاملون

ای گروه جوانمردان و انصار پیامبر خدا و ای بازوان ملت! این سکوت و غفلت درباره حق پایمال شده من چیست؟ و این سستی از دادخواهی من چرا؟!... شما توان و نیروی لازم را برای یاری من در احقاق حقم دارید... شما نفرات بسیار و سپاه و سلاح دارید. شما دادخواهی مرا می شنوید اما پاسخ نمی دهید. صدای مظلومیت من به شما می رسد اما یاری نمی کنید... پس آگاه باشید آنچه می کنید در برابر نگاه خداست.

آنگاه که با زنان مهاجر و انصار به سخن می نشیند:

به خدای سوگند در حالی شام را به صبح آوردم که از دنیای ظالمانه شما بیزارم و از مرد نمایان شما خشمگین. آنان را در فراز و نشیب ها آزمودم و به دور افکندم. راستی چه زشت است کندی شمشیرها در برابر ستم و بیداد و چه ناگوار است سر بر سنگ سخت زدن و کار بی حاصل نمودن... براستی آنان چه ایرادی بر علی داشتند جز شمشیر عدالتش و شجاعت و قاطعیتش؟ اگر او زمام جامعه را در دست داشت هرگز از دنیا بهره ای نمی گرفت و از آن جز برای سیراب کردن تشنگان و سیری گرسنگان بر نمی داشت. آنگاه بود که دنیا پرست از پارسا باز شناخته می شد... به خدا سوگند این ناقه خلافت باردار شده و نوزاد شومی در بر خواهد داشت. آنگاه است که از پستان آن به جای شیر، جامهای لبریز از خون و سم کشنده بنوشید... پس شما را به شمشیرهای آخته، به سلطه تجاوز کارانی بیدادگر و خونخوار، به هرج و مرجی فراگیر و استبداد دیر پای ظالمان بشارت باد!

آنگاه که به علی (ع) می نگرد... و آنگاه که وصیت می کند، 'وصیت' و چه کلمه خاصی است، تو گویی تمام سنگینی آن بارهای نادیدنی و حس ناشدنی را بر دوش کسی می گذارد که پس از اوست و باید این راه را ادامه دهد و به راستی چه

باری از وصیت فاطمه (س) برای علی (ع) بزرگتر و سنگینتر و چه سختی ای از آن جانفزا تر و زجرآورتر و چه مسوولیتی از آن عزیزتر و پرافتخارتر...
فاطمه (س)، به مثابه یک امام

امامت در شیعه به مانند یک انسان کامل است که اعمالش در عمرش، تکامل اهدافش و آرمان هایش است و اگر ضد و نقیض هم بنماید، در پر کردن یکدیگر و کامل ساختن مسوولیت انسانی امام است.

اگر فاطمه (س) بر می خیزد و علی (ع) می نشیند، اگر فاطمه فریاد می زند و علی در سکوت است و اگر فاطمه به عدالت می اندیشد و علی به وحدت، جز برای تکامل یک مسوولیت و تکمیل یک مسیر و تشکیل یک الگو برای هدفی واحد نیست. علی برای انسان امروز الگوست،

و روح شیعه در اعصار و قرون بعد فرود آید و آن را از سکون و سستی و رخوت دور کند. این که همیشه می توان به الگویی مانند علی دلخوش داشت و در برش هایی از تاریخ برای حفظ ارزشی بزرگتر سکوت کرد و یا اینکه حرکت فاطمه را سرلوحه عمل قرار داد و در برهه هایی از تاریخ، فریاد را بر سکوت ترجیح داد.

این نکته می تواند راز بی پاسخی این پرسش باشد. پرسشی که بدست علی و فاطمه بی پاسخ ماند، به عمد و از سر آگاهی به هدفی برتر، تا نسلهای بعد همواره در فکر آن باشند و بجوشند و در جستجوی پاسخش، تاریخ و زندگی شان را زیر و رو کنند.

علی در ۲۵ سال نخست پس از رحلت پیامبر، الگو و سمبل صبر برای وحدت

فاطمه (س) نمی تواند چشمان خویش را بر پایمال شدن

عدالت و انحراف در جامعه اسلامی پدرش، محمد (ص)،

به راحتی ببندد و دم بر نیورد. این "مسوولیت اوست."

مسوولیت هر انسانی، هر مسلمانی و هر "زن مسلمانی" است

و فاطمه (س) ۱۴۰۰ سال پیش، دگم ها و حجاب ها و عرف

های ظاهری و سنت های خشک و بی منطق امروز ما را در

جامعه اسلامی در هم می ریزد و این دیوار بی اعتمادی به

زن، بی شخصیتی زن و ضعیف بودن و ناکارا بودن او را

تمام و کمال فرو می ریزد. این نقش او در صدر اسلام

است که می توان در مقایسه اش با عصر حاضر به راحتی

راز عقب ماندگی ها و موقعیت کنونی زن مسلمان را در

جوامع اسلامی دریافت.

است و پاس داشتن نهالی جوان و تازه پای که با کوچکترین زخمی از پا می افتد، کوچکترین زخم، دعوای درون خانواده. و فاطمه تندیس و نماد تلاش برای عدالت و احقاق حق است، تا نشان دهد در یک جامعه اسلامی هیچ کس، هیچ کس حتی اگر دختر پیامبر باشی، یا هر فرد ممتاز دیگری، یک قهرمان باشی یا یک آدم عادی، در برابر ظلم، تبعیض، ریا و پایمال شدن حقی آشکار از یک شخص، یا یک جامعه نباید آرام بگیری و بی تفاوت باشی، حتی اگر "زن" هستی، نباید به بهانه های شرعی و بومی دیگر کنج خانه را به عبادت بگذرانی، در حالی که می دانی و می فهمی عدالتی در کار

همانگونه که فاطمه هست. راز پرسشی که بی پاسخ ماند هم، اینجاست، رازی که باید در طول تاریخ تحقق یابد و آن اینکه: این رفتار، سکوت علی و حرکت فاطمه، همواره از سال ۱۱ هجری تا امروز در دل جوامع شیعه، در اعتقادات و بنیاد های فکر مذهبی شیعه و در رفتارهای سیاسی، یا سکوت و یا قیام، به مثابه یک الگو و یک سمبل باقی بماند. همواره این علامت سؤال در برابر شیعه باشد که چرا؟ همواره فکر و تحلیل و نقد و نظر در چرایی و چیستی این رفتار پیش روی شیعه باشد، تا راز این حرکت و هدف اصلی این نهضت هیچگاه فراموش نشود. همیشه این راز به مانند تلنگری بر ذهن

نیست و حتی پایمال شده است. اینها همه درسهای فاطمه برای امروز ماست. امروزی که می دانیم زن کیست، چه حقوقی دارد، چه شأنی و شخصیتی دارد. همزمان باید بدانیم و بفهمیم که زن چه مسوولیت هایی هم دارد و فاطمه برای فهم این مسوولیت، چه در جامعه و چه در خانواده، چه به عنوان یک مادر یا یک همسر و یک دختر و چه به عنوان یک زن

در اسلام پیش روی ماست. سالها کوشیده اند تصویری از فاطمه (س) برای ما بسازند که زنی متشرعه و مقدسه و متعبده را - فقط - نشان می دهد که شبانه روزش به عبادت و زهد و راز و نیاز با پروردگار می گذشته است. از خانه اش هرگز بیرون نمی آمده، بی اجازه شویش

بر اساس عرف مذهبی امروز البته - آب هم نمی خورده، و اساسا نسبت به جامعه، نامحرم تلقی می شده و جامعه نیز نسبت به او غریبه. زنی در آسمانها که اصلا روی زمین نیست و مردم یا نمی شناسندش و یا مقدسش می پندارند و یا... در حالی که این ها اصلا چهره او نیست. چهره حقیقی فاطمه (س)، آن شخصیتی است که با مردان و زنان و حاکم جامعه اش به بحث و گفتگو نشست، به آنان اعتراض کرد، در کوچه باغهای نخلهای مدینه راه رفت و علی

رغم ضعف و بیماری شدیدش، دست از نقد وضع موجود و تلاش برای احقاق حق نکشید تا به بستر مرگ افتاد.

فاطمه (س) به مثابه یک امام در جامعه اسلامی ۱۴۰۰ سال پیش، تصویری برای ما خلق می کند که بجز چند تن از فرزندانش چون زینب، دیگر در تاریخ دیده نشد. تصویری عاری از نقش جنسیت و تأثیر زن بودن در فعالیت

سیاسی، در نقد اخلاقی و در اصلاح اجتماعی. تصویری عاری از نسب، عاری از موقعیت اجتماعی برتر و عاری از تبار و افتخارات قدیم، فقط و فقط به عنوان یک "زن"، زنی دردمند، مسوول و مسلمان.

بر این اساس می توان دریافت که سکوت علی و فریاد فاطمه توانان لازم، ملزوم و کامل کننده یکدیگر است. برای اصلاح آن جامعه، سکوتی لازم بود و فریادی از یک روح واحد در دو تن، در دو جنس. اگر علی (ع) می نشیند، فاطمه باید برخیزد. علی از حق خویش گذشته، فاطمه که نمی تواند از حق علی، از حق یک جامعه و از حق عدالت بگذرد.

فاطمه (س) نمی تواند چشمان خویش را بر پایمال شدن عدالت و انحراف در جامعه اسلامی پدرش، محمد (ص)، به راحتی ببندد و دم بر نیاورد. این "مسؤولیت" اوست. مسوولیت هراسانی، هر مسلمانی و هر زن مسلمانی است و فاطمه (س) ۱۴۰۰ سال پیش، دگم ها و حجاب ها و عرف های ظاهری و سنت های خشک و بی منطق امروز ما را در جامعه اسلامی در هم می ریزد و این دیوار بی اعتمادی به زن، بی شخصیتی زن و ضعیف بودن و ناکارا بودن او را تمام و کمال فرو می ریزد. این نقش او در صدر اسلام است که می توان در مقایسه اش با عصر حاضر به راحتی راز عقب ماندگی ها و موقعیت کنونی زن مسلمان را در جوامع اسلامی دریافت.

فاطمه (س) به مثابه یک "شهید"

فاطمه در سوگ پدر و حق از دست رفته علی (ع) حیران بود. می گویند شبها و روزها می گریست و سراسیمگی پیشه کرده بود تا آنجا که جمعی از سالخوردهگان اصحاب پیامبر به علی گفتند به فاطمه بگو یا شب یا روز! یکی را به "شیون" بگذرانند! و گویا علی به همین دلیل، خانه ای در بیرون شهر، نزدیک یقیع، برای او ساخته که در آنجا به گریستن بنشیند! بیت الاحزان. این روایتی است که هم سندش، هم متنش، هم نقلش و هم پذیرشش، بسیار مضطرب و مشکل است، از آنرو که علی را در برابر کسانی که هرگز برای سوگ و اندوه و حق جوئی فاطمه ارزشی قائل نبودند و از کوچکترین یاری و حتی همدلی به او دریغ ورزیدند، تابع و تسلیم نشان می دهد و از طرف دیگر از ارزش نهضت فاطمه (س) می کاهد و آن را به موضعی ضعیف تقلیل می دهد. با این همه، نمی توان از راز بغض فاطمه و اندوهگین بودن مدام او آسان گذشت. اندوهی که حتی در مقام یک روش، برای ابراز انزجار و تنفر شیعه مغضوب در تمام طول تاریخ علیه دولت ها و حاکمیت های ستمکار وقت به کار رفت و حتی مجالس سوگواری را به محافل روشنگری و اعتراض به اعمال تبعیض آمیز و ناعادلانه صاحبان قدرت بدل ساخت.

اندوه فاطمه، اما پس از گفتگوی او با علی، و پس از یک روای جاودانه به شوقی لذت بخش و شورانگیز برای شهادت تبدیل شد.

فاطمه (س) در شرایطی از مسجد پیامبر به سوی مدفن پدر به راه افتاد که در مسجد، نخست خود را به مردم معرفی کرده بود. شرایط مدینه و انحراف سیاسی و جهل و ترس عمومی تا بدانجا فراگیر شده بود که شخصیتی چون او باید در آن جامعه به معرفی خویش می پرداخت: ای مردم بدانید، من فاطمه ام... کار مدینه و سقوط فرهنگ و ارزش های انسانی بدانجا رسیده بود که دختر پیامبر باید خویش را به امت پدرش، به اصحاب محمد (ص) و به جنگاوران بدر واحد و مهاجر وانصار،

آمد. با علی (ع) به گفتگو نشست، شگفت آور، به سکوت و اعتراض کرد و برخاستنش را اولی بر نشستن دانست: "یابن ابی طالب! اشتملت شمله الجنین و قعدت حجرة الظنن، نقضت قادمة الاجدال فخانک ریش الاعزل... حتی حبستنی قیلة نصرها والمهاجرة وصلها وغضت الجماعة دونی طرفها... أضرعت خدک یوم أضعت خدک، افترست الذناب و افترست التراب. ما کففت قانلا ولا اغنیت باطلا، لیتنی مت قبل هینتی ودون ذلتی"



تازه بشناساند. این کار را بعدها ابوذر و حسین بن علی (ع) فرزند فاطمه نیز انجام دادند. ابوذر در هنگامه تبعید به ریزه به دستور عثمان، در میانه راه ایستاد و به مردم گفت: ای مردم! من ابوذر غفاری، حبیب و یار و همراه محمدم... امام حسین (ع) نیز در روز عاشورا، در کربلا به سپاهیان شام چنین گفت: که من حسین بن علی هستم. این هشدارها، جزیه این معنا نبود که جامعه اسلامی، "حسین" و "ابوذر" را از یاد برده، فاطمه را فراموش کرده و به تبع، حقیقت اسلام و ارزش های اصیل آن را به تاریخ سپرده است. بی جهت نیست که حتی برخی از اسلام شناسان و مورخان تاریخ اسلام، سقیفه را نوعی بازگشت به آداب عرب جاهلی عنوان می کنند. آدابی چون شرط ریاست قریشی و سهم خواهی و سهم دهی در قدرت، بازگشت به ارزش قبیله و خون در برابر ایمان و دین و برتری نسب و شرافت بر عدالت و امامت.

این اما روش فاطمه (س) بود که متدی برای صالحان دین خدا و مبارزان راه آزادی در اعصار پس از خود شد. فاطمه (س) سپس با اندوه فراوان به خانه

ای پسر ابو طالب! چه شده است که بسان جنینی که در پرده جفت گرفتار شده، پرده نشین گشته ای؟ و بسان بی گناهی که متهمش ساخته اند، خانه نشین گردیده ای؟ تو در گذشته شاهپره های عقابها را در هم می شکستی! اینک چگونه پره های مرغکان ضعیف به تو خیانت کرده است؟... کار را به جایی کشانده اند که انصار پدرم دست از یاری من کشیده اند، مهاجران از ما گسسته اند و مردم نیز در برابر این ستم چشم بر هم نهاده اند... از همان زمان که صبر پیشه کردی، خواستند که به ذلت بکشانند. ای علی! تو در گذشته گرگهای خونخوار را از دم شمشیرت می گذراندی، اینک چگونه بر خاک افتاده ای! که نه گوینده ای را از من بازداشتی و نه باطل و بیدادی را. ای کاش پیش از اینها، جهان را بدرود گفته بودم... این کلمات و حرفهایی که در این لحظات میان آنها رد و بدل شده، نشان بسیار عمیقی از عمق آتش ورنجی است که در وجود فاطمه نهفته و اوج صبر و زجری است که علی را می آزارد. فاطمه سراسر فریاد و علی سراسر سکوت و ناگه می بینید که فاطمه خاموش می شود و از اینکه، تو گویی، علی را آزرده، بر خود

نهیب می زند و یلای فی کل شارق. وای بر من در هر بامدادی که خورشید سر بر می آورد. شکوای الی ابی . شکایت به پدرم خواهم برد...

و علی که تا این لحظه در سکوت محض غوطه ور بوده، سر فاطمه، همسرش، همسر پاک و یاور بی بدیل شیرین ترین و تلخ ترین لحظات عمرش را به سینه می فشارد و بغض آلود به سخن می آید که لا ویل علیک. وای بر تو نیست فاطمه! الویل لثانک، وای بر دشمنان توست.

اینجا قلمی نیست که توش حرکت و توان رقصی در قطره قطره خون سیاهش آرمیده باشد. دستی نیست، دلی و دنیایی نیست و روحی یافت نشود که تا درک این مفاهیم و این کلمات پیش رود. علی می گوید فما و نیت عن دینی. من از اعمال مسوولیت خود، سست و ناتوان نشده ام. ولا اخطأت مقدوری. آنچه می توانستم انجام دادم... حسبی الله وأمسکت. اما خدا بر دادخواهی من بسنده است.

فاطمه (س) در آخرین نیمروز حیاتش، به خواب می رود. در خواب پدر را ایستاده بر دروازه ای پرگل می یابد که آغوش گشوده و می گوید: دخترم! امشب به دیدار من می آیی. صورت پاک فاطمه در این رویای صادق، خیس اشک و مست شوق دیدار پدر، به هستی گشوده می شود. دلخسته، اما پر شور، از بستر بیماری بر می خیزد. با دستان نحیفش، جامگان فرزندان را می شوید، غذایی آماده می کند، خانه را خوشبو و معطر می سازد و آنگاه بستر خویش را میان اتاق می گسترده. زینب و ام کلثوم را به خانه یکی از زنان هاشمی می فرستد تا در لحظات فراق مادر در خانه نباشند و بعد علی به خانه می آید، متعجب از همسرش می پرسد که چرا با این کسالت و بیماری، بسترش را ترک کرده، به کارهای خانه پرداخته؟!

فاطمه، از فرا رسیدن آخرین روز حیاتش خبر می دهد و آنگاه که علی را سراسیمه و ناباور در برابر خویش می یابد، رویای دیدار و دعوت پدرش را بازگو می کند. آنگاه علی را می خواهد و آخرین حرفهایش را، "وصیبتش" را با او در میان می گذارد. از او می پرسد که آیا مرا در زندگی راستگو امین و درستکار یافته ای؟ و علی پاسخ می دهد: پناه بر خدا، تو ای دختر پیامبر، تودانتر و باتقواتر و گرمی تر و خدا ترس تر از آنی که من به خاطر مخالفت با

خود سرزنش کنم. دوری و جدایی تو بر من بسیار گران است، اما ... به خدا سوگند با شهادت تو، مصیبت رحلت پیامبر خدا بر من تجدید می شود. حقیقت این است که فراق تو، اکنون، از رحلت پیامبر برای من دردناکتر خواهد بود.

فاطمه (س) به عنوان یک مادر در آخرین لحظات عمر هم فرزندان خویش را فراموش نکرد، پس همسر خود را وصیت می کند که پس از او با دختر خواهرش آماه پیمان زندگی بندد، از آنجا که او نیاز به همسر و فرزندان نیاز به مادری پر مهر دارند. این از رازهای بسیار شگفت و اصول تربیتی فاطمه است که حتی در آخرین لحظات حیات نیز، از فکر فرزندان و شویش غافل نمی ماند. پس وصیت می کند که غاصبان حقش و حق علی، بر پیکرش نماز نگذارند، از آترو که نمی خواهد بغض و مخالفت خود را از ستم کاران دور کند و هم اجازه نمی دهد که از درگذشتش نیز بهره ای سیاسی و وجهتی عمومی نصیب آنها شود.

و سرانجام فاطمه (س) در بستر مرگ، در آخرین لحظات، دستهایش را بر صورت می نهد و به فکر فرو می رود، تمام این چند ماهه پس از درگذشت پیامبر را یکبار دیگر به خاطر می آورد. لحظه لحظه می بیند و اشک چشمان پاکش را پر می کند... نور... نور... امواج پراکنده ای از انوار درخشان در برابر چشمانش می درخشند، پدر را می بیند با آغوشی گشاده، در برش بوستانی از گلهای خوشبو و رنگارنگ، مادرش، خدیجه در حالی که دستهایش را بر دهنانش نهاده و او را می خواند، شهادی بدر واحد و حنین و تبوک و خندق. ابوطالب جدش، همه شان ایستاده اند و چشم انتظار او و آنگاه...

السلام علی جبرائیل!

السلام علی رسول الله!

اللهم مع رسولک!

اللهم فی رضوانک و جوارک و دارک دارالسلام!

فاطمه در حالتی راز آلود، در سکوت عمیقی که پیرامونش را فرا گرفته می پرسد:

- آترو ما اری؟ آیا می بیند، آنچه را که من می بینم؟

- مگر شما چه می بیند؟

- هده مواکب اهل السموات وهذا جبرائیل و هذا رسول الله، بقول: یا بنیبه اقدمی، فما امامک خیر لک....

این دسته دسته فرشتگان آسمانند و این

جبرائیل و آن هم پدرم، پیامبر که می گوید: فرزندم نزد ما بشتاب که آنچه اینجاداری از همه دنیا برایت بهتر و ارزشمندتر است... و آنگاه لختی مکث کرد. در سکوتی کوتاه و سبک بال شناور شد و سپس گفت: الیک ربی، لا الی النار. بسوی توام ای خدای پر مهر، نه به سوی آتش.

پس از شهادت

همراه سلمان، عمار، ابوذر، مقداد، حذیفه، عبدالله بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، عقیل، زبیر، بریده و دیگرانی از بنی هاشم تشییع کرد و آنگاه که خواست فاطمه را به دل سرد خاک بسپارد. بچه ها را فرا خواند و گفت: یا حسن! یا حسین! یا زینب! یا ام کلثوم! هلموا و تزودوا من امکم



علی (ع) در مسجد بود و بچه ها بیرون از خانه. تنها اسماء در آخرین لحظات در کنار فاطمه بود. سپس حسن و حسین به خانه آمدند و دیدند مادر در میانه اتاق خفته است. گفتند: اسماء! مادر هیچگاه در این ساعت از روز نمی خوابید؟ و اسماء پاسخ داد: ای فرزندان دلبدن مادر، مادر نخوابیده است بلکه به دیدار پدرش و خدا رفته است. آنگاه بود که کودکان آشفته شده و گریان به سوی مسجد پیامبر به راه افتادند. وضع و حال آن دو کودک تنها به گونه ای بود که خیر تلخ حادثه را پیشاپیش به همه می فهماند:

یا امه! کلمینی قبل ان تفارق روحی بدنی . مادر جان! با ما حرف بزن، پیش از آنکه روح از این کالبدت خارج شود...

به جستجوی پدر به مسجد رفتند، علی گوشه ای آرام نشسته بود و نگاهش به نقطه ای دور.... با صدای شیون کودکان و ازدحام مردم از حالت خویش بدر آمد و زمانی که به آن دو نزدیک شد همه چیز را فهمید و آه که چه کسی می تواند "حال" علی را در آن لحظه درک کند. می گویند مولا با شنیدن خیر کوچ ابدی زهرا، چنان منقلب شد که با صورت به زمین خورد و آنگاه به سوی خانه غمگده اش به راه افتاد. به وصیت فاطمه آنگونه که خواسته بود، عمل کرد، با دلی رنجور و روحی نا آرام.

علی (ع) به سان تنها ترین انسان روی زمین در آن ساعات، شبانه فاطمه را به



دست برفته، اکنون امانت به صاحبش رسید؛ زهرا از دست من رفت و نزد تو آرמיד، پس از او، آسمان و زمین زشت می نمایاند و هیچگاه اندوه دلم نمی گشاید...

یا رسول الله! اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد و هم لا یرح من قلبی او یختار الله لی دارک التی انت فیها مقیم، کمد مقیح، و هم مهیج، سرعان ما فرق الله بیننا، و الی الله أشکو....

شکایت خود را به خدا می برم و دخترت را به تو می سپارم. خواهد گفت که امتت پس از تو با او چه کردند، آنچه خواهی از او بچو... تا خونی که خورده است بیرون آید....

می گویند از آن پس، علی هر روز بر مزار فاطمه می آمد و در سوگ او می گریست و می سرود:

مالی و فقت علی القبور مسلما

قبر الحبيب فلم یرد جوابی

أحییب مالک لا ترد جوابنا

أُسیت بعدی خلة الاحباب (۱)

خدایا مرا چه شده است که بر کنار قبرها بایستم؟

مرا چه سود که به قبر دوست و محبوبم سلام کنم اما پاسخی از او نشنوم؟

محبوب دل من! چرا پاسخی مرا نمی دهی؟ آیا به راستی پس از من راه و رسم دوستان را فراموش کرده ای؟

۱- بحار الانوار، جلد ۴۳، ص ۲۱۶.

*اینکه می گویم فاطمه به مثابه یک امام، منظور امام در قواعد و قرائت های کلاسیک و رسمی تشیع نیست بلکه حضرت فاطمه با شخصیتی که از خویش در تاریخ حیات بسیار کوتاه پس از مرگ پیامبر نشان می دهد و رسالتی که در راه اصلاح جامعه و امت محمد (ص) دارد، به مانند یک امام، یک پیشوا،

پیشرو، هادی و مصلح و بیدار گراست و نقش یک امام را ایفا می کند، با اینکه در قرائت رسمی امام نیست. این نقش را بعد ها زینب نیز پس از شهادت امام حسین در زمان حیات امام چهارم، بر عهده می گیرد. در نهایت، منظور اینکه به قول دکتر شریعتی، فاطمه بیش از آنکه دختر پیامبر و همسر علی و مادر حسن و حسین باشد، خود فاطمه است و زینب نیز بیش از آنکه دختر علی و برادر حسین باشد، زینب! یعنی شخصیت اش بیش و پیش از تبار و افتخارش، به معنای مصلح و مسیح و مسئول یک جامعه؛ امام

فهدا الفراق و اللقاء فی الجنة!

فرزندانم، بیایید و با مادر وداع کنید. این لحظه فراق و جدایی است و دیدار دیگر به بهشت!

آنگاه بچه ها به آغوش مادر رفتند و لختی گریستند.

و بعد! بعد از آن همه رنج، آن همه صبر و سکوت و زجر و تلخی، علی باید زهرا را در خاک نهد، پیکر عزیزترین هستی اش را، تنها یادگار حبیبش رسول خدا و یگانه پشتوانه و حامی اش در تمام زندگی را باید به خاک تیره بسپارد... آیا می تواند؟ یا ارض، استودعک و دیعتی، هده بنت رسول الله ...

هان ای زمین، ای خاک! اینک امامت را به تو می سپارم. این دختر رسول خداست.

پس خاکها را بر پیکر عزیز به خاک سپرده اش ریخت. آنگاه که کار تمام شد، دستها را و جامه اش را از خاک تکاند و ایستاد. بر مزار فاطمه. کسی نمی فهمید علی به چه چیزی خیره شده، زانوانش می لرزید، دستهایش مرتعش، رنگی نه به رخسار، گونه هایش خیس و سرش عرق کرده و چشمهایش نیمه باز.... مگر می شود باور کرد؟ علی می توانست باور کند که فاطمه دیگر نیست؟

دیگر طاق مولا به سر آمد و به زانو بر خاک افتاد. صورتش را بر خاک نهاد، به پیامبر درود فرستاد و گفت که خداوند خواسته او زودتر از دیگران به تو ببیند و غمگانه سرود که پس از او شکیبایی من به پایان رسیده و خویشتن داریم از

بیعت به روایت تاریخ اهل سنت

محمد امین داودی تبار



حضرت آیت الله العظمی صانعی حفظه الله در شب ولادت با سعادت حضرت صدیقه طاهره (س) در پایان درس خارج و به مناسبت این عید به بیان سخنانی پرداختند و فرمودند: از اسامی والقباب مشهور حضرت زهرا (س) صدیقه و شهیده است. صدیقه، صیغه مبالغه از ریشه صدق و به معنای بسیار راستگوست. یعنی ایشان شهیده و شهادتش به جهت صدق در گفتار و رفتار و کردار و مبارزه با دروغ،

نیرنگ و نفاق بعد از رحلت پدر بزرگوارش، حضرت پیامبر (ص) می باشد. ما نیز به این بهانه به بررسی گوشه ای از این واقعت تلخ (هجوم و آتش زدن خانه و اسباب شهادت دخت نبی مکرم اسلام (ص) می پردازیم، و البته در این میان بحثی علمی و تاریخی را با استناد به منابع دست اول تاریخ اسلام و آن هم از منابع برادران اهل سنت را پیگیری خواهیم نمود به دور از هرگونه پرداختن به مسائل فرقه ای و دامن زدن به آتش تفرقه و جدائی بین برادران مسلمان به بسط آن می پردازیم.

پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) و در حالی که هنوز جسم شریف آن حضرت بر زمین بود، و حضرت علی (علی) مشغول تکفین، غسل و تدفین آن بزرگوار بود، عده ای از صحابه که تعداد آنها به نقل بعضی از تواریخ به پنج نفر هم نمی رسید ماجرای سقیفه بنی ساعده را به وجود آورده و در نتیجه آن، از همه برای ابوبکر به عنوان جانشینی وی بیعت می گرفتند.

پس از امتناع امیر المؤمنین (ع) از بیعت، اصحاب سقیفه برای مشروعیت بخشیدن به آنچه امتی را از آن محروم کرده بودند، چاره ای جز اعمال فشار و بد نام کردن مخالفان و به زانو در آوردن ایشان جهت بیعت با حکومت ندیدند. آنان برای رسیدن به این هدف حتی به بضعه الرسول (ص) و خانه ای که پیامبر (ص) بارها به اهل آن سلام کرده بود رحم نکردند.

تاریخ اهل سنت این روایت را چنین نقل کرده است: ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید (العقد الفرید ۴: ۲۵۹). می نویسد:

(بیعت) امت در آن وارد شده اند شما هم وارد می شوید!؟

بلاذری در انساب الاشراف (انساب الاشراف ۱: ۵۸۶) ماجرا را این گونه بازگو می نماید:

ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی (ع) عمر را فرستاد که شعله ای آتش در دستانش بود، و علی (ع) از بیعت سرباز زده در این هنگام فاطمه (س) عمر را بر در خانه دید و به او گفت: ای پسر خطاب! آیا ترا می بینم که قصد آتش زدن در خانه

مرا داری؟! گفت: آری، و این کار محکم تر از آنچه پدرت آورده می باشد.

عمر رضا کحاله در اعلام النساء (اعلام النساء ۴: ۱۱۴) می گوید:

ابوبکر در جستجوی عده ای چون عباس، زبیر و سعد عباد بود که از بیعتش سر باز زده بودند. آنان را نزد علی (ع) که در خانه فاطمه (س) نشسته بودند، یافت. عمر را به سوی آنان روانه کرد، عمر آمد و در حالی که ایشان در خانه فاطمه (س) بودند صدایشان کرد، آنها از خارج شدن از خانه خودداری نمودند. پس عمر هیزم خواست و گفت: قسم به کسی که جان عمر در دستان اوست یا از خانه خارج می شوید یا این که آن را بر هر کسی در آن است آتش خواهیم زد. پس به او گفتند، ای ابا حفص! همانا فاطمه در این خانه است و او گفت: حتی اگر فاطمه باشد.

شهرستانی در ملل و نحل از ابراهیم بن یسار بن هانی نظام (الملل و النحل ۱: ۵۷) آورده است:

عمر در روز بیعت ضربه ای به فاطمه (س) زد که موجب سقط جنین او گشت، و با صدای بلند فریاد می کرد: خانه اش را با هر که در آن است به آتش بکشید، در حالی که در آن خانه، جز علی و فاطمه و

حسن و حسین (علیهم السلام) نبودند. این ها فقط گوشه ای از تاریخ صدر اسلام است که بوسیله برادران اهل سنت برای ما به یادگار مانده است. البته این ماجرا یعنی قصه حمله به خانه فاطمه (س) و قصد آتش زدنش با هر که در اوست، به هیچ وجه جای انکار ندارد و توسط سنی و شیعه نقل شده و ما همانطور که ذکر شد، به بازگویی آن از برخی منابع اهل سنت بسنده کردیم.

صدیقه، صیغه مبالغه از ریشه صدق و به معنای بسیار راستگوست. یعنی ایشان شهیده و شهادتش به جهت صدق در گفتار و رفتار و کردار و مبارزه با دروغ، نیرنگ و نفاق بعد از رحلت پدر بزرگوارش، حضرت پیامبر (ص) می باشد. ما نیز به این بهانه به بررسی گوشه ای از این واقعت تلخ (هجوم و آتش زدن خانه و اسباب شهادت دخت نبی مکرم اسلام (ص) می پردازیم، و البته در این میان بحثی علمی و تاریخی را با استناد به منابع دست اول تاریخ اسلام و آن هم از منابع برادران اهل سنت را پیگیری خواهیم نمود و به دور از هرگونه پرداختن به مسائل فرقه ای و دامن زدن به آتش تفرقه و جدائی بین برادران مسلمان به بسط آن می پردازیم.

متخلفین از بیعت ابوبکر، علی، عباس، زبیر و سعد بن عباد بودند: اما علی، عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند که ابوبکر عمر را برای خارج کردن آنها (برای بیعت) فرستاد و گفت اگر از این کار خودداری کردند ایشان را بکش. پس عمر با شعله ای از آتش جهت آتش زدن خانه بر آنها، پیش آمد که فاطمه (س) او را دید و به او گفت: ای پسر خطاب! آمده ای که خانه را آتش بزنی؟! عمر گفت: آری! آیا در آنچه

ستایشگران بنی هاشم

و حدود آزادی آنان در دوره خلفا

از نیمه دوم سده نخستین هجرت، برغم تمایل حکومت دمشق، در شعر عربی نشانه‌هایی از گرایش به خاندان پیغمبر پدید گشت. (۱) بحق دانستن آنان، سوگواری در مصیبت این خاندان، ناخشنودی نمودن از ستمهایی که بر ایشان رفت. و گاه نکوهشی از آن مردم که موجب چنین ستم شدند. از میان آن شعرها نمونه‌هایی انتخاب گردید که با زندگی دختر پیغمبر (ص) ارتباطی داشت. اما آنچه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فاجعه کربلا سروده شده فراوانست، چندانکه در چند مجلد بزرگ جای خواهد گرفت.

با بر افتادن امویان بسال یکصد و سی و دو هجری این دسته از شاعران مجال فراختری

شعبی شده بود، انجمن‌ها تشکیل گردید که در آن فضیلت‌های اهل بیت را می‌خواندند و بر مظلومیت آنان اشک می‌ریختند. اما در شعر فارسی چنانکه در این فصل خواهید دید، ستایش آل پیغمبر و گرایش به علی (ع) و خاندان او از سده چهارم هجری آغاز شده، و شمار این شعرها (آنچه در دست ماست) در سراسر حکومت سامانیان غزنیان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان بسیار اندک است. در آن دسته از شعرها که بعنوان نخستین شعرهای دری معرفی شده جز وصف طبیعت و ستایش حکومت چیزی نمی‌بینیم. آیا می‌توان گفت همه شعرهای فارسی ایران اسلامی که تا سده چهارم هجری بزبان دری یا دیگر لهجه‌های ایرانی سروده شده از این نوع بوده است؟ هر چند نمی‌توان بدین پرسش پاسخ مثبت داد، اما گمان نمی‌رود شعرهای در

چنین احتمالی نیست. از این گذشته در فاصله تقریباً نیم قرن از حکومت ولید بن عبدالملک تا پایان کار مروان بن محمد که گروه‌های مقاومت در شرق ایران مخفیانه سرگرم کار بودند و بنام حکومت خاندان پیغمبر الرضا من آل محمد شعار می‌دادند، می‌توان گفت هیچگونه شعری که بازگوینده این تمایل باشد سروده نشده؟ میدانیم شعر عامل مهمی برای تحریک عاطفه و احساس عمومی است. آیا می‌توان گفت حکومتها و یا عاملان آنان چنین شعرها را از میان برده‌اند؟ اگر چنین است چرا با شعر عربی چنین معامله‌ای نشده است؟ مضمون شعرهای عربی مذمت مستقیم از خلفای اموی و عباسی بود، در صورتیکه اگر در زبان فارسی چنین شعرهایی سروده شده باشد، تعریض به حاکمان صفاری، سامانی و یا غزنوی نبوده، چه آنان دخالتی در آن ستمکاری‌ها نداشته‌اند.

که روز حشر بدین پنج تن رسانم تن بهین خلق و برادرش و دختر و دو پسر محمد و علی و فاطمه حسین و حسن (۴) در اواخر سده چهارم که فاطمیان بر مصر دست یافتند و حکومتی مقتدر را پی افکنند وصیت شهرت آنان بدیگر کشورهای اسلامی رسید و در شرق ایران طرفدارانی پیدا کردند، شاعران فارسی‌گوی آن سامان بمدح اهل بیت زبان گشودند و نمونه برجسته آنان ناصر خسرو علوی است. لیکن باز هم در سراسر قرن پنجم و ششم، شمار شعرهایی که در مدح آل پیغمبر بفارسی سروده‌اند، فراوان نیست. شکفت اینک در سده پنجم شیعیان در بغداد و مرکز خلافت عباسی انجمن‌ها تشکیل می‌دادند و بر مصیبت اهل بیت می‌گریستند و نمونه‌ای از این مجلس‌ها در فصلی که با عنوان «برای عبرت تاریخ گشودیم از نظر خواننده گذشت، اما در شرق ایران دور

دختر پیغمبر در شعر فارسی

مرحوم دکتر سید جعفر شهیدی



یافتند. و با آنکه عباسیان از آل علی دلی خوش نداشتند، برای ریشه‌کن ساختن مانده خاندان اموی ستاینندگان بنی هاشم را آزاد می‌گذاشتند، و اگر ضمن ستایش آل پیغمبر از آل عباس هم مدحی می‌کردند، ستاینده بی‌جایزه وصلت نمی‌ماند. اما بهر حال آزادی آنان تا آنجا بود که مدح علویان با نکوهش عباسیان توأم نباشد و گرنه شاعر بجان خود امان نمی‌یافت چنانکه درباره منصور نمری خواندید- گاهی هم زمامدارانی چون متوکل و معتصم کم‌ترین گرایشی را بآل علی (ع) بر نمی‌تافتند و از آزار شاعران شاگوی آنان دریغ نمی‌کردند.

با گسترش تسلط دیلمیان بر بغداد، در این شهر که از سالها پیش مرکز اجتماعی شاعران

موضوع مورد بحث ما سروده شده باشد. در اینصورت علت آن چیست؟ فشار سخت حکومت؟ جای چنین احتمالی هست. و ما می‌دانیم از سال چهل و سوم هجری تا پایان حکومت ولید بن عبدالملک بن مروان، ایران و منطقه شرقی زیر فشار حاکمانی چون زیاد، عبید الله، حجاج بن یوسف، پسر اشعث، کسانی از این دست مردم، روزگار می‌گذرانده است. اما چرا در مدینه که مستقیماً زیر نظر خاندان اموی بود، کمیت به ستایش هاشمیان بر می‌خیزد ولی در نیشابور، طوس، غزنه و هرات نظیر چنین شاعری را نمی‌بینیم؟ آیا می‌توان گفت در سده نخستین هجرت مردم ایران از خاندان پیغمبر (ص) و آنچه بر سر آنان رفت اطلاعی نداشتند؟ هرگز جای

درست است که بحث ما درباره شعر دری است و این لهجه از سده سوم رسمیت یافت، اما در شعر تازی هم که ایرانیان عربی‌گو سروده‌اند چنان نمونه‌هایی دیده نمی‌شود. از سده چهارم هجری یعنی همزمان با تاسیس دولت‌های شیعی در ایران مرکزی است که گاهگاه نظیر این مضمون‌ها در شعر فارسی دیده می‌شود: مدحت کن و پستای کسی را که پیمر بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار (۲) و یا این نمونه: چنین زادم و هم بدین بگذرم همین دان که خاک ره حیدرم (۳) و یا این بیت‌ها: مرا شفاعت این پنج تن بستانده بود

افتاده‌ترین نقطه بمرکز خلافت، ناصر خسرو باید از نیم جان از بیغوله‌ای به بیغوله دیگر پناه برد. این چنین سختگیری را باید بحساب عباسیان گذاشت و یا بحساب خوش خدمتی حکومت‌های محلی که برای پایداری خود، خشنودی خاطر آنان را از هر راهی می‌جستند، و یا بحساب پای‌بندی سخت مردم این منطقه بمذهب سنت و جماعت و یا پذیرش وضع (پس از مقاومتی اندک)، بحثی است که پس از گذشت هزار سال آنچه پیرامون آن نوشته شود حدس و گمانی است که منشا آن نیز تمایل و عاطفه و یا طرز تفکر بحث‌کننده است. بهر حال چنانکه نوشتیم از نشأت زبان دری در شرق ایران تا دهه نخستین سده هفتم، از شعر فارسی آنچه در ستایش

خاندان پیغمبر سروده شده نمونه‌هایی اندک است. نام دختر پیغمبر به تلویح یا ضمنی در بعضی این بیت‌ها دیده می‌شود. با هجوم مغولان بایران برای مدتی بیش از یکصد سال همه چیز درهم ریخت و در سده هشتم هجری است که شاعران شیعی در نقاط مختلف کشور ایران بمدح اهل بیت زبان می‌گشایند.

در پایان این فصل این نمونه شعرهای از نظر خواننده می‌گذرد و چنانکه می‌بینیم طولانی‌ترین مدیحه از خواجوی کرمانی و ابن حسام خوشی است.

آنچه در این فصل فراهم آمده، به پایان قرن نهم خاتمه می‌یابد. چه قرن دهم آغاز سمیت یافتن مذهب شیعه در ایران است و در این دوره است که قسمت مهمی از شعر فارسی را مدیحه‌ها و مرثیه‌های اهل بیت تشکیل می‌دهد.

ناصر خسرو

ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی متولد به سال ۳۹۴ و متوفی بسال ۴۸۱ هجری قمری از شیعیان اسماعیلی و مداح خلفای فاطمی مصر و حجت از سوی ایشان، در جزیره خراسان.

آرروز در آن هول و فرغ بر سر آن جمع
پیش شهدا دست من و دامن زهرا
تا داد من از دشمن اولاد پیغمبر
بدهد بتمام ایزد داد اربعالی
دیوان. تقوی ص ۴
شمس وجود احمد و خود زهرا
ماه ولایتست ز اطوارش
دخت ظهور غیب احد احمد
ناموس حق و صندوق اسرارش
هم مطلع جمال خداوندی
هم مشرق طلوعه انوارش
صد چون مسیح زنده ز انفاسش
روح الامین تجلی پندارش
هم از دمش مسیح شود پیران
هم مریم دسیه ز گفتارش
هم ماه بارد از لب خنداناش
هم مهر ریزد از کف مهارش
این گوهر از جناب رسول الله
پاکست و داور است خریدارش
کفوی نداشت حضرت صدیقه
گرمی نبود حیدر کرارش
جنات عدن خاک در زهرا
رضوان ز هشت خلد بود عارش
رضوان بهشت خلد نیارد سر
صدیقه گر بچشر بود یارش
باکش ز هفت دوزخ سوزان فی
زهرا چو هست یار و مدد کارش
دیوان ص ۲۰۹
گفتا که منم امام و میراث

بستد ز نیرگان و دختر
صعبی تو و منکری گر این کار
نزدیک تو صعب نیست و منکر
ورمی بروی تو با امای
کاین فعل شده است زو مشهر
من با تو نیم که شرم دارم
از فاطمه و شبیر و شبیر
(ناصر خسرو. دیوان. مینوی و محقق ص ۹۴)

سنائی

ابوالمجد مجدود بن آدم. از شاعران قرن پنجم و ششم هجری. متوفای اوائل قرن ششم (۵۱۸ هجری).

نشوی غافل از بنی هاشم
وز ید الله فوق ایدیهم
داد حق شیر این جهان همه را
جز فطامش نداد فاطمه را
(حدیقه. مدرس رضوی ص ۲۶۱)
در صفت کربلا و نسیم مشهد معظم
ل یاسین بداده یکسر جان
عاجز و خوار و بی کس و عطشان

زهرا ز جای جست و به رویش در
اوفتاد
گفت ای عزیز ما تو کجائی و ما کجا
چون رستی از مصاف و چه کردند با تو
قوم
مادر در انتظار تو دیر آمدی چرا
حب یاران پیمیر فرض باشد بی خلاف
لیکن از بهر قرابت هست حیدر مقتدا
بود با زهرا و حیدر حجت پیغمبری
لاجرم بنشانند پیغمبر سزائی با سزا
(دیوان. ص ۱۲۰۶-۱۲۷)

اثیر اخیسکی

از شاعران سده ششم هجری و متوفی بسال
۵۷۷ یا ۵۷۹ هجری قمری.
سبزه فکنده بساط بر طرف آبگیر
لاله حقه نمای شعبده بو العجب
پیش نسیم ارغوان قرطه خونین بکف
خون حسینیان باغ کرده چو زهرا طلب
(دیوان رکن الدین همایون فرخ ص ۲۷)



کرده آل زیاد و شمر لعین
ابتدای چنین تبه در دین
مصطفی جامه جمله بدریده
علی از دیده خون بیاریده
فاطمه روی را خراشیده
خون بیاریده بی حد از دیده
(حدیقه. ص ۲۷۰)

قوامی رازی

بدر الدین قوامی از شاعران معروف نیمه اول قرن ششم. متوفی در نیمه دوم قرن ششم هجری.
در مرثیه سید الشهداء
زهرا و مصطفی و علی سوخته ز درد
ماتم سرای ساخته بر سدره منتها
در پیش مصطفی شده زهرای تنگدل
گریان که چیست درد حسین مرا دوا
ایشان درین که کرد حسین علی سلام
جدش جواب داد و پدر گفت مرحبا

خواجوی کرمانی

ابو العطا کمال الدین محمود مرشدی متولد به سال ۶۸۹ و متوفی بسال ۷۵۳ هجری قمری.
روشانان قصر کحلی گرد خاک پای او
سر مه چشم جهان بین ثریا کرده‌اند
با وجود شمسه گردون عصمت فاطمه
زهرا را این تیره روزان نام زهرا کرده‌اند
خون او را تحفه سوی باغ رضوان برده‌اند
تا از آن گلگونه رخسار حورا کرده‌اند
باز دیگر بر عروس چرخ زیور بسته‌اند
پرده زر بفت بر ایوان اخضر بسته‌اند
چرخ کحلی پوش را بند قبا بگشوده‌اند
کوه آهن چنگ را زرین کمر در بسته‌اند
اطلس گلریز این سیما بگون خرگاه را
نقش پردازان چینی نقش ششتر بسته‌اند
مهد خاتون قیامت می‌برند از بهر آن
دیده بانان فلک را دیده‌ها بر بسته‌اند
دانه ریزان کبوتر خانه روحانیان
نام اهل بیت بر بال کبوتر بسته‌اند

ابن یمین

محمود بن یمین الدین فریومدی. از شاعران سده هشتم هجری و از ستایشگران خاندان سربداری و وابسته بدین خاندان. بسال هفتصد و شصت و نه هجری درگذشته است.
شیندم ز گفتار کارا گهان
بزرگان گیتی کهان و مهان
که پیغمبر پاک والا نسب
محمد سر سروران عرب
چنین گفت روزی باصحاب خود
بخاصان درگاه و احباب خود
که چون روز محشر در آید همی
خلاق سوی محشر آید همی
منادی بر آید بهفت آسمان
که ای اهل محشر کران تا کران
زن و مرد چشمان بهم بر نهید
دل از رنج گیتی بهم بر نهید
که خاتون محشر گذر می‌کند
ز آب مژه خاک تر می‌کند

دل در آن تازی غازی بند کاندر غزو روم
تازینانش شبیه اندر قصر قیصر بسته‌اند
(دیوان. ص ۱۳۳-۱۳۴)
منظومه محبت زهرا و آل او
بر خاطر کواکب از هر نوشته‌اند
دوشیزگان پرده‌نشین حریم قدس
نام بتول بر سر معجز نوشته‌اند.
(دیوان. ص ۵۸۴)

از آن بوصلت او زهره شد بدلالی
که از شرف قمرش در سراچه دربان بود
چون شمع مشرقی از چشم سایر انجم
ز بس اشعه انوار خویش پنهان بود
نگشت عمر وی از حی (۶) فزون ز روی
حساب
چرا که زندگی او بحی حنان بود
ورای ذروه افلاک آستانه اوست
ز مرغزار فردایس آب و دانه اوست
بدسته بند ریاحین باغ پیغمبر
که بود نیره برج قدس را خاور
عروس نه تق (۷) لاله برگ هفت چمن (۸)
تذرو هشت گلستان (۹) و شمع شش منظر
ز نام او شده نامی سه فرع (۱۰) و چار
اصول (۱۱)

بیمن او شده سامی دو کاخ و پنج قمر (۱۲)
کهبینه سوری (۱۳) بیت العروس او ساره
(۱۴)

کمینه جاریه خانه دار او هاجر (۱۵)
بمطبخش فلک دود خورده را در پیش
ز مه طبقه سیم و ز مهر هاون زر
ز سفره انا املح (۱۶) طعام او نمکین
ز شکر انا افصح (۱۷) کلام او شیرین
(دیوان ص ۶۱۵)

یکی گفت کای پاک بی کین و خشم
 زنان از که پوشند باری دو چشم
 جواپش چنین داد دارای دین
 که بر جان پاکش هزار آفرین
 ندارد کسی طاق دیدنش
 ز بس گریه و سوز و نالیدنش
 بیک دوش او بر، یکی پیرهن
 بزهر آب آلوده بهر حسن
 ز خون حسینش بدوش دگر
 فرو هشته آغشته دستار سر
 بدینسان رود خسته تا پای عرش
 بنالد بدرگاه دارای عرش
 بگوید که خون دو والا گهر
 ازین ظالمان هم تو خواهی مگر
 ستم کس ندیدست از این پیشتر
 بده داد من چون تویی دادگر
 کند یاد سوگند یزدان چنان
 بدوزخ کنم بندشان جاودان
 چه بد طالع آنظالم زشتخوی
 که خصمان شوندش شفیعان او
 (دیوان حسینعلی باستانی راد ص ۵۸۹-۵۹۰)

ابن حسام

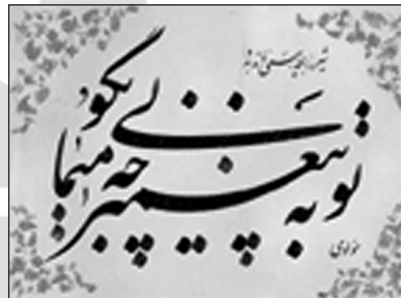
محمد بن حسام الدین خوشنوی از شاعران مشهور قرن نهم، شاعر مقتدر طبع و عالم بلند همت که عمر خود را به مدح خانواده پیغمبر گذراند، و مردمان را برای نواله ستایش نگفت. چنانکه گوید:

شکم چون به یک نان توان کرد
 سیر

مکش منت سفره اردشیر
 سراینده خاوران نامه و دیوان او مرکب از قصیده‌ها و ترجیع‌بندها و مخمس‌ها و دیگر انواع شعر است. متوفی بسال هشتصد و هفتاد و پنج هجری قمری.

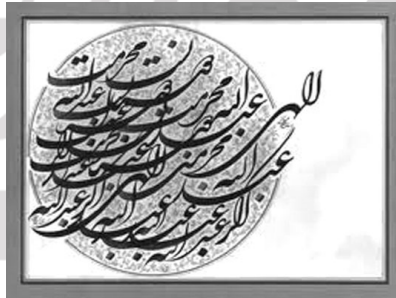
قصیده در مدح فاطمه زهرا
 چنین گفت آدم علیه السلام
 که شد باغ رضوان مقیمش مقام
 که باروی صافی و بارای صاف
 زهر جانی می نمودم طواف
 یکی خانه در چشمم آمد ز دور
 برونش منور ز خوبی و نور
 ز تابش گرفته رخ مه نقاب
 ز نورش منور رخ آفتاب
 کسی خواستم تا پیرسم بسی
 بسی بنگردم ندیدم کسی
 سوی آسمان کردم آنکه نگاه
 که ای آفریننده مهر و ماه
 ضمیر صفی از تو دارد صفا
 صفا بخرم از صفوت مصطفی!
 دلم صافی از صفوت ماه کن

ز اسرار این خانه آگاه کن
 ز بالا صدائی رسیدم بگوش
 که یا ای صفی آنچه بتوان بگوش!
 دعایی ز دانش بیاموزمت
 چراغی ز صفوت برافروزم
 بگوای صفی با صفای تمام
 بحق محمد علیه السلام
 بحق علی صاحب ذوالفقار
 سپهدار دین شاه دلدار
 بحق حسین و بحق حسن
 که هستند شایسته ذوالمنن
 بختون صحرای روز قیام
 سلام علیهم علیهم سلام
 کز اسرار این نکته دلگشای
 صفی را ز صفوت صفایی نمای
 صفی چون بکرد این دعا از صفا
 درودی فرستاد بر مصطفی
 در خانه هم در زمان باز شد
 صفی از صفایش سر انداز شد
 یکی تخت در چشمش آمد ز دور
 سرا پای آن تخت روشن ز نور
 نشسته بر آن تخت مر دختری
 چو خورشید تابان بلند اختر
 یکی تاج بر سر منور ز نور



ز انوار او حوریان را سرور
 یکی طوق دیگر بگردن درش
 بخوبی چنان چون بود در خورش
 دو گوهر بگوش اندر آویخته
 ز هر گوهری نوری انگیخته
 صفی گفت یا رب نمی دانمش
 عنایت بختی که بر خوانمش
 خطاب آمد او را که از وی سؤال
 بکن تا بدانی تو بر حسب و حال
 بدو گفت من دخت پیغمبرم
 باین فر فرخندگی در خورم
 همان تاج بر فرق من باب من
 دو دانه جوهر حسین و حسن
 همان طوق در گردن من علی است
 ولی خدا و خدایش ولی است
 چنین گفت آدم که ای کردگار
 درین بار که بنده راهست بار
 مرا هیچ از اینها نصیبی دهند

ازین خستگیها طبیعی دهند
 خطایی بگوش آمدش کای صفی
 دلت در وفاهای عالم و فی که اینها به پاکی
 چو ظاهر شوند
 بعالم به پشت تو ظاهر شوند
 صفی گفت با حرمت این احترام
 مرا تا قیام قیامت تمام
 مهمانی کردن فاطمه جناب پیغمبر را
 باز بر اطراف باغ از چمن گل عذار



مجمره پر عود کرد بوی خوش نو بهار
 مقتعه بر بود باد از سر خاتون گل
 برقع خضرا گشود از رخ گل پرده دار
 مریم دوشیزه بود غنچه ز آبستنی
 در پس پرده ز دلتنگی خود شرمسار
 سر و سهی ناز کرد سرکشی آغاز کرد
 سنبل تر باز کرد نافه مشک تبار
 گل چه رخ نیکوان تازه و تر و
 جوان
 مرغ بزاری نوان بر طرف مرغزار
 بر صفت حسب حال گشته قوافی
 سگال
 بلبل وامق عذار بر گل عذار
 ناله کنان فاخته تیغ زبان آخته
 سرو سرافراخته چون قد دلجوی یار
 باد ریاحین فروش خاک زمین حله پوش
 لاله شده جرعه نوش در سر نرگس خمار
 برق ثواب فروغ تیغ کشان از سحاب
 ز آتش دل میغ را چشم سیه اشکیار
 از بی زینت گری لعبت ایام را
 لاله شده سر مه‌دان گل شده آینه دار
 از دل خارای سنگ آمده بیرون عقیق
 لاله رخ افروخته بر کمر کوهسار
 بوی بنفشه بیاع کرده معطر دماغ
 لاله خور زین چراغ در دل شبهای تار
 یا قلم من فشانند بر ورق گل عبیر
 یا در جنت گشاد خازن دار القرار
 یا مگر از تربت دختر خیر البشر
 باد سحر که فشانند بر دل صحرا غبار
 مطلعۃ الکوکبین نیرۃ النیرین
 سیده العالمین بضعه صدر الکبار
 ماه مشاعل فروز شمع شبستان او
 ترک فلک پیش او جاریه پیش کار

ریشه کش معجرش ممتخرات الخیام
 رایحه چادرش نفعه عود و قمار
 کسوت استبرقش اطلس نه توی چرخ
 سندس والای او شعری شعری شعار
 بردگی عصمتش پرده نشینان قدس
 کرده بخاک درش خلد برین افتخار
 رفته بجاروب زلف خاک درش حور عین
 طره خوشبوی را کرده از آن مشکبار
 آنچه ز گرد رهش داده برضوان نسیم
 روشنی چشم را برده حواری بکار
 در حرم لایزال از بی کسب کمال
 خدمت او خالداست کرده بجان
 اختیار

مطبخیان سپهر هر سحری می نهند
 بر فلک از خان او قرصه گاور سه
 دار

با شرف شرفه طارم تعظیم او
 کنگره نه فلک کم ز یکی کو کنار
 در حرم عرش او از بی زینتگری
 هندوی شب و سمه کوب صبح سیداب کار
 زهره جادو فریب از سر دست آمده
 پیش کش آورد پیش هدیه او را سوار
 معجر سر فرقدین تحفه فرستاده پیش
 مشتری انگشتری داده و مه گو شوار
 زهره بسوی او رفت بدار السرور
 بست بمشاطگی در کف حوران نگار
 در شب تزویج او چرخ جواهر فروش
 کرد بساط فلک پر درر آبدار
 پرده نشینان غیب پرده بیاراستند
 گلشن فردوس شد طارم نیلی حصار
 بس که جواهر فشانند کوبه در موبکش
 پرده گلرزی گشت پر گهر شاهوار
 مشعله داران شام بر سر بام آمدند
 مشعله افروز شد هندوی شب زنده دار
 گشت مزین فلک سدره نشین شد ملک
 تا همه روحانیان یافت یکجا قرار
 جل تعالی بخواند خطبه تزویج او
 با ولی الله علی بر سر جمع آشکار
 روح مقدس گواه با همه روحانیان
 مجمع کرویان صف زده بر هر کنار
 خازن دار الخلود خلد جنان در گشود
 تا بتوانند کرد زمره حوران نظار
 همچو نسیم بهشت خواست نسیمی ز عرش
 کز اثر عطر او گشت هوا مشکبار
 باد چو در سدره زد بر سر حواری عین
 لؤلؤ و مرجان بریخت از سر هر شاخسار
 خیمه نشینان خلد بسکه بچیدند در
 مر همه را گشت پر معجر و جیب و کنار
 اینت عروسی و سور اینت سرای سرور
 اینت خطیب و گواه اینت طبق با نثار
 ای بطهارت بتول لاله باغ رسول
 کوبک تو بی فضول عصمت تو بی عوار



بابک بدر الدجا زوجک خیر التقی
انک فخر النسا چشم و چراغ تبار
مقصد عالم توئی زینت آدم توئی
عفت مریم توئی اخیر خیر الخیار
مام حسین و حسن فخر زمین و زمن
همسر تو بو الحسن تازی دلدار سوار
ای که نداری خبر از شرف و قدر او
یک ورق از فضل او فهم کن و گوش دار
بر ورقی یافتن از خط بابای خویش
راست چو بر برگ گل ریخته مشک تبار
بود که روزی رسول بعد نماز صبح
روی بسوی علی کرد که ای شهسوار
هیچ طعمیت هست تا بضیافت رویم
نام تکلف مبر عذر توقف مبار
گفت که فرمای تا جانب خانه رویم
خواجه روان گشت و شاه بر اثرش اشکبار
زانکه بخانه طعام هیچ نبودش گمان
تا بدر خانه رفت جان و دل از غم فکار
پیش درون شد علی رفت بر فاطمه
گفت پدر بر در است تا کند اینجا نهار
فاطمه دلنگ شد زانکه طعامی نبود
کرد اشارت بشاه گفت پدر را درار
با حسن و با حسین هر دو به پیش پدر
باش که من بنگرم تا چه گشاید ز کار
خواند انس را و داد چادر عصمت بدو
گفت بیازار بر بی جهت انتظار
تا بفروشم بزور ز ثمن آن برم
طرفه طعامی لطیف پیش خداوندگار
شد پدرم میهمان چادر من بیع کن
از ثمن آن برم زود طعامی بیار
چادر پشم شتر بافته و تافته
از عمل دست خود رشته و را پود و تار
چادر زهرا انس برد و بدلاد داد
بر سر بازار شهر تا که شود خواستار
مرد فروشنده چون جامه ز هم باز کرد
یافت از و شعله نور چو رخسند نار
جمله بازار از آن گشت پر از مشغله
زرد شد از تاب او بالش خور بر مدار
یکدو خریدار خواست و آن سه درم
خواستند

وان سه درهم را نکرد هیچکس آنجا چهار
بود جهودی مگر بر در دکان خویش
مهتر بعضی یهود محتشم و مالدار
چادر و دلال را بر در دکان بدید
نور گرفته از و شهر مین و یسار
خواجه بدو بنگریست گفت که این
جامکک

راست بگو آن کیست راست بود رستگار
گفت که چادر انس داده بمن زو پیرس
واقف این چادر اوست من نیم آگه ز کار
گفت انس را جهود قصه چادر بگوی
گفت تو گر میخری دست ز پریش بدار

گفت بجان رسول آنکه تو یاری
کین خیر از من میوش راز نهفته مدار
سر بسوی گوش او برد باهستگی
گفت بگویم ترا گر تو شوی راز دار
چادر زهراست این دختر خیر الوری
فاطمه خیر النساء دختر خیر الخیار
شد پدرش میهمان هیچ نبودش طعام
داد بمن چادرش از جهة اضطرار
تا بفروشم بزور ز ثمن آن برم
طرفه طعامی لطیف پیش خداوندگار
خواجه دکان نشین عالم توری بود
دید بسوی کتاب دیده چو ابر بهار
از صحف موسوی چند ورق باز کرد
تا که بمقصد رسید مرد صحیف شمار

مخلص من دوستی چار هزارش درم
بدهد و در وجه آن نقره بوزن عیار
ذکر قسم میکنم من بخدائی خویش
از قسمی کان بود ثابت و سخت استوار
عزت آن چادر از طاعت کرویان
پیش من افزون بود از جهت اقتدار
خاصه ترا یکهزار درهم دیگر دهم
لیک مرا حاجتتست گر بتوانی برآر
من چو نبی را بسی کرده ام ایذا کنون
هست سیاه از حیا روی من خاکسار
روی بدو کردم، روی ندارد و لیک
در حرم فاطمه خواهش من عرضه دار
گر بغلامی خویش فاطمه بپذیرم
عمر بمولایش صرف کنم بنده وار



رو بسوی انس کرد که این جامه من
از تو خریدم بجار پاره درم یکهزار
قصه این چادر پرده نشین رسول
گفته بموسی بطور حضرت پروردگار
گفته که پیغمبر دور پسین را بود
پرده نشین دختری فاطمه با وقار
روزی از آنجا که هست مقدم مهمان عزیز
مر پدرش را فتد بر در حجره گذار
فاطمه را در سرا هیچ نباشد طعام
تا بنهد پیش باب خواجه روز شمار
چادر عصمت برند تا که طعامی خرد
وز سه درم پیش و کم کس نبود خواستار

رفت انس باز پس تا بحریم حرم
بر عقب او جهود با دل امیدوار
گفت انس را یهود چون برسی در حرم
خدمت او عرضه کن تا که مرا هست بار؟
رفت انس در حرم قصه به زهرا بگفت
گفت که تا من پدر را کتم آگه ز کار
فاطمه پیش پدر حال یهودی بگفت
گفت پذیرفتمش گوانس او را درآر
شد انس آواز داد تا که در آید یهود
یافته اندر دلش نور محمد قرار
سر بنهاد آن جهود بر قدم عرش سا
کرد ز خاک درش فرق سرش تا چادر

لفظ شهادت بگفت باز برون شد ز کو
طوف کنان بر زبان نام خداوندگار
چون بغلامی تو معتقد و مخلصم
در حرمت زان یهود حرمت من کم مدار
تا که بود نور و نار روشن و سوزنده باد
قسم محب تو نور قسط عدوی تو نار
می شد و میگفت کیست همچو من اندر
جهان

از عرب و از عجم دولتی و بختیار
فاطمه مولای من دختر خیر البشر
من بغلامی او یافته این اعتبار
بر سر بازار و کوی بود در این گفت و گوی
تا که بگسترده شد ظله نصف النهار
چار هزار از یهود هشتصد و افزون برو
مؤمن و دین ور شدند عابد و پرهیزگار
روح قدس در رسید پیش رسول خدا
گفت هزاران سلام بر تو ز پروردگار
موجب و مستوجب خشم خدا گشته بود
چند هزار از یهود چند هزار از نصار
برکت مهمانی دختر تو فاطمه
داد ز نار سموم این همه را زینهار
ای که بعصمت توئی مطلع انوار قدس
از زلل و معصیت دامن تو بی غبار
ورد زبان ساخته نعمت تو این حسام
تا بودش در بدن مرغ روان را قرار
بی نوشتها:

۱. مقصود از این شعرها شعرهایی است که نشان دهنده مظلومیت آل پیغمبر باشد و گرنه شعرهای مدحی از آغاز تاسیس حکومت اسلامی در مدینه سروده شد.
۲. کسایی مروزی.
۳. فردوسی.
۴. غضائری رازی.
۵. قصیده‌ای که این بیت‌ها جزء آن آمده در چاپ مینوی، محقق دیده نمی‌شود.
۶. اشارت است به سالیان عمر دختر پیغمبر، حی بحساب جمل هیچده است.
۷. نه افلاک.
۸. هفت سیاره.
۹. هشت بهشت.
۱۰. موالید سه گانه: حیوان، نبات، معادن.
۱۱. چهار آخشیح: آب، باد، خاک، آتش.
۱۲. هفت افلاک.
۱۳. زن ابراهیم (ع) و مادر اسحاق. ۱۳. میهمان.
۱۵. مادر اسماعیل (ع).
۱۶. ماخوذ از حدیث گان یوسف حسنا و لکنین املح (سفینه البحار ج ۲ ص ۵۴۶).
۱۷. ماخوذ از حدیث انا افصح العرب بیدانی من قریش (سفینه البحار ج ۲ ص ۳۶۱).
- زندگانی فاطمه زهرا (س) نویسنده: سید جعفر شهیدی چاپ و نشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی تاریخ انتشار: ۱۳۷۶



پاسخ به شبهات مطروحه

واقعیت آن است، سئوالی که هر از چند گاه بر ذهن و زبان برخی از برادران ما در دیگر فرق اسلامی جاری می‌شود، مسئله «مصحف فاطمه» و یا به تعبیر ایشان «قرآن شیعه» است؛ اینکه حقیقت مصحف مذکور چیست و اکنون در کجاست؟ آیا براستی شیعه می‌گوید: چند کتاب آسمانی غیر از قرآن مجید و پس از آن، بر ائمه آنان نازل شده است... مثلاً مصحف



پرتگاه شکست و آغاز هزیمت نیست: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» [۹]. بی‌گمان، گرچه اختلاف گروه‌ها در اختصاص خلافت پیامبر، محل نزاع فرق اسلامی گردید، اما اجماع همه گروه‌های مسلمین بر مرجعیت علمی و تفسیری آل‌ال بیت (ع) و اقرار به قرابت ایشان با حضرت ختمی مرتبت (ص)، می‌تواند محور وحدت مسلمین

قرار گیرد. به گواهی تاریخ، جهت گیری مکتب علمی و معنوی اهل بیت همواره در راستای تحقق آرمان مقدس وحدت و در خدمت حفظ مصالح مسلمین بوده است، چنانکه سخنان خلیفه دوم و ائمه فرق اسلامی شاهد این مدعاست.

سفارش قرآن به گفتگو با اهل کتاب و حتی مشرکین، دیگر جایی برای تنازعات موجود میان گروه‌های مسلمان باقی نمی‌گذارد. رهبران فرق اسلامی می‌بایست به منظور تحقق همه جانبه وحدت مطلوب، وظایف خود را به احسن وجه عمل نموده و به راهکارهای ذیل اهتمام ویژه نشان دهند: تقویت بنیان‌های علمی و عملی مشترک، احترام به اصول و عقاید یکدیگر، تقویت روح برادری و همدلی، مدیریت بر مجموعه‌های خود به منظور تنش زدایی و جلوگیری از موج آفرینی، شفافیت در مواضع، حصر اختلافات فرقه‌ای در گفتگوهای علمی (توصیه علامه سید شرف‌الدین)، بستن نگاه تکفیری فرق اسلامی بر یکدیگر (توصیه شیخ محمود شلتوت مفتی اهل سنت و آیت الله العظمی بروجردی مرجع شیعه)، حذف مقیاس‌های غیر قرآنی تفاضل (مقیاس‌هایی غیر از تقوی، مجاهده، ...)، پرهیز از مسائل فتنه انگیز (حذف مستغزات)، پاسخ علمی به شبهات؛ البته شبهاتی که با حسن نیت

دانسته بود. دکتر قفاری در جای جای اصول مذهب شیعه «با تمسک به اخبار ضعیف، شاذ، مرسل و غیر معتبر در نزد شیعه، برداشت‌هایی خلاف واقع نموده و با ارائه قرائتی نواز تهمت‌های کهنه بر امامیه، با ضرس قاطع می‌نویسد: شیعه می‌گوید چند کتاب آسمانی غیر از قرآن مجید و پس از آن، بر ائمه آنان نازل شده است و در واقع ادعای نبوت بر امامان خود است... مثلاً مصحف فاطمه... آنان می‌گویند حجم این کتاب سه برابر قرآن است و محتوای آن کتاب، علم غیب بر فاطمه را اثبات می‌کند، چیزی که حتی پیامبر نداشته است [۵].

با تمام رقت و سبکی ادعای فوق که مشتی نمونه از خرمن آن مثنوی نه من کاغذ است، شاید بتوان اذعان نمود این نوشته مهمترین کتابی است که در طول تاریخ، علیه مکتب اهل بیت (ع) نوشته شد [۶]؛ پس تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. جالب آن است که قفاری در این کتاب، حدیث مستند «مصحف فاطمه را دلیل بر کفر شیعه!!» شمرده و شدت کفر ایشان را از یهود و بلکه از کفار بیشتر دانسته است [۷]!! بی‌خبر از آنکه قرآن به پیامبر رحمت (ص) سفارش می‌کند حتی با اهل کتاب بر سر سخن یکسانی که میان آنهاست، همونوا شده و بایستند [۸]؛ چراکه قوام جامعه اسلامی بسته به وحدت است و تنازع جز گام نهادن در

منزلت معنوی فاطمه زهرا (س) سخن به میان آورده و نزول فرشته وحی بر بانوی نمونه اسلام را بیان فرمود، اما هرگز کوچکترین اشاره‌ای در طرح ادعای نبوت حضرت فاطمه (س) و نزول قرآنی دیگر برای شیعه ننموده است.

علی‌رغم اهتمام بلیغ بزرگان تشیع در اعلام صریح موضع رسمی خود و پاسخ به شبهات پیرامون این مصحف شریف، بسی مایه تأسف است که باز و به هر بهانه‌ای، تهمت‌های پیشین تاریخی در لباس جدید شبهه عرضه شده و دامن گیر امامیه می‌گردد؛ چنانکه از سال ۱۴۱۴ق رساله دکتری ناصرین عبدالله قفاری به نام اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه عرض و نقد در ۳ جلد به عنوان بهترین تحقیق علمی و آکادمیک!! عربستان سعودی، مکرر در سطحی گسترده، تکثیر و توزیع شد [۳]. کتابی که نه تنها در جهت تخطئه اعتقادات مستدلترین فرقه دینی بلکه در راستای تضعیف ایده مقدس تقریب مذاهب اسلامی، آنهم در جوار کانون بایسته اتحاد مسلمین - حرمین شریفین - سربرآورد! البته قابل اغماض نیست که بدنه جهان اسلام در تب شدید نا هنجاریهای دولتهای خودکامه، می‌سوزد. نویسنده مذکور پیش از این در کتاب «فکره التقرب بین اهل السنه و الشیعه» ایده تقریب مذاهب اسلامی با امامیه را به دلیل کفر شیعه!! ناممکن [۴]

فاطمه (س) [۱]؟! مشخصاً کدام یک از ائمه و یا علمای امامیه ادعای وجود و یا رؤیت این قرآن را دارد؟! آیا منتقدی از منتقدان، آن را دیده است؟! چرا با چنین حجم انبوه ردیه‌ها و نقد بر کتاب مذکور، نسخه‌ای از آن یافت نمی‌شود؟! اصولاً ادعای نقادان از چه اتقان و استحکام علمی برخوردار است؟ درآمد:

مسئله آمدن جبرئیل برای کسی، یک مسئله ساده نیست. خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می‌آید و امکان دارد بیاورد؛ این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می‌خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است... حتی درباره ائمه هم من ندیده‌ام که وارد شده باشد، اینطور که جبرئیل به آنها نازل شده باشد، فقط این است که برای حضرت زهرا سلام الله علیهاست که من دیده‌ام که جبرئیل بطور مکرر در این هفتاد و پنج روز وارد شده و مسائل آتیه‌ای که بر ذریه او می‌گذشته است، این مسائل را می‌گفته است [و] حضرت امیر هم ثبت می‌کرده است... و این از فضائلی است که از مختصات حضرت صدیقه سلام الله علیهاست [۲].

گفتار فوق کلام مرجع و سخنگوی رسمی مکتب اهل بیت در عصر غیبت حضرت امام خمینی (ره) است. ایشان بر اساس روایات معتبر، تنها از مقام و



مطرح می‌شوند نه با نیت سوء؛ چراکه شبه افکنان غرضمند نه در پی پاسخند و نه هرگز به انتظار جواب می‌نشینند:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به روی دیده شد بر این باور و در راستای تحقق آرمان مقدّس وحدت اسلامی، به جستاری مجل پیرامون «مصحف فاطمه» می‌پردازیم، باشد که به تنویر افکار و رفع ابهامات برادران ما در دیگر فرق اسلامی بیانجامد؛ البته براین نکته تأکید می‌ورزیم که جدل در محتوا و متن آن مصحف شریف شاید هیچگونه ثمره علمی و محصول عملی در پی نداشته باشد؛ چرا که بنا به اعتقاد شیعه. چنانکه خواهد آمد. این مصحف از دسترس عموم خارج و نزد صاحبش، بقیه الله الاعظم (عج) می‌باشد.

مصحف فاطمه، میراث اهل بیت

بنا بر روایات متعددی که در جوامع حدیثی مکتب اهل بیت علیهم السلام ثبت است، مواریثی خاص از علم و سلاح معصومین (ع)، در اختیار جانشینان معصومشان قرار می‌گیرد؛ مواریثی که بخشی از شئون امامت به شمار [۱۰] می‌روند. از اهم این مواریث می‌توان کتاب علی یا جفر جامعه، مصحف فاطمه سلام الله علیها و صحیفه دیات [۱۱] را نام برد. در روایتی از صادق آل محمد (ص) آمده است: "و عندنا مصحف فاطمه [۱۲]؛ مصحف فاطمه نزد ماست. صاحب الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، در جمع بندی خود از این مصحف شریف، می‌نگارد: "مصحف فاطمه (س) از ودایع و امامت‌های امامت نزد مولی و امام ما صاحب الزمان (عج) است، همان طور که در چندین حدیث از طرق ائمه این امر روایت شده است [۱۳]."

تکاتک این تراش گرانها از نشانه‌های شناخت امام معصوم (ع) محسوب می‌شوند و بدیهی است که هر زمان نزد آن بزرگواران محفوظ باشند. عیون اخبار الرضا به نقل از حضرت ثامن الائمه و ضامن الائمه (ع) می‌آورد: "للامام علامات: ان یكون اعلم الناس و احکم الناس ... و یكون عنده صحیفه فیها اسماء شیعه... و یكون عنده مصحف فاطمه [۱۴]."

در اخباری مستند وارد است که حضرت زهراء (س) گاه مراجعاتی به مصحف خود داشته و تحفه‌هایی از آن

را تقدیم دوستان می‌کرده است. این مصحف شریف چونان سندی معتبر و مرجعی ارزشمند از جایگاهی رفیع نزد ائمه برخوردار بوده و ایشان (ع) هنگام لزوم به آن مراجعه می‌کردند [۱۵]؛ چنانکه امام صادق (ع) به ولید بن صبیح فرمود: "ای ولید! من در مصحف فاطمه نگرستم و برای بنی فلان از حکومت بهره‌ای به اندازه غبار کفش نیافتم [۱۶]. البته ناگفته نماند که در برخی روایات، بجای "مصحف" از "کتاب" فاطمه یاد شده است [۱۷] هرچند که برخی از اعلام شیعه چون سید محسن امین، صاحب اعیان الشیعه، قائل به وجود دو مصحف برای ام الائمه (س) است: یکی شامل

کلیات محتوای آن را به قرار ذیل دریافت؛ هرچند که صراحت اخبار در نفی برخی از مطالب محتمل، بهترین پاسخ به شبهات موجود است:

محتوای اثبات شده:

(الف) بیان مقام و منزلت عظیم پیامبر (ص)

(ب) اخبار حوادث و پیشامدهای آتی، بویژه آینده ذریه حضرت زهراء (س)

(ج) ذکر اسماء انبیاء و اولیاء

(د) وصیت نامه حضرت فاطمه (س) [۲۰] و آموزه‌های اخلاقی

(ه) علوم قرآنی [۲۱]

محتوای نفی شده: اخبار مستند وارده، تصریح دارند که این کتاب در بردارنده

گرچه اختلاف گروه‌ها در اختصاص خلافت پیامبر، محل نزاع فرق اسلامی گردید، اما اجماع همه گروه‌های مسلمین بر مرجعیت علمی و تفسیری آل‌البیت (ع) و اقرار به قرابت ایشان با حضرت ختمی مرتبت (ص)، می‌تواند محور وحدت مسلمین قرار گیرد. به گواهی تاریخ، جهت گیری مکتب علمی و معنوی اهل بیت همواره در راستای تحقق آرمان مقدّس وحدت و در خدمت حفظ مصالح مسلمین بوده است.

سخنان رسول الله (ص) و دیگری حاوی پیام‌های جبرئیل به بی‌بی دو عالم (س) پس از ارتحال پدر. البته بعضی دیگر را عقیده به این است که دو مصحف بر فاطمه (س) نازل شد؛ یکی به صورت مکتوب از آسمان و دیگری پس از نزول بر حضرت (س)، توسط علی (ع) به کتابت در آمد [۱۸].

محتوای مصحف فاطمه

امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید: "زهراء (س) پس از رسول خدا (ص)، هفتاد و پنج روز بیشتر زنده نبود و به سبب فقدان رسول الله (ص) بسیار محزون بود؛ از این رو جبرئیل به نزد ایشان می‌آمد و علاوه بر تسلی، حضرت (س) را از جایگاه رسول (ص) و اخبار آینده آگاه می‌کرد و از آنچه به ذریه ایشان خواهد رسید، خبر می‌داد و علی (ع) هم همه آنها را می‌نوشت که آن را مصحف فاطمه نامیدند [۱۹]."

گرچه متن و محتوای مصحف مذکور از دسترس ما خارج و در نزد صاحبش بقیه الله الاعظم (عج) می‌باشد، اما از جمع و بررسی اخبار وارده، می‌توان

زوایای زندگی ایشان، برای محقق جویای حقیقت، ناممکن نیست! اگر مقصود جستجوگران "قرآن شیعه" همان "مصحف فاطمه" باشد که این مسأله غریب تر می‌نماید!! چرا که هیچ یک از ابناء شیعه، چنین ادعای گزافی نکرده است.

علاوه بر ائمه امامیه، جمیع علمای شیعه به اتفاق اعلام نموده اند: این کتاب به اعتقاد همه شیعیان از کتاب مقدّس قرآن متفاوت است و قرآن دیگری در کنار آن به شمار نمی‌رود [۲۴]. در روایات صادره از آل‌البیت (ع) این پاسخ مکرر بیان شده است: "آن [مصحف فاطمه] سه برابر بزرگتر است از این مصحف [قرآن] شما، به خدا قسم در آن حتی یک حرف از قرآن شما نیست [۲۵]."

حال باید افکار حق جویان منصف را. از هر گروه و فرقه ای. به قضاوت فراخواند که با وجود چنین توجه و اهتمام ویژه شیعه به رفع این اتهام، دیگر اصرار بر نسبت آن به امامیه چه معنا می‌دهد؟! آیا طرح مداوم این شبهه از مصادیق بارز دامن زدن به مسائل فتنه انگیز نیست؟! آیا حمایت پیدا و پنهان دولت‌های به ظاهر مسلمان از اینگونه تحرکات تفرقه افکن، در راستای ایجاد وحدت اسلامی است!؟

واژه مصحف، بهانه طرح شبهه

در بررسی علل و عوامل طرح این شبهه، به برداشتی غرضمند از واژه "مصحف" برمی‌خوریم. از عوامل ایجاد شبهه "قرآن شیعه"، مطلق دانستن واژه "مصحف" برای قرآن است؛ اما با نیم‌نگاهی بر معنای لغوی و اصطلاحی و موارد استعمال آن در قرآن و بر لسان اهل بیت (ع)، حقیقت روشن می‌شود. در قرآن واژه "صحف" به معنای مطلق مکتوب و کتاب آمده است: "وَإِذَا الصُّحُفُ تُسْرَتُ؛ آنگاه که نامه‌های اعمال منتشر گردد [۲۶] و یا: "أَنْ هَذَا لَقِيَ الصُّحُفِ الْأُولَى X صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى؛ این در صحیفه‌های نخستین، در کتب ابراهیم و موسی است [۲۷]."

امیرالمؤمنین علی (ع) در کلمه ای قصار می‌فرماید: "القلب مصحف البصر؛ قلب کتاب چشم است [۲۸] بنابر این مشخص است که در عهد پیامبر (ص) و تا مدتها پس از حضرت، واژه "مصحف" کاربردی در معنای مطلق قرآن نداشت، بلکه به مرور زمان این لفظ اختصاص به قرآن یافت؛ چنانکه در روایتی از امام

صادق (ع) آمده است: «من قرأ القرآن في المصحف يتمتع بصره؛ هر کس قرآن را از روی برگ های مجلد بخواند، از چشم خود بهره می گیرد [۲۹]؛ یعنی تا زمانه آن بزرگواران واژه «مصحف» در معنای هر کتاب و یا نوشته مجلد اعم از قرآن بکار می رفته است. زبیدی . لغوی بزرگ. در معنای مصحف

چنین می نگارد: «الجامع للمصحف المكتوبة بين الدفتين [۳۰] به عبارتی دیگر به معنای کتاب مجلد و شامل هر کتابی می شود و اختصاص به قرآن ندارد، گو اینکه معنای مشهور مصحف قرآن باشد [۳۱] پس واژه مصحف مرادف تام و تمام قرآن نیست بلکه هم خانواده صفحه و صحف بوده و به هر کتاب در بردارنده مجموعه ای از اوراق و صفحات گفته می شود؛ حتی قرآن کریم نیز از این باب

مصحف نامیده شد. این اصطلاح به تدریج در عرف اسلامی، هم معنای قرآن گشته است؛ لیکن اصطلاح مذکور در دوره ای متأخر پدید آمده و فاصله تاریخی درازی با زمان صدور روایات درباره مصحف فاطمه دارد [۳۲].

و اما بر فرض، چنانچه اثبات شود مصحف زمانی که به معنای مطلق قرآن بوده، آگاهانه بر کتاب فاطمه (س) نهاده شد، باز نشان از آن دارد که بدین وسیله می خواسته اند تنها بفهمانند میان مصحف فاطمه و مصحف قرآن مشابهت هست، زیرا هر دو توسط جبرئیل نازل شده اند گرچه در محتوا متفاوتند [۳۳].

به هر روی در زمانه ای که اهل سنت تا عهد عمر بن عبدالعزیز در ممنوعیت نقل و ثبت حدیث به سر می برد، پیروان مکتب اهلیت پیوسته به حکم المیسور لایسقط بالمعسور در تکاپوی تدوین میراث گرانبهای معصومین خویش بود و لذا بدیهی است که در این جهت گوی سبقت را از برادران خود در دیگر فرق ربوده باشد. به نوشته ذهبی . عالم اهل تسنن در میزان الاعتدال: «اگر تلاش این گروه [شیعه] نبود، تمام آثار نبوی از بین می رفت و مفسده بزرگی در دنیای اسلام پدید می آمد» [۳۴]. عنوان «مصحف، کتاب و مسند فاطمه» نمایانگر اهتمام شایسته خاندان رسالت در حفظ مواریت

و سنن اصیل اسلامی است. حضرت زهراء (س) را باید علاوه بر مدرس نغزگو و پرمغز معارف الهی به زنان مهاجر و انصار و خطیب خطبه های پرشور و شعور در مناسبت های بسیار، اولکین بانوی نویسنده اسلام [۳۵] دانست که درجوا اختناق، کمر همت به حفظ

وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ [۳۷].
۳. یکی از القاب حضرت زهرا (س) «محدثه» (بر وزن اسم مفعول) است؛ چرا که فرشتگان با او هم سخن می شدند؛ در این باره امام صادق (ع) فرمود: «فاطمه، محدثه نامیده شد بدان جهت که ملائکه از آسمان هبوط کرده و او را ندا



تراث الهی پدر بست تا آنجا که جلال الدین سیوطی از اعلام علمای جماعت، مجموعه ای به نام «مسند فاطمه» شامل احادیث منقول از آن حضرت را فراهم آورد.

تکمله

و اما، توجه به نکات ذیل در شناخت

می دادند همانگونه که مریم دختر عمران را ندا می دادند [۳۸].
۴. سخن گفتن جبرئیل بابی بی دو عالم، امری غیر ممکن نیست؛ چرا که نزول فرشته وحی اختصاص به پیامبران نداشته و بنابر صریح قرآن، برخی از اولیاء نیز مورد خطاب ملائکه الله قرار

بنا بر روایات متعددی که در جوامع حدیثی مکتب اهل بیت علیهم السلام ثبت است، مواریتی خاص از علم و سلاح معصومین (ع)، در اختیار جانشینان معصومان قرار می گیرد؛ مواریتی که بخشی از شئون امامت به شمار می روند. از اهم این مواریت می توان کتاب علی یا جعفر جامعه، مصحف فاطمه سلام الله علیها و صحیفه دیات را نام برد

گرفته اند؛ مانند حضرت مریم و مادر موسی: «وَأَذَّ قَالَتْ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ [۳۹] و «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ [۴۰]»

۵. اگر اعتقاد به نزول فرشته وحی بر غیر پیامبر به معنی اثبات ادعای نبوت او باشد، پس اهل تسنن ناگزیر از اقرار و اعتقاد بر نبوت خلیفه دوم هستند؛ چرا که او را «محدث» [۴۱] می دانند!!

پی نوشت ها:

۱- کیانی، مهندس، کدامین راه؟، ص ۱۶۵، قم، معصومی، نوبت اول،

۱۳۸۵ - ۲- امام خمینی، صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۶۰۵، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، نوبت اول، ۱۳۷۸.

[۳] - کیانی، مهندس، کدامین راه؟، ص ۵، قم، معصومین، نوبت اول، ۱۳۸۵.
[۴] - همان، ص ۶.

[۵] - همان، ص ۱۶۶-۱۶۵.

[۶] - همان، ص ۵.

[۷] - همان.

[۸] - آل عمران/۶۴.

[۹] - انفال/۴۶.

[۱۰] - معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۳۶، تهران، مؤسسه فرهنگی و هنری ضریح، نوبت اول، ۱۳۷۴.

[۱۱] - همان.

[۱۲] - المجلسی، الشیخ محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی،

الطبعة الثانیة ۱۴۰۳. ق.

[۱۳] - تهرانی، شیخ آقا بزرگ، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۶، بیروت، دارالاضواء، نوبت دوم.

[۱۴] - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۴۴۰-۴۳۸، تهران، نشر صدوق، نوبت اول، ۱۳۷۲.

[۱۵] - قربانی لاهیجی، زین العابدین، علم حدیث، ص ۴۹، قم، انصاریان، نوبت دوم، ۱۴۱۶ ه.ق.

[۱۶] - محمدی ری شهری، اهل بیت در قرآن و حدیث، ترجمه شیخی وآزیر، ج ۱، ص ۳۲۳، قم، دار الحدیث، نوبت دوم، ۱۳۸۰.

[۱۷] - فضل الله، سید محمد حسین، فاطمه زهراء، ترجمه معموری، ص ۱۲۴، تهران، دار الملک، نوبت اول، ۱۳۸۱.

[۱۸] - الموسوی، السید محمد باقر، الکوثر فی احوال فاطمه، ج الرابع، ص ۳۱۰-۳۰۹، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰. ق.

[۱۹] - پورسید آقایی، مسعود، چشمه در بستر (تحلیلی از زمان شناسی حضرت زهراء)، ص ۲۸۶، قم، حضور، نوبت دوم، ۱۳۷۵. به نقل از اصول کافی ج ۱ ص ۲۴۱.

[۲۰] - امینی، عبدالله، پژوهشی در مصحف حضرت فاطمه (س)، ص ۴۵، قم، دلیل ما، نوبت اول، ۱۳۸۳.

استفتاء

◀◀◀ ادامه از صفحه ۵

س) در صورتی که امکان استفاده از روش های غیر خشونت آمیز برای تربیت و تنبیه طفل وجود داشته باشد، استفاده والدین یا معلمان از خشونت چه حکمی دارد؟

ج- به طور کلی استفاده از خشونت در تربیت کودکان حتی در جاهایی که تربیت جز با خشونت ممکن هم نباشد، چون گناه و منکر و نامشروع است نادرست و غیر جائز است و با گناه نمی توان دیگری را تربیت کرد و هیچ گاه آتش نمی تواند پدید آورنده آب باشد و تاریکی نمی تواند وسیله نور و روشنایی باشد و در تمام تعالیم و تربیتهای اسلامی، گناه نبودن کیفیت تعلیم و تربیت به حکم قطعی و بدیهی عقل و کتاب و سنت، ثابت و مسلم است و اسلامی که دین بزرگواری است نمی تواند تعلیم و تربیت خودش را بر خشونت و آزار قرار دهد، چون خلاف بزرگواری اسلام است و خلاف کرامت انسانی کودکان و انسانها و لقد کرمانا بنی آدم. آری، ناگفته نماند برای جلوگیری از گرفتار شدن کودک به فسادهای اخلاقی و از بین رفتن شخصیت انسانیش و یا برای جلوگیری از امثال کشته شدنش به حداقل از خشونت با فرض انحصار طریق برای دفع فاسدتر به فاسد، مانعی ندارد لکن تشخیص موارد، ظریف و دقیق است.

س) آیا طبق موازین شرع مقدس و قرآن کریم، والدین و کسانی که از کودکان ننگه داری می کنند، در قبال رفتارهای خشونت آمیزی که نسبت به کودکان دارند، مسئول بوده و باید پاسخگو باشند یا این که آنها مبری از پاسخگویی در قبال رفتار خود با کودکان هستند؟

ج- آری باید پاسخگو باشند و آزار آنها نسبت به کودکان با آزارشان نسبت به بزرگسالان از نظر مسئولیت گناه و جزاء و کیفرشان تفاوتی نداشته و ندارد.

کریستین سالازار - فولکمن
نماینده صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونسف) در جمهوری اسلامی ایران

ص ۱۲۴، تهران، دارالملک، نوبت اول، ۱۳۸۲.

[۳۳] - امینی، عبدالله، پژوهشی در مصحف فاطمه (س)، ص ۴۳، قم، دلیل ما، نوبت اول، ۱۳۸۲.

[۳۴] - قربانی لاهیجی، زین العابدین، علم حدیث، ص ۴۷، قم، انصاریان، نوبت دوم، ۱۴۱۶ ه.ق.

[۳۵] - فضل الله، سید

محمد حسین، فاطمه

زهراء، ترجمه معموری،

ص ۱۶۲، تهران، دارالملک،

نوبت اول، ۱۳۸۱.

[۳۶] - نجم/۳-۵.

[۳۷] - قدر/۴.

[۳۸] - امینی، عبد الله،

پژوهشی در مصحف

فاطمه (س)، ص ۶۱، قم،

دلیل ما، نوبت اول، ۱۳۸۲.

[۳۹] - آل عمران/۴۲.

[۴۰] - قصص/۷.

[۴۱] - کیانی، مهندس،

کدامین راه؟، ص ۶۱، قم،

معصومین، نوبت اول،

۱۳۸۵. (به نقل از دلائل الامامة).

منبع: سایت راسخون

[۲۹] - کلینی، ثقة الاسلام، اصول کافی، ج ۲، نوبت اول، ص ۶۱۳.

[۳۰] - زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۶، ص ۱۶۱، بیروت، دار الفکر ۱۴۱۴.

[۳۱] - امینی، عبدالله، پژوهشی در مصحف فاطمه (س)، ص ۴۳، قم، دلیل ما، نوبت اول، ۱۳۸۲.

[۲۱] - الموسوی، السید محمد باقر، الکوثر فی احوال فاطمه، ج الرابع، ص ۳۰۸، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ ه.ق.

[۲۲] - المجلسی، الشیخ محمد باقر بهار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۹، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ ه.ق.

[۲۳] - ابو زهره، محمد، الامام الصادق حیاته وعصره، ص ۳۲۴، مصر، مطبعة احمد علی

مخیمره.

[۲۴] - فضل الله، سید محمد حسین، فاطمه زهراء،

ترجمه مأ موری، ص ۱۶۳، تهران، دارالملک، نوبت

اول، ۱۳۸۱.

[۲۵] - الموسوی، السید محمد باقر، الکوثر فی

احوال فاطمه، ج الرابع،

ص ۳۲۰، قم، الطبعة الاولى،

۱۴۲۰ ه.ق.

[۲۶] - تکویر/۱۰.

[۲۷] - اعلی/۱۸، ۱۹.

[۲۸] - دشتی، محمد، ترجمه

نهج البلاغه، حکمت ۴۰۹، ص ۷۲۷، قم،

مشهور، نوبت دوم، ۱۳۷۹.

باید افکار حق جوینان منصف را از هر گروه و فرقه ای به قضاوت فراخواند که با وجود چنین توجه و اهتمام ویژه شیعه به رفع این اتهام، دیگر اصرار بر نسبت آن به امامیه چه معنا می دهد؟! آیا طرح مداوم این شبهه از مصادیق بارز دامن زدن به مسائل فتنه انگیز نیست؟! آیا حمایت پیدا و پنهان دولت های به ظاهر مسلمان از اینگونه تحرکات تفرقه افکن، در راستای ایجاد وحدت اسلامی است!؟

مظلومیتی که بر دخت پیامبر می رود

◀◀◀ ادامه از صفحه ۱۰

نیز چنین کردند. تربیتی که پیامبر (ص) بر دخترش اعمال کرد، نشان دهنده هویت واقعی زن در عصر تحقیر هویت زن بود. تربیت فاطمه به گونه ای رقم خورد که هیچ زنی در آن روزگار و واجد چنین تربیتی و هویتی نبود. او اولین زنی است که آزادانه در مسجد و در جلوی چشم همه تاریخ می ایستد و باب انتقاد از خلیفه رامی گشاید و این درسی است به همه زنان تاریخ که باید آزادانه در برابر قدرتهای زمان خود سخن گفت، انتقاد کرد و از هیچ رعب وحشتی نهراسید. او نشان داد که در برابر حاکمان، هم نباید مرعوب بود و هم نباید مجذوب گشت. اگر خلیفه ای برجای پیامبر هم نشسته باشد، هیچ نشانه ای از قداست و دور از انتقاد بودن او نیست. سلیمان کتانی که شخصیت فاطمه را از اعماق ورق پاره های تاریخ در آورده، می گوید: در قضیه ای، از پیامبر سوال شد، حضرت فرمود: نخست باید بدانم

خلیفه پیچیدند. دینی که پیامش دعوت به دار الاسلام بود (و الله یدعوا الی دار الاسلام) و همه را به ورود در سلم دعوت می کرد (ادخلوا فی السلم كافة) حال می خواهد با شمشیر آخته خالد بن ولید برقرار بماند. فاطمه می بیند که مردم از پیامهای معنوی، اخلاقی و گوه رین دست برداشته و راه کسب قدرت و غنیمت در پیش گرفته اند. در ایام ولادت و یا وفات آن حضرت به جای باز خوانی تاریخ و خطبه آتشین او، و احساس خطری که این بانوی مظلوم تاریخ نسبت به دستگاه رهبری اسلامی داشت، برخی برآند تا با ذکر معجولات و مصائب شخصی، چهره حقیقی فاطمه را در لایه هایی از اخبار بی پایه گم و تحریف نمایند و در پی آن اختلافاتی را برانگیزند و مردم را نسبت به مشکلات زمان خود بی تفاوت نشان دهند. همانطور که نسبت به آموزه های امامان

رای فاطمه در این باب چیست. بدین گونه فاطمه در نتیجه تربیتی صحیح دارای رای و نظریه شخصی گردید. ... علی در وجود فاطمه تکمیل وجود خود را یافت و در روزهای آخر عمرش شبانگاهان به در خانه انصار می رفت در حالی که حسن و حسین را با خود همراه می داشت از انصار می خواست که در برابر جاهلیت عرب بایستند تا باز تولید نگردد؛ اما میان برخی اصحاب و سران قدرت چنان همگرایی به وجود آمده بود که پاک فاطمه را مایوس می نمود. تا ۲۵ سال پس از آن شوهرش علی فرمود: روزگار ما به روزگار جاهلیت بازگشته است. حاکمیت امویان پس از سی سال مرگ پیامبر و در پی آن حاکمیت عباسیان و در امتداد آن حکومتی بنام دین، همان امتداد خط جاهلیت بود که پیامبر و در پی آن فاطمه سرسختانه ایستادند.

راز جاودانگی زهرای اطهر (س)

شم علی کرمی

در ایام شهادت دختر گرامی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مجلس باشکوهی با حضور فضلا، محققین و اقشار مختلف مردم ارداتمند به اهل بیت (علیهم السلام) در بیت مرجعیت شیعه حضرت آیت الله العظمی صانعی (مد ظله) برگزار گردید. در این مراسم حجت الاسلام والمسلمین علی کرمی با ارزیابی جریان سقیفه بنی ساعده به تجلیل از شخصیت حضرت زهرا (س) پرداخت و ضمن تحلیل شخصیت‌های آن زمان، به راز جاودانگی دخت گرامی رسول الله اشاره کردند. این سخنرانی با اندکی ویرایش تقدیم می‌شود.

امیدوارم بتوانم به برخی از آن‌ها اشاره کنم.

بازگشت به جاهلیت

یک: مهم‌ترین رازی که زهرا (سلام الله علیها) را واداشت تا این قدر پایداری کند، در شرائطی که کسی نمانده بود که حق را بگوید و پایداری کند، این بود که زهرا با چشم تیزبین خودش واپسگرایی، ارتجاع و عقب‌گرد به روش جاهلیت را می‌دید.

اسلام را باید در دو وجه دید، یکی ظاهر اسلام است، اذان، نماز و روزه ماه رمضان، همه جا هست. یکی هم روح دین است که این اعمال و رفتار را جان می‌دهد وقتی آن روح بود، دیگر آدم

متوکل، هارون و منصور دوانیقی نمی‌شود، دیگر فریبکار و جنایتکار نمی‌شود. این طور می‌شود: **وَاللّٰهُ لَوِ اعْطِیْتُ الْاَقَالِیْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتِ اَفْلاکِهَا عَلٰی اَنْ اَعْصٰی اللّٰهَ فِی نَمَلَةٍ اَصْلُهَا جَبَبَ شَعْبِرَةَ مَا فَعَلَتْ** ^۲ روح دین اگر آمد، همه چیز اصلاح می‌شود و الا الان در دنیای اسلام نگاه کنید، آن قدر که در عربستان سعودی، الجزائر، بحرین و سوریه نماز و قرائت قرآن هست کجا هست؟ در کشور خودمان آن قدر که نماز و قرائت قرآن و اذان هست در کجا هست؟ ولی در این دنیای اسلام به دنبال عدالت، آزادگی، رعایت خون مردم بگردید، آیا یافت می‌شود؟ در همین سوریه صدها نفر کشته شده‌اند و هر روز هم وعده اصلاح می‌دهند، ولی هیچ چیز عملی نشده است. در بحرین، شیعیان را آن طور می‌کشند، کجای دنیای اسلام می‌تواند بگوید این روح اسلام است؟ پس می‌بینید ظاهر در کشورهای مسلمان نشین، اسلام هست، اما روح اسلام که کونوا قومین بالقسط باشد، خبری نیست. اسلام می‌گوید عادل باشید، نه

الله علیها) این قدر اصرار به حق طلبی دارد و با پافشاری، بحث و گفتگو به استیضاح حاکمیت می‌پردازد. چرا به در خانه مردم می‌رود و از آنها طلب یاری و کمک می‌خواهد؟ چرا این همه اصرار؟ راز این همه پافشاری چیست؟

زهرا اقیانوسی است که هر چه در رفتار و گفتار ایشان بیشتر

بیندیشیم، انسانیت و حقانیت و علم را بیشتر کشف می‌کنیم.

تک تک کلمات ایشان مملو از حق شناسی، اخلاق، منش و

انسانیت است. زهرا با چشم تیزبین، واپسگرایی، ارتجاع و

عقب‌گرد به روش جاهلیت را می‌دید.

ممکن است کسی بگوید برای درآمد فدک و دفاع از ولایت امیر مومنان بوده است، ولی راز پافشاری زهرا (سلام الله علیها) فدک و پول نبود، راز پافشاری زهرا نام و نان و نشان و مقام و قدرت هم نبود. آن‌ها کسانی بودند که منطق همه شان این بود: **اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان، و لا التماس شی من فضول الحطام، و لکن لئرد المعامل من دینک** ^۱، اگر ارزش‌ها اگر معیارها اگر مالک‌ها آمد غدیر هم با حق شناسی می‌آید، مردم به سفارش قرآن دنبال برترین‌ها بهترین‌ها عادل‌ترین‌ها راستگوترین‌ها پاک‌منش‌ترین‌ها و پارساترین‌ها می‌روند لئرد المعامل من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من عبادک و تقام المعطله من حدودک پس فلسفه این همه پافشاری و اصرار، پول و مقام نبود، اصلا این چیزها را مقام نمی‌دانستند، رازش چه بود؟ در اصرار، پافشاری، پایداری و مبارزه خستگی‌ناپذیر اما مسالمت‌آمیز فاطمه، چند راز نهفته است که درس زندگی است.

اقیانوسی است که هر چه در رفتار و گفتار ایشان بیشتر بیندیشیم، انسانیت و حقانیت و علم را بیشتر کشف می‌کنیم. فکر ایشان مثل ما نیست که تا از کسی خوشمان آمد، هر آیه و حدیث و راست و دروغی را برایش بیافیم و از هر کس

هم خوشمان نیامد تمام خوبی‌هایش را کنار بگذاریم. زهرای مرضیه به اعتبار گذشته انصار می‌فرماید: با معشر الفتیة، ای جوان مردان! وقتی پیامبر را از مکه بیرون کردند، شما بودید که ایشان را با آغوش باز پذیرفتید. ای کسانی که مال، امکانات و هستی تان را با مهاجران تقسیم کردید، ای بازوان نیرومندی که در احدها، خندق‌ها و بدرها درخشیدید! این کلمات هم هویت و پیشینه آن‌ها را معرفی می‌کند وهم حق شناسی و معرفت دختر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌رساند. زهرا (سلام الله علیها) می‌خواهد به همه پیروان و علاقه‌مندانش بفهماند که اگر در وجود انسانها یک مقدار حق شناسی باشد این همه ظلم، حق‌کشی، گناه، جنایت، پاپمال کردن حقوق انسان و بدترین رفتار و گفتار از او ظهور و بروز نمی‌کند. دختر گرامی پیامبر اسلام می‌خواهد به همه نشان دهد که باید حق شناس باشید.

دومین نکته که در این جا می‌خواهم مطرح بکنم این است که چرا زهرا (سلام

حجت الاسلام کرمی در طلیعه سخن به فرازی از خطبه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) که بسیار تکان دهنده و درخشان است، پرداخت و آن را جملاتی معجزه آسا دانست که توسط بزرگ بانوی دانش و ایمان، آزادگی و عدالت که در حق گویی و شجاعت همانند ندارد، ایراد شده است.

وی گفت: حضرت زهرا (سلام الله علیها) در این فراز پس از این که توحید، شرک و فلسفه ارسال پیامبران را ترسیم کرد، به نقش والای پیامبر و امیر مومنان و فلسفه احکام نیز اشاره کرده و سپس به استیضاح مقصران اصلی پرداخت و خطاب به انصار فرمودند: **ثُمَّ رَمَتْ فاطمة (سلام الله علیها) بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ**

حق شناسی فاطمه (س)

انصار چه کسانی بودند؟ زهرا (سلام الله علیها) در آینه سخنش از آن‌ها چگونه یاد کرد؟ بحث‌های بسیار زنده و متنوع در همین فراز نهفته است که به ترسیم بخشی از آن می‌پردازیم. در این خطبه، فاطمه (سلام الله علیها) سمبل عدالت، آزادگی، حق‌گویی، دانش، بینش، شجاعت و همه خوبی‌ها است. **یا معشر الفتیة** ای گروه جوان مردان و ای بازوان توانمند دین و جامعه، و ای یاران اسلام! اولین سوال این است که زهرای عزیز شما که این‌ها را می‌شناختی شما که پیش از رسیدن به این مرحله که خطبه در مسجد بخوانی، هفت مرحله دادخواهی کردی، مناظره و گفتگو کردی و به تعبیر امروزی‌ها مراحل دیپلماسی و گفتگو را برای حق‌گویی پیمودی و به در خانه اینان رفتی، هنوز هم می‌فرمایی یا معشر الفتیة؟ تک تک کلمات ایشان مملو از حق شناسی، اخلاق، منش و انسانیت است. زهرا



تنها می‌گوید عادل باشید، دادگر باشید، درست قضاوت کنید درست حرف بزنید، بلکه قوام و برپادارنده و گسترش بخش عدالت باشید آن هم با شعار و حرف نمی‌شود، با عمل امکان پذیر است. زهرا(سلام الله علیها) می‌دید که جریان سقیفه، ظاهر اسلام را حفظ کرده ولی از روح اسلام خالی است. زهرا(سلام الله علیها) دید به سرعت روش به جاهلیت برگشت، در جاهلیت چه طور بود؟ الملک لمن غلب، هر که زور داشت شمشیر داشت، قبیله داشت، وحشی‌گری و خشونت داشت، بی‌رحمی و پول حرام بیشتری داشت، او حاکم بود دیگر حق انسان، حق حیات و حق آزادی و قلم و انتقاد و دادگاه مستقل و قاضی صالح و شرائط مساعدی وجود نداشت. زهرا دید تمام این روش و منش زیر پا افتاد و جامعه و مردم دوباره به الملک لمن غلب بازگشته اند. پیغمبر یک دروغ برای یک رئیس قبیله ای که هزار شمشیرزن داشت، نگفت و برای همین پیامبر گرامی تأقیامت می‌درخشید. زهرا دید که از بالای منبر پیامبر جعل، تحریف، دروغ، حق‌کشی و بیداد شروع شده، یعنی روح و روش‌ها عوض شد. پیامبر چگونه بود؟ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ زهرای مرضیه می‌دید روح و روش فردی، اجتماعی، قضایی، اخلاقی سیاسی و اقتصادی پیغمبر، در حال فراموشی است. می‌دید حکومت نوپایی که بر سر کار می‌آید بنایش بر استخوان‌ها و گوشت و خون و پوست بچه‌های زهرا نهاده شده است.

پیامبر این گونه بود تاریخ را نگاه کنید وقتی مکه فتح شد و قبائل اطراف می‌خواستند حمله کنند حرکت کردند آمدند به طرف مکه، پیامبر امیر المومنین و گروهی را فرستاد و با ایستادگی دفاعی، آن‌ها را شکست دادند و بسیار اسیر و غنیمت گرفتند. تشخیص خودش این بود که غنائم را به نومسلمانان و آن‌ها که تازه در اطراف مکه مسلمان شده‌اند بدهیم. این کار را کرد، غنائم که تقسیم شد بعضی از آن‌هایی که از مدینه آمده بودند، در یک جلسه‌ای به شوخی یا جدی گفتند: بله آن وقت که جنگ و کشته شدن پول و خون و جان بود، پیغمبر ما را می‌گفت،

اما حالا که غنائم جمع شده، به هم شهری‌هایش که هنوز اسلامشان معلوم نیست، می‌دهد. این گفتگو به گوش پیامبر رسید، روش مدیریت و مردم‌داری و رعایت حقوق مردمی که زهرا با آن رشد کرده بود، این است: پیغمبر نگفت بگیرید و ببندید و به زندان ببرید، بلکه فرمود علی جان، جلسه‌ای بگذار که فقط انصار در آن باشند، می‌خواهم با آنان صحبت کنم. وقتی امیر مومنان این جلسه را اعلام کرد، همه مبهوت شدند که جریان چیست؟ اما آن‌هایی که آن حرف را زده بودند، احساس ناراحتی کردند. به هر صورت جمع شدند، پیامبر گرامی آمد پرسید: آیا جز یاران مدنی من کس دیگری در مجلس هست؟ گفتند نه یا رسول الله. فرمود: یاران مدنی! آن روز که مردم مکه و برخی از نزدیکانم مرا از خانه و کاشانه ام به ظلم بیرون کردند شما آغوش گشودید آن روزی که مال مرا صادره کردند شما کمک کردید آن روزی که این‌ها آمدند تا مرا و دین مرا و آیین مرا و خاندان مرا نابود کنند شما مردانه ایستادید شما خدمات بزرگی به اسلام کردید. گریه‌های شوق به آسمان رفت گفتند یا رسول الله ما کاری نکردیم، شما ما را از جاهلیت،

برادرکشی زورگویی شرارت شقاوت به رشد و اخلاق و معنویت رساندید. پیامبر فرمودند شما خدمات بزرگی کردید. صدای گریه شوق مردم بلند شد، فرمود: اما شنیده ام برخی انتقاد کرده‌اند اعتراض کرده‌اند اشکال کرده‌اند که چرا من این غنائم را به تازه مسلمانان داده‌ام و به مسلمانان ریشه دار و تربیت شده و رشد یافته مدینه نداده‌ام، من نخواستم که دیگرانی که دور ایستاده‌اند و شما را نشناخته‌اند بگویند مردم مدینه با پیامبر آمدند و این جازدند و کشتند و غنائم را بردند، خواستم غنائم این منطقه را همین جا بدهم، وگرنه من عدالت را، آزادی را، انسانیت را، تقوی را این‌ها را ارزش می‌دانم حالا یک سوال می‌کنم جواب مرا بدهید حالا می‌خواهید بگویم همه این بزغاله‌ها و بزها و شترها و پول‌ها و هر چه بوده همه را برگردانند و این‌ها را به شما بدهم شما با این‌ها بروید مدینه

من می‌خواهم یک چند سال نزد این نومسلمانان مکه بمانم، آیا حاضرید؟ غوغایی شد، این است نوشته‌اند: فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ وَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ أَمْوَالُنَا بَيْنَ يَدَيْكَ فَأَقْسِمُهَا عَلَيَّ مَنْ شِئْتَ صَدَى گریه به فریاد و ضجه بلند شد یا رسول الله، نه برخی از افراد ما اشتباه گفته‌اند نه تنها با این کار شما و مسئولیت پذیری شما قانع شدیم، بلکه حاضریم اموالمان را هم از مدینه بیاوریم تا شما هر کجا صلاح می‌دانید تقسیم کنید.

زهرا این روش مدیریت را با تمام وجودش لمس کرده بود. اولین راز

زهرا (سلام الله علیها) می‌دید که جریان سقیفه، ظاهر اسلام را حفظ کرده ولی از روح اسلام خالی است. او می‌دید روش به سرعت به جاهلیت برمی‌گشت. در جاهلیت چه طور بود؟ الملک لمن غلب، هر که زور و شمشیر و قبیله داشت حاکم بود، دیگر حق انسان، حق حیات و حق آزادی و شرائط مساعدی وجود نداشت.

پافشاری زهرا(سلام الله علیها) این بود که می‌دید آن روش و منش و روح زیبای اسلام در اقتصاد، مدیریت، اخلاق و عبادت در حال از بین رفتن است و از آن ظاهری بیش نمانده است. این اولین راز جاودانگی زهرا(سلام الله علیها) است که بر روح دین و قوام آن ایستادگی کرد.

شایسته سالاری

دومین راز: امیر المومنین در خطبه ۱۵۰ نهج البلاغه می‌فرماید که وقتی خدا روح پیامبرش را برگرفت، رجع القوم علی الاعقاب مردم چند دسته شدند یک دسته عقبگرد کردند، یعنی به سلطه‌گری و زورگویی و استبداد و حق‌کشی برگشتند و بدزبانی، بد اخلاقی و روش‌های جاهلیت زنده شد. یک دسته هم به این جا رسیدند که علی و فاطمه، سلمان و انسان‌های شریف را رها سازند و کاری به سقیفه نداشته باشند. رجع قوم علی الاعقاب. چرا؟ گفتند:

چون این‌ها بیشترند و زور دستشان هست، زور می‌گویند و این بیچاره‌ها هم که حق را می‌گویند کتک می‌خورند، پس بهتر است که برویم در غار بنشینیم و عبادت کنیم، دین را این گونه بی‌اعتبار کردند.

راز دوم پافشاری فاطمه این بود که شایسته سالاری پایمال شده را احیا کند. آن جا روح دین روش دین منش دین ارزش‌های دین آموزه‌های دین در خطر بود، اینجا شایسته سالاری. آن جا که زهرا(سلام الله علیها) در رختخواب بیماری، به زنان مدینه می‌گوید واقعا بپرسید آیا این‌ها با ارزش‌ترین انسان‌ها عبادترین عادل‌ترین عالم‌ترین شجاع‌ترین پاک‌ترین درستکارترین انسان‌ها را که رها کردند، دنبال چه کسی رفتند؟ ما روایات زیاد داریم که امیر المومنین در همین نامه ۵۳ به مالک می‌گوید که چه کسانی را انتخاب کن، دانشمندترین، درستکارترین، راستگوترین و ریشه دارترین، نه چاب‌لوس‌ترین، دروغ‌گو‌ترین، هتاک‌ترین، بدزبان‌ترین، بلکه آدم‌های باشرف، نجیب و درست، یعنی شایسته سالاری در دین در همه ابعاد دین، راز دوم زهرا این است و نمونه‌هایش هم در فرمایش‌هایش زیاد است.

احساس مسئولیت

سومین راز زهرا(سلام الله علیها) این است که که نشان دهد خدا انسان را با احساس مسئولیت خواست. امیر المومنین می‌فرماید: من ترک انکار المنکر بیده و لسانه فهو میت بین الاحیاء آدم ظلم ببیند بیداد ببیند حق‌کشی ببیند اما یک کلمه با زبان خوب انتقاد نکند و امر به معروف و نهی از منکر نکند، هم به مظلوم خیانت کرده است هم به ظالم. احساس مسئولیت، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كُظَلَةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ هر که دانشمندتر، فقیه‌تر و عالم‌تر، مسئولیتش بیشتر، و کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً... لا تترکوا الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر فیکون علیکم شرارکم ۴.

السلام علیک یا بنت رسول الله. السلام

علیک یا بقیه الله.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲. نهج البلاغه

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۴. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

شناخت ملاک‌های مرجعیت

قسمت دوم و پایانی

اشاره:

نویسنده در قسمت اول این یادداشت وزین، به طرح ملاک‌های مرجعیت و چرایی و چگونگی طرح اطلاعیه تشکیل کنونی جامعه مدرسین حوزه پرداخت، که مورد توجه و دقت بسیاری از علما، فضلا و فرهیختگان حوزه و جامعه قرار گرفت. اینک آخرین بخش این مقاله را که بیشتر به

علمی و اجتهادی مرجع نواندیش شیعه حضرت آیت الله العظمی صانعی پرداخته شده از نظر می گذرانیم، با این توجه که بعید است ... تشکیل جامعه مدرسین حوزه بتوانند یا بخواهند مقام علمی و اجتهادی معظم له را انکار کنند، زیرا انکار این مهم، رویارویی مستقیم آنها را با احکام و دیدگاه‌های امام راحل نشان می دهد که بارها بر این ادعا تاکید کرده بودند.

مرجعیت حضرت آیت الله صانعی

به دنبال حملاتی که پس از جریان‌ات اخیر به صورت گسترده به حضرت آیت الله صانعی و دفاتر ایشان صورت گرفت، متن پرسش و پاسخی به عنوان نظر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و به امضای رئیس آن در باره مرجعیت معظم له منتشر شد که بسی مایه تأسف و تعجب گشت.

صرف نظر از اینکه این اقدام به ویژه در شرایط کنونی و پس از حملات یاد شده، با چه انگیزه‌های صورت گرفته است و با توجه به شرایط و ملاک‌هایی که در رساله‌های عملیه آمده باید پرسید یک نهاد حوزوی که باید بیش از دیگران حریم موازین موجود و حرمت و جایگاه حوزه و روحانیت به ویژه مرجعیت را حفظ کند بر اساس کدام مبنای شرعی و عرفی به این کار تن می دهد؟ پیداست مقصود پاسخ دهندگان به سؤال، نمی تواند نفی همه ملاک‌ها باشد. از توضیحات بعدی رئیس و نائب رئیس جامعه مدرسین به خوبی پیداست مساله اجتهاد این فقیه شناخته شده حوزه که در نگاه آقایان منشأ برخی فتاوی ایشان شده مورد نظر بوده است. نایب رئیس جامعه مدرسین، اصل اجتهاد و شأنت مرجعیت ایشان را به خاطر همین فتاوا مخدوش شمرده و آن را نظر اعضای جامعه مدرسین



معلومات ایشان و ایشان، یک نفر آدم برجسته‌ای در بین روحانیون است و مرد عالمی است.

نیز پس از استعفای ایشان از دادستانی، دوباره مورد عنایت حضرت امام قرار گرفته و از جمله درباره ایشان فرمودند: «من ایشان را سال‌های طولانی است که می شناسم. او مردی عالم، متعهد و فعال است.»

آیا خدشه در اجتهاد ایشان، خدشه در این احکام و تأییدات علمی حضرت امام

نیست. آیا اساساً توجه لازم به لوازم شرعی چنین داوریهایی می شود؟ آیا این خود یک مصداق روشن بر شاخه نشستن و بریدن آن نیست؟

رابعاً:

کسانی که در حوزه درس ایشان شرکت کرده یا برخی آثار فقهی ایشان را ملاحظه کرده اند، حتی اگر با برخی دیدگاه‌های فقهی ایشان نیز موافق نباشند، اما تردیدی نخواهند کرد که این سطح از مباحث تنها از عهده مجتهد برجسته‌ای بر می آید که خبرگی زیادی در مباحث و منابع فقهی دارد. مقایسه میان آثار فقه استدلالی ایشان همانند کتاب القصاص و کتاب الطلاق ایشان و یا حواشی اجتهادی و استدلالی گسترده‌ای که بر مجمع الفائده و البرهان دارند و نیز آثار فقهی متعدد منتشر نشده ایشان با آثار مشابه دیگران شاهد گویایی بر این مدعاست.

به عنوان نمونه ایشان در بخش دیه زن و مرد، در کتاب القصاص خود بیش از شصت صفحه بحث فقهی و اجتهادی در این باره کرده‌اند که به خوبی نشان دهنده مهارت اجتهادی ایشان است. اگر هم دیدگاه فقهی ایشان مقبول شما یا دیگری نباشد مانعی ندارد اما آیا این نظر در حد این الزام حکومتی و قانونی نیز ارزش ندارد که به‌رغم نظر فقهای شیعه در تفاوت دیه زن و مرد، شرکت‌های بیمه را در خسارات جانی مربوط به زنان، موظف به پرداخت معادل دیه مرد کنیم تا در نتیجه مجموع خسارت پرداختی به آنان برابر مردان گردد، چنان که چندی پیش شاهد الزام به آن بودیم؟! اگر فتاوی شاذ و نادر به هر دلیل پذیرفته نباشد اما آیا لازم و وارد شدن به این الزامات برای حل برخی مشکلات این نیست که پاره‌ای احکام شرع در مدیریت جامعه ناقص است

صانعی در حوزه قم شاهد روشن بر این است که از چند دهه پیش، ایشان مجتهد بوده و در سال‌های بعد اجتهادشان مسلم بوده است و همان گونه که در مجله حوزه (سال ۱۳۸۷، شماره ۱۴۶، ص ۱۱۰ تا ۱۱۲) آمده، ایشان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در مدرسه حقانی زیر نظر شهیدین بزرگوار آیت الله بهشتی و آیت الله قدوسی، کفایه الاصول و خارج فقه زکات را تدریس می کرده‌اند و برخی دیگر از آقایان محترم که اینک حتی مقام فقاهت ایشان را نیز مخدوش جلوه می دهند به تدریس دروس مقدمات مانند کتاب سیوطی و مغنی و یا حداکثر اصول فقه مرحوم مظفر و رسائل مشغول بوده‌اند. جالب است که برخی اعضای محترم جامعه مدرسین، خود جزء شاگردان درس خارج فقه ایشان در سال‌های پس از انقلاب بودند و اینکه حتی اجتهاد ایشان را مستقیم یا غیر مستقیم زیر سؤال می برند!

ثالثاً: حضرت امام خمینی به روشنی اجتهاد و عدالت حضرت آیت الله صانعی را که از شاگردان برجسته ایشان است، چند بار هم در عمل و هم در گفتار تأیید فرموده‌اند.

چنان که در سال ۵۸ ایشان را در حالی که فقط ۴۲ سال داشت به عنوان یکی از فقهای شورای نگهبان منصوب کردند. و پس از کناره‌گیری از شورا، در سال ۶۱ به عنوان دادستان کل کشور که شرط آن طبق قانون اساسی اجتهاد و عدالت بوده است نصب کردند و به همین مناسبت خطاب به جمعی از قضات فرمودند:

«من آقای صانعی را مثل یک فرزند بزرگ کرده‌ام. آقای صانعی وقتی که سال‌های طولانی در مباحثاتی که ما داشتیم تشریف می آوردند، ایشان، بالخصوص می آمدند با من صحبت می کردند و من حظ می بردم از

دانسته است. لازمه عادی این سخن این است که اجتهاد آیت الله صانعی از آغاز مورد خدشه بوده و اصولاً ایشان مجتهد نبوده است! چون بعید است حتی طلبه‌ای گمان کند کسی که از سال‌ها پیش اجتهادش مسلم بوده است، فقط به خاطر برخی فتاوی شاذ یا به گمان برخی، نادرست بلکه اجتهاد او از میان رفته است.

حال باید پرسید چگونه می توان اصل اجتهاد کسی مانند حضرت آیت الله صانعی با آن سوابق علمی و شواهد متعدد اجتهادی را تنها به خاطر برخی فتاوی که مقبول نظر دیگر فقیهان نباشد، زیر سؤال برد و کسی که سال‌ها در رسانه‌های جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک مجتهد مسلم مطرح شده است و حتی افراد زیادی از مقامات داخل خبرگان و بیرون از آن شرط اجتهاد خود را از طریق ایشان به دست آورده‌اند، از سوی یک نهاد حوزوی که مخالف برخی مواضع و فتاوی ایشان است اعلام گردد ایشان فاقد ملاک‌های مرجعیت اند و در ادامه نیز توضیح داده شود که منظور اصل اجتهاد ایشان است؟! اینک مجال نقد گسترده چنین اظهارات تأسف باری نیست و چندان نیازی هم به آن نمی باشد. اما به اختصار نکاتی را خاطر نشان می کنیم.

اولاً: اگر داشتن فتاوی نادر و شاذ و حتی بی سابقه مایه خدشه در اصل اجتهاد فرد باشد، این مشکل متوجه بسیاری از فقهای گذشته و حال است. چرا که فقهای کمی را می توان یافت که کم یا زیاد چنین نظراتی نداشته باشند. تنها مروری بر کتاب‌هایی مانند مختلف الشیعه و مفتاح الکرامه شاهد این مدعاست. ثانیاً: نزدیک ۳۵ سال تدریس خارج فقه و سال‌ها تدریس خارج اصول توسط آیت الله



یادر جهان امروز قابل دفاع نیست و کسانی می‌خواهند از راه الزامات حکومتی رفع کاستی کنند!

خامساً اگر هم در گذشته برخی فتاوی‌ای تازه مایه پرسش و وجه بسا شگفتی و انکار برخی افراد و محافل بود اما نباید نادیده گرفت که اینک برخی از همین فتاوا، مانند دیه اهل کتاب و حضانت فرزند وارث زوجه، مبنای عمل و قانون در جمهوری اسلامی ایران شده است. آیا از کسانی مانند حضرت آیت‌الله صانعی باید گله‌مند بود که چنین فتاوی‌ای صادر کرده‌اند و ناسزاها و تخریب‌ها را بر خود خریدند و حتی آن را موجب خدشه در اجتهاد آنان شمرد یا باید سپاسگزار بود که دست کم در رفع برخی مشکلات و معضلات فقهی نظام، مساعدت و همراهی کرده‌اند؟ هر فقهی ممکن است با پاره‌ای دیدگاه‌های فقهی موجود موافق نباشد و حتی دعوت به نقد علمی آنها کند اما مگر پذیرش و عدم پذیرش این فرد و آن جمع، آن هم در این مسائل نظری و اجتهادی ملاک و معیار اجتهاد و عدم اجتهاد و حتی اعلمیت و عدم اعلمیت افراد است! آیا برخی مراجع معظم معاصر دامت برکاتهم، برخی فتاوی‌اشاذ یا حتی بی‌سابقه را نداشته یا ندارند؟

سادساً؛ به رغم تلاشی که در غیر سیاسی خواندن این اعلام و اقدام، صورت می‌گیرد اما باید گفت اینک حدود ۱۵ سال است که آیت‌الله صانعی دارای رساله و مقلدان بسیاری‌اند و فتاوی‌ای ایشان در برخی رسانه‌های کشور منتشر می‌شود و حتی از سوی برخی مراکز قانونی کشور مانند محاکم قضایی مورد سؤال و استفتای فقهی قرار گرفته‌اند. آیا می‌توان پذیرفت که به صرف صدور فتاوی‌ای مخالف نظر فقهای دیگر، حتی اجماع آنان،

اجتهاد و شأنت ایشان برای مرجعیت زیر سؤال است؟ آیا این گونه اقدامات به جایگاه حوزه و روحانیت و نهادهای وابسته به آن خدشه وارد نمی‌کند و آیا این وهن تشیع نیست که از یک سو با سربلندی اعلام فتح باب اجتهاد می‌کند و از سوی دیگر یک نهاد حوزوی یا جمعی از این نهاد، نه تنها فتاوی‌ای یک فقیه را بر نمی‌تابد بلکه حتی اصل اجتهاد و مراتب علمی وی را نیز به رغم آن پیشینه به صراحت زیر سؤال می‌برد؟ آیا این امر مایه دلسردی و خمودی محققان و نخبگان و فضایی صاحب نظری نیست که از سوی دیگر به نوآوری و پیوستن به نهضت تولید علم و گسترش کرسی‌های نظریه‌پردازی

فراخوانده و تشویق می‌شوند؟ آیا راه درست آن نیست که به جای چنین اقدامات تخریبی که حتی نتیجه‌ای عکس آنچه مورد نظر صادر کنندگان اطلاعیه است می‌دهد، به رسم دیرینه حوزه‌های علمیه به ارزیابی و نقد علمی فتاوی‌ای نامقبول پرداخته شود و نادرستی ادعایی آنها بیان گردد؟ در دنیای ارتباطات کنونی کدام یک به صواب نزدیک‌تر و وافی به مقصود است، اینکه دیدگاه‌های یک مجتهد با سابقه و یا نظریه پرداز فقهی بر اساس موازین علمی موجود به نقد کشیده شود یا بر اساس یک تصمیم و رای‌گیری در پشت درهای بسته - حتی اگر به ادعای آقایان یک سال بررسی آن طول کشیده باشد! - اجتهاد مسلم یا مرجعیت عمومی فقیه شناخته شده‌ای زیر سؤال برده شود؟

سابعاً؛ آنچه مایه شگفتی فزون‌تر می‌شود این گفته رئیس جامعه مدرسین است که آیت‌الله صانعی را به خاطر برخی فتاوا بدعت گذار در دین شمرده است! اینک فرصت پرداختن تفصیلی به این ادعا نیست ولی برای اینکه خوانندگان ارجمند تفاوت میان «واقعیت» و «ادعا» را ملاحظه کنند و ببینند داور وی و اظهار نظرها بر چه پایه‌هایی شکل می‌گیرد، همان مثال روشن ایشان برای اثبات بدعت گذاری آیت‌الله صانعی را بازگو می‌کنیم، رئیس محترم مدرسین، یک روز پس از صدور اعلامیه مورد بحث، گفته‌اند:

از جمله بدعت‌هایی که در نظرات ایشان است بحث پسرخواندگی می‌باشد، در حالی فتوا داده‌اند که پسر خوانده در حکم پسر واقعی است که این موضوع بر خلاف نص صریح آیات و اتفاق روایات و فتواست. وی رسماً فتوا داده است که اگر کسی پسر خواندگی داشت به دلیل اینکه او ناراحت می‌شود اگر بگوید این پسر واقعی نیست، تمام احکام پسر واقعی را دارد در حالی که این فتوا خلاف متن قرآن کریم است چون در مسائل محرم و نامحرم، مساله ارث، ازدواج و غیره در آیات متعدد بر خلاف فتاوی‌ای ایشان وجود دارد.^{۱۰} ملاحظه می‌شود که رئیس جامعه مدرسین به صراحت تساوی احکام تکلیفی و وضعی

میان فرزند خوانده و فرزند را به آیت‌الله صانعی نسبت می‌دهد و از یکسانی ارث، ازدواج و غیر آن نیز به عنوان نمونه نام می‌برد. در حالی که آیت‌الله صانعی به صراحت فقط و فقط حکم تکلیفی حرمت نگاه کردن و نامحرم بودن را به دلیل ضرورت و نفی حرج و مشقت، مرتفع شمرده است، نه احکام وضعی و آثاری مانند ارث و ازدواج را! ایشان

آیا می‌توان پذیرفت که به صرف صدور فتاوی‌ای مخالف نظر فقهای دیگر، حتی اجماع آنان، اجتهاد و شأنت ایشان برای مرجعیت زیر سؤال است؟ آیا این وهن تشیع نیست که از یک سو با سربلندی اعلام فتح باب اجتهاد می‌کند و از سوی دیگر یک نهاد حوزوی یا جمعی از این نهاد، نه تنها فتاوی‌ای یک فقیه را بر نمی‌تابد بلکه حتی اصل اجتهاد و مراتب علمی وی را نیز به رغم آن پیشینه به صراحت زیر سؤال می‌برد؟ آیا این امر مایه دلسردی و خمودی محققان و نخبگان و فضایی صاحب نظری نیست که از سوی دیگر به نوآوری و پیوستن به نهضت تولید علم و گسترش کرسی‌های نظریه‌پردازی فراخوانده و تشویق می‌شوند؟

در پاسخ سؤال درباره پذیرش فرزند از مراکز مانند سازمان بهزیستی و مراقبت و تربیت او نوشته‌اند: این گونه اعمال که جزء اعمال بر و احسان و نیکی به دیگران و مخصوصاً کودکان و یتیمان بی‌پناه و سرگردان می‌باشد، مستحب و مطلوب و موجب اجر اخروی و سعادت دودنیا است و از نظر شرعی هر چه از اموال خود که بخواهید به او بدهید، می‌توانید در حال حیات به او ببخشید یا صلح کنید و یا از راه وصیت به ثلث اقدام نمایید و اختیار فسخ را مادام که زنده هستید با خودتان قرار دهید، و از نظر حرمت نگاه کردن و نامحرم بودن، بعد از تمییز و بلوغ، به حکم ضرورت و مشکل نداشتن فرزند و مشکل گفتن به کودک که تو پدر و مادر نداری و فرزند ما

نیستی، مرتفع می‌گردد و جایز می‌باشد و حرج و مشقت، رافع حرمت است و اسلام دین سهولت و آسانی است.^{۱۱} (مجمع المسائل، ج ۲، ص ۳۵۸، چاپ ۱۳۴۸).

چنان که در جای دیگر در پاسخ به استفتای به صراحت تاکید کرده‌اند: فرزند خوانده چون رحم نمی‌باشد، مطلقاً ارث نمی‌برد؛ لیکن هبه و بخشش در زمان حیات هبه کننده (فرضاً پدر خوانده) به او مانعی ندارد، و نافذ و صحیح می‌باشد و حدی ندارد، البته رعایت انصاف و حقوق بقیه ارحام و فرزندان مطلوب است و اما نسبت به بعد از مرگ و وصیت تا حد ثلث نفوذ دارد، نه زیادتراً.^{۱۲} (مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۰۴)

آیا این به معنای تصریح به تساوی احکام میان فرزند و فرزند خوانده است یا تصریح به عکس آن؟ آیا در برابر چنین فتاوی‌ای بیش از این می‌توان ادعا کرد که حرج و مشقت منتهی است؟ و آیا اساساً تشخیص وجود حرج و مشقت، تشخیص موضوع نیست که ربطی به مقام اجتهاد و فتوا ندارد و به تشخیص خود عمل کننده بر می‌گردد و آیا این حکم اساساً در فرض وجود حرج و مشقت تصویر نشده است؟ آیا معنای سخن ایشان این است که در فرض عدم حرج و مشقت نیز حکم حرمت نگاه به نامحرم مرتفع است؟

چگونه است که به عنوان مثال، مطابق قوانین جاری نظام اسلامی و بر اساس فتاوی‌ای حضرت امام خمینی، حق طلاق که همه فقها، منحصر به شوهر می‌دانند به حکم عسر و حرج زن از مرد گرفته می‌شود و حتی بدون رضایت مرد، همسر او مطلقه می‌گردد، اما اگر فقهی با فرض ضرورت و حرج، فتاوی‌ای به عدم حرمت نگاه به نامحرم بدهد بدعت گذار معرفی می‌گردد؟!

در این صورت همه فقها که فتاوی‌ای به جواز رجوع به پزشک نامحرم - در فرض عدم دسترسی به پزشک محرم - داده‌اند، حتی اگر نیاز به نگاه یا تماس با مواضع خاصه زن یا مرد باشد، بدعت گذارند! نکته پایانی اینکه آنچه ملاک و حجت برای مقلد است، تشخیص خود فرد از همان راه‌هایی که فقهای مکرم در رساله‌های خود نوشته‌اند می‌باشد و اساساً همین نسبت‌های غیر واقعی، صلاحیت شرعی فرد را در چنین اعلام نظرهایی درباره اجتهاد و مرجعیت این و آن زیر سؤال می‌برد، علاوه بر اشکالاتی که در اصل اقداماتی از سوی چنین مراکز وجود دارد، و العاقل یکفیه الاشارة، والسلام.

تاریخ، مملو از حق و باطل

جمعی از نخبگان استان اصفهان به دیدار حضرت آیت الله العظمی صانعی شتافتند. در این جمع باشکوه، دکتر فضل الله صلواتی از طرف دیدار کنندگان به سخنرانی پرداخت و گفت: برای ما اصفهانی‌ها افتخار است که چهره‌های موفقیتی مثل مرحوم حضرت آیت الله منتظری و جناب عالی با آن استعداد الهی و خدادادی که



الله با مقام مرجعیت و استعداد فوق العاده‌ای که در ایشان هست، مورد توجه همه قرار می‌گیرد و امید همه ما به ایشان است.

دکتر صلواتی سپس به ذکر پیشینه ای از شخصیت دیدارکنندگان پرداخت و گفت: حضرت آیت الله، امروز افرادی که خدمت شما رسیده‌اند، بچه‌های جلسات قرآن هستند که امروز توفیق پیدا کرده‌ایم عرض ارادت کنیم و

امیدواریم که خداوند به شما طول عمر، موفقیت و حسن عاقبت و سلامتی عنایت کند. جوان‌ها واقعا به شما امید بسته‌اند و اگر امثال بنده علامه دهر هم بشویم، به عنوان پدر مردم مطرح نمی‌شویم ولی خوب جناب عالی الحمد لله در مقام مرجعیت و با آن قدرت مرجعیت، استقلال مرجعیت و پایداری مرجعیت که در شما سراغ داریم، ان شاء الله حفظ بشود و مرجعیت اعتبار اولی خود را که این‌ها پایین آوردند، به دست آورد و بالا برود، تا جایی که چهارتا بچه به خودشان اجازه ندهند که به ساحت آن بی‌احترامی کنند، بچه‌هایی که نمی‌دانند عالم سیاست چیست، فاضل کیست و یا مرجعیت چه مقامی دارد؟ به این‌ها گفته‌اند یا زنده باد بگویند یا مرگ بر منافق. این‌ها اصلا نمی‌دانند که منافق کیست و مفهوم منافق چیست قصد مخالفت با که؟ در هر صورت می‌خواهند عقده‌هایشان را خالی کنند. ما اتکائمان و نگاهمان به شماست، باید این پایداری تشیع و این محوریت در تشیع حفظ شود. بگذریم از این که امیدها و آرزوهایی داشتیم که محقق نشد ولی هنوز طرفدار هستیم و ملتزم به قانون اساسی می‌باشیم، ولی این امیدهایی که واقعا سال‌های سال امثال ما در آن شکنجه‌های طاقت فرسا و در آن سلول‌های تاریک پرورش دادیم، به ظهور نرسید و آن طور که می‌خواستیم حکومتی علی‌گونه تشکیل دهیم، نشد. الگوی امام زمان را می‌خواستیم پیاده کنیم نشد. در حوزه هم هرچه نگاه کردیم، آن افراد همفکر را نیافتیم ولی دوستان ما اظهار علاقه کردند که خدمت شما بیایند و از محضران استفاده کنند، حرف‌هایمان را بزنیم، درد دل‌هایمان را بکنیم.

دکتر صلواتی در پایان اظهار امیدواری کردند که بیش از پیش از اندیشه و تفکرات مرجع عالیقدر استفاده نمایند. ایشان گفتند: ان شاء الله شما برای ما الگو، اسوه و رهنمود همه چیز در علم، تقوا، ایمان و مردم داری باشید، و هر چه که اسلام از ما خواسته و تشیع آن را الگوی ما قرار داده، در چهره مبارک شما، در

در هر صورت ما در بحرانی قرار گرفته‌ایم که باید به خدا پناه ببریم و بگوئیم که ما با بضاعت مزجانی که داریم، خدمت امثال جناب عالی می‌رسیم تا دردهایمان را فریاد کنیم. ما چشممان به آقای منتظری روشن بود و خیلی خدمت جناب عالی و امثال شما می‌رسیدیم، فریادهایمان را در گریه‌های ایشان می‌شنیدیم و دردهای ما را ایشان بازگو

دکتر فضل الله صلواتی:
درست است که اهانتی شد و تخریب کردند، ولی این‌ها خیلی موجب تقویت شما شد و باعث گشت که همه مردم بدانند آقای صانعی با عوام فریبی و ریا و خودخواهی هماهنگ نیست

می‌کردند و خوب ایشان در شرائطی بودند که هرگونه آزار و اذیتی که می‌دیدند- شما بیشتر از همه در جریان هستید- حضرت ایشان مقاوم تر می‌شد. پایداری و استقامت را باید از میخ آموخت که هر چه بر سرش می‌کوبند، پایداری اش بیشتر می‌گردد، پایداری ایشان هم بیشتر می‌شد. ما در تشییع جنازه آیت الله منتظری دیدیم که عکس‌های جناب عالی در دست بسیاری از مشایعین بود و شعار روحانی واقعی، منتظری صانعی نیز همه جا را پر کرده بود. خوب ما دل‌مان می‌خواهد جا و خلأ آقای منتظری را در چهره شما ببینیم و شما امید همه ملت ایران هستید الحمد لله. درست است که اهانتی شد و تخریب کردند، ولی این‌ها خیلی دوام ندارد و موجب تقویت شما شد و باعث گشت که همه مردم بدانند آقای صانعی با عوام فریبی و ریا و خودخواهی هماهنگ نیست و الحمد لله همان چهره مردمی که از اول در روستاییان جرقویه بوده و خیلی ساده زیست و خیلی آرام زندگی‌اش را شروع کرده، حفظ کرده و الحمد

داشتید و زحماتی را که متحمل شدید، و دیگر عزیزان از این خطه و حوزه اصفهان تشریف آوردید و نور چشم و سرسبد حوزه شده‌اید. امیدواریم که مخصوصا ما اصفهانی‌ها بتوانیم قدردان فعالیت و زحمات امثال جناب عالی باشیم. ما در این برهه توقع داشتیم که فقهات و علم و دانش و روحانیت به اوج برسد، اما جای تأسف است که دست‌هایی باعث شدند که یک مقداری آن ارزش و موفقیتی که در اختیار مراجع مثل آیت الله بروجردی، آیت الله اصفهانی آیات ثلاث در قم و آیات دیگر بوده، کم شود. در قبل از دوران مصدق و بعد از آن، این بزرگواران چه مقام و عظمتی داشتند که تقریبا بر همه ثابت شده بود که نائب امام زمان هستند، ولی برای ما جای تأسف است که با برخورداری که بعد از انقلاب با بعضی از آقایان شد این سنگر محکم سست شد و در آن ثلمه‌ای ایجاد گردید و گاهی با اهانت به مراجع باعث

تشدید آن شدند. سیطره قدرت و سیاست و حکومت تا آنجا پیش رفت که از اهمیت به علم، تقوا و دانش کاسته شد و آن ارزش‌های والای پیشین را خیلی ندارد. ما از زمان امام صادق یا در زمان‌های دیگر، می‌بینیم آن‌هایی که راویان حدیث بودند یا آن‌هایی که مورد توجه بودند، همه به مقام‌های بالا می‌رسیدند و مورد احترام متولیان تشیع بودند، حتی ابوحنیفه و علمای اهل سنت و ائمه آن‌ها هم اگر مورد اهانت و تحقیر خلفا قرار می‌گرفتند، مقام و موقعیتشان از نظر مردم روز به روز بالاتر می‌رفت چراکه فرهنگ شیعه، علم و عالم را ستایش می‌کند و مورد تکریم قرار می‌دهد. اما متأسفیم که چرا باید این مسائل در این زمان هم پیش بیاید؟ مگر ما در مبارزه با حکومت قبلی، خواهان حاکمیت ارزش‌ها نبودیم؟ مگر ما به دنبال راه اندازی نظامی نبودیم که به علم و دانش و کرامت بشری احترام بگذارد و برای فقه و فقها و دانش و استاد ارزش قائل باشد تا جایی که آن‌ها در قلوب مردم جای داشته باشند؟



بیان شما، در آثار قلمی شما و در فتاوی شما بجویم و انتظارش را بکشیم. از این که مصدع شدم معذرت می خواهم. باز هم امیدواریم کما فی السابق در خدمت اسلام باشیم. خداوند ان شاء الله سایه شما را هم چنان مستدام بدارد.

در ادامه، حضرت آیت الله العظمی صناعی بعد از حمد و سپاس خدای بزرگ و سلام به ائمه طاهرين فرمودند: خداوند را شکر گزارم و از شما هم تشکر می کنم و به نوبه خودم حمد می نمایم که مضمول الطاف شما آقایان و خواهران و همه کسانی که مانند شما هستند-مخصوصاً جناب آقای صلواتی- قرار گرفته ام. اما جملاتی که فرمودید از این حیث که ایجاد تکلیف کند، خوب بود ولی می دانید تعریف روبه رو فی حد نفسه مطلوب نیست، شما هم ظاهراً به همان جهت که ایجاد تکلیف کند، مطلب را بیان کردید، والا منافع مشترک دیگری نبوده که شما بخواهید نمود بالله ثم العیاذ بالله چیزی را بفرمایید. همگی شما اهل قلم، دانش و دارای سوابق مبارزات هستید و مسئولیت هدایت و تربیت جوانان را هم بر

عهده داشته اید و من هم خیلی اهل صحبت

و بحث نیستم، ولی مطالبی را به عنوان عقاید خودم عرض می کنم و اشکالی هم باشد آقایان می توانند مطرح بفرمایند تا جواب هم داده شود، چون ممکن است خلاف آن هم باشد، بر خلاف آقایانی که می گفتند الا و لابد این است و غیر از این نیست.

اولین نکته این که اساساً حق و عدالت همیشه گرفتار ظلم و ستم بوده و تاریخ خلقت انسان از زمان هابیل و قابیل تا امروز با این مسئله روبرو بوده است. حق و عدالت در مکتب اسلام هم هست، مکتب اسلام یعنی

مکتب وحی و مکتب سخن الهی و عارف به سخن الهی هم آن هایی هستند که مورد مستقیم سخن خداوند بوده اند، یعنی پیغمبر و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین که علم را از پیغمبر گرفته اند و تفسیر مسائل از دید آن ها تفسیرهایی بوده که می توانسته برای بشر فوق العاده مفید باشد. بدین جهت همیشه قدرتمندان با آن ها درگیر بوده اند و در حق آن ها ستم کرده اند. جنگ بین حق و باطل الان هم هست، فردا هم خواهد بود و این ادامه دارد، ولی معنایش این نیست که ما سکوت کنیم. باید جامعه بداند که یک مکتبی هست که این مکتب همیشه مظلوم واقع شده منتهی این که تا چه حد رویش سرمایه گذاری بشود بستگی به زمان و مکان و تشخیص شرایط دارد و مردم باید آگاه و بیدار شوند و این طور نباشد که وقتی آن مصلح و عدل حقیقی آمد، او را انکار کنند و بگویند اصلاً چنین چیزی نبوده است. البته دشمنی هابی با او خواهد شد و این شکی ندارد. مرحوم ملاصدرا که امروز در علم و فلسفه افتخار جهان تشیع است می گوید که وقتی امام زمان سلام الله علیه بیاید بیشترین برخورد را با بعضی از افرادی دارد که دارای پست و مقامی بوده

اند و آن ها بیشترین دشمنی را با امام زمان می کنند چون می بینند که بساطشان در هم بیچیده می شود و به هم می خورد.

تاریخ تشیع پر است از این حرف ها. یک محقق هم به تازگی کتابی نوشته و در آن جا بحثی دارد که چرا امام یازدهم و همین طور امام علی النقی گاهی در جواب سوال هایشان کلمه ان شاء الله می گفتند، می گوید مثلاً حکمش این است ان شاء الله. خوب حکم خدا که دیگران شاء الله ندارد، او تحلیل می کند که سرش این بوده است که اگر گیر افتادند بگویند من که فتوا ندادم، گفتم ان شاء الله. این که دیگر ممنوع نیست، همین نکته نشان می دهد که امام یازدهم (سلام الله علیه) در فشار بوده و نمی توانسته مسائل را به راحتی بگوید، و این یعنی ظلم، لذا شخصیت امام یازدهم بالا می رود و از طرفی عظمت شخصیت ایشان یعنی تحقیر ظالمان، و مبارزه با ظالمین. می دانید حکومت حتی این دو امام عزیز را از ترس دشمنان اجازه ندادند در قبرستان دفن بشوند و دوستانشان ایشان را در خانه خودشان دفن کردند. یا این که امیر المومنین

اولین نکته این که اساساً حق و عدالت همیشه گرفتار ظلم و ستم بوده، تاریخ خلقت انسان از زمان هابیل و قابیل تا امروز با این مسئله روبرو بوده است. حق و عدالت در مکتب اسلام هم هست، مکتب اسلام یعنی مکتب وحی و مکتب سخن الهی و عارف به سخن الهی هم آن هایی هستند که مورد مستقیم سخن خداوند بوده اند،

را شبانه دفن کردند و قبر ایشان تا زمان هارون الرشید معلوم نبود، مبادا که خوارج بیایند و ایشان را از قبر بیرون بیاورند و اسائه ادب کنند. با همه این اوصاف و ظلم مضاعفی که به ائمه مظلوم ما می شد، شخصیت و افکار بلند آنها در بین مردم بیشتر مطرح می شد و طرفداران عدالت نیز روز بروز بیشتر می شدند.

این ظلم همیشه در تاریخ بوده و مخصوصاً در تاریخ تشیع این مظلومیت ها و ستم ها فراوان است، امروز هم چنین است. وقتی که روحانیت و انسان های صالح آمدند حرکتی را انجام دادند، به قصد این بود که عدالت حاکمیت یابد اما بعداً از آن سوء استفاده شد و فوق العاده به ضرر متولیان تشیع و روحانیون تمام شد. در داستان مشروطه هم چنین مسائلی پیش آمد چون بعضی ها در مشروطه سوء استفاده کردند آن قدر وضعیت روحانیت بد شد که در اصفهان شاهدش بودم. تمام آقایان بچه هایشان یا خارج بودند یا در داخل مشغول تحصیل غیرحزوی شدند، از معدود کسانی که بچه هایش را به حوزه فرستاد تا طلبه شوند، مرحوم حاج آقا عطاء الله درب امامی و مرحوم صلواتی بودند، و الا همه آقایان بچه هایشان

خارج بودند. ما وقتی آمدیم اصفهان هر که با مرحوم والد ما آشنایی داشت می گفت چرا بچه هایت را آورده ای آخوند کنی؟ وضع روحانیت به این جا کشیده شده بود. پس از مشروطه هم تا انقلاب اسلامی چنین بود و تا حدودی روحانیت محترم بود و ارزش داشت. در زمان حکومت شاه، یک روز استاندار اصفهان قرار بود بیاید دهات ما، بلندگو نبود که حرفش را بزند. گفتند در مسجد ما هست، ولی اجازه خروج بلندگو را باید مرحوم والد ما می داد، وقتی به ایشان مراجعه کردند، گفت که وقف مسجد است و انتقال آن به بیرون از مسجد حرام می باشد، مگر این که درب مسجد را بشکنید و آن را بردارید. اصلاً چنین کاری نکردند و حتی کوچک ترین بی احترامی به پدر ما نکردند با این که می دانید استاندارها در آن موقع از هر قدرتی برخوردار بودند. درست به خاطر دارم که وقتی با مرحوم پدرمان از منطقه ای می گذشتیم، مردم می دیدند وقتی یک روحانی به آن ها نزدیک می شود، احترام می کردند و از حرف های زشت پرهیز می کردند. در این قضایای

اخیر، ببینید چه اتفاقی برای روحانیت افتاد، در مقابل چشم همگان به یک روحانی متدین و شهید داده دستبند می زنند و او را با خشونت می برند در صورتی که تنها جرمش شرکت در تشییع جنازه پدر مهندس موسوی بوده است. پس ما مقاومت می کنیم، هر چند که مخالفت آن ها با ما رنگ و بوی خصومت و دشمنی می گیرد، ولی ما راهی جز تذکر و انذار نداریم. حالا آن ها هر چه می خواهند انجام دهند. ما وظیفه داریم عدالت، حقانیت و انسانیت را حفظ کنیم. ما باید اسلام را حفظ کنیم، اسلامی که در مکتب تشیع خلاصه شده است.

صاحب کتاب کافی می گوید آن چه را که عقل حکم به زشت بودنش کرد، شارع آن را حرام کرده است و حتی می دانید که اخصاء حیوانات ظلم به حیوان است و چون ظلم است عقل قبیحش می داند، پس شرعاً حرام است. پس مکتبی که این اندازه برای همه چیز حرمت قائل است و حاضر نیست که حیوانی ظلم ببیند چگونه بعضی ها به نام همین مکتب به انسانها ظلم می کنند؟ به همین جهت معتقدم که باید این مکتب را حفظش کنیم و فرهنگ آن را به دیگران نشان دهیم آن تقو مولی الله متنی و فرادا.

بنده سعی می کنم تا لطف شما آقایان، با لطف آگاهی های مردم، با لطف امام امت سلام الله علیه، با لطف بزرگانی که در اصفهان ما را در مسیر حق و تربیت قرار دادند و نگذاشتند که انحراف پیدا کنیم- حقانیت اسلام و فرهنگ تشیع را بیان کنم، البته دشمنی ها هم فوق العاده شده، ولی به هر حال همه آن عوامل باعث شده که ما تسلیم نشویم و مقاومت کنیم.

موضوع دیگر، بحث زنان در مبانی اسلامی است. ببینید وقتی می خواهند راجع به این مسئله صحبت کنند، می گویند اسلام زنان را بالا برده است، چه طور



بالا برده است؟ با حرف زدن بالا نمی رود، بیان کار بردی اش را بگویند. آخر چه طور می شود که مرد و زن در جراحی، هیچ فرقی ندارند اما دیه زن نصف دیه مرد است؟ هنوز می گویند که زنان ناقص العقلند، هنوز می گویند نواقص الحوضند. بگویند اسلام در ارتداد نسبت به مرد و زن فرق گذاشته و در محاربه ارفاق کرده است و بعضی ها فتوا داده اند و گفته اند زنی که محارب است، حد محاربه در او جاری نمی شود. شما اگر قبول کردید اسلام حکومت دارد پس در قوه قضائیه اش هم باید یک مسیر حاکم باشد والا نمی شود هر قاضی به نظر خودش عمل کند، در این صورت یکی می گوید می رویم نزد آن قاضی که راحت تر حکم می کند یکی می گوید می رویم پیش این قاضی که سخت تر حکم می کند. پس این قضاوت نیست، هرج و مرج است این صد پله از عصر حجر هم بدتر است. باید موازین اسلام معیار باشد. بنده معتقدم در مصوبات مجلس، خلاف شرع و خلاف موازین بسیار کم دیده می شود، البته به شرط این که درست عمل بشود، به شرط این که آن چه اسلام می گوید، باشد. بعضی آقایان خیال می کنند با وجود بودجه مناسب، هر کاری بخواهند می توانند بکنند، این طور نیست حساب دارد. این حاکمیت نتیجه خون ملت و نتیجه زحمات انبیا و اولیاست که فعلا دست شماسست، سفره ای پهن شده و شما در کنارش هستید، دیگر آزمون و خطا بس است باید همه مسائل را با علم و کارشناسی صحیح جلو برد، نه این که کاری بکنیم کارخانه ها به ورشکستگی برسند و کارگران بی کار بشوند. متأسفانه همه ندانم کاریها را هم به پای اسلام می نویسند و می گویند که خواست خدا اینگونه بوده، چه چیز خواست خداست؟ خدا به بشر علم داده، عقل داده تا از فرصتها استفاده کند و بهترین زندگی را برای شهروندان آماده سازند. آخر این درست است که هر وقت زلزله می آید می گویند بله زلزله بلای آسمانی است چون بد کردیم زلزله آمده است! آخر این چه استدلالی است؟ ما چه بدی کرده ایم که ضرر زلزله اش به ما بخورد؟ شما بدی کرده اید، ما باید جورش را

بکشیم؟ ولی آن هایی که قدرت دارند هیچ وقت هیچ چیزشان نمی شود همه چیز دارند همیشه هم دارند و این همه بلا را متوجه نمی شوند، ولی طبقه متوسط جامعه، طبقه دانشگاهی جامعه، طبقه روشن فکر جامعه، آن که

حقیقت است و ما هم وظیفه داریم، مسئولیت داریم و باور کنیم که همه در روز واپسین باید جوابگو باشند. آخر چه قدر مصلحت اندیشی؟ چه قدر محافظه کاری؟ باید کار کرد و در حد امکان مردم را آگاه ساخت. بنده حدود



آینده را می نگرد آن که وعده های انقلاب هنوز درگوشش طنین انداز است، درد می کشد و سوال می کند که بنا بود ما به نام اسلام بهترین زندگی را درست کنیم. بنا بود که تاریخ و تمدن

شش سال قبل گفته ام که دروغ دارد در این مملکت رایج می شود، و بعضی وقت ها علناً دروغ می گویند و در مقابل انبوه جمعیت تهمت می زنند و دروغ می گویند و کار به جایی رسیده

ما مقاومت می کنیم، هر چند که مخالفت آن ها با ما رنگ و بوی خصومت و دشمنی می گیرد، ولی ما راهی جز تذکر و انداز نداریم. حالا آن ها هر چه می خواهند انجام دهند. ما وظیفه داریم عدالت، حقانیت و انسانیت را حفظ کنیم. ما باید اسلام را حفظ کنیم

ظلم می آید. بگذریم، سخن در رابطه با موضوع زنان در میانی اسلامی بود، ما خوشحال می شویم که آن چه از فقه جواهری استفاده و با رعایت اصل زمان و مکان، مطرح می سازیم، به قانون تبدیل شود حتی این که نامی هم از ما نبرندو آن را به بیان دیگر مطرح نمایند و در قانون بیمه بیاورند. اخیراً هم بخش نامه کرده اند که دیه زن و مرد و مسیحی و مسلمان فرق ندارد یعنی به صورت یک قانون در آمد، ولو به عنوان بیمه. منتهی نخواستند آن را که ما می گوئیم بگویند. مسائل حقوق زنان هم که دارد در مجلس در باره اش حرف می زنند درست می شود. کار را خدا دارد انجام می دهد خدا می خواهد این ها را افشاح کند. خدا می خواهد با همه ممشکلاتی که برای ما درست کردند، دیدگاه های ما در بین مردم بیشتر مطرح شود. یک زمانی فکر می کردم که بنشینم تمام میانی ام را جمع کنم تا ده ها سال دیگر منتشر شود و تاریخ قضاوت کند که یک مسلمان با استفاده از فقه جواهری توانسته بسیاری از معضلات و مشکلات را مرتفع سازد، و بسیاری از تهمت های به دین را خنثی سازد.

به هر حال خیلی خوشحال باشید خداوند عقل و درکشان را گرفته است. یکی از همین دوستان زندانی می گفت شما به این حرکت خیلی خدمت کردید، گفت من که کاری نکرده ام. گفت این ها می خواستند این حرکت را به بی دین ها و غربی ها وصل کنند و بگویند یک مشت بی دین و بی حجاب و وابسته به غرب و شرق آمدند این کار را کردند، ولی وقتی شما به میدان آمدید، چهره مذهبی به آن دادید. آقای صناعی را نمی شود گفت مثلاً بی دین است، بهایی زاده و یهودی زاده است این ها را که نمی شود به آقای صناعی نسبت داد چرا که ایشان همه چیزش معلوم است.

به هر حال این ها در این شرایط قرار گرفته اند و این مشکلات را دارند، حالا ما باید چه کنیم؟ شما لطف کردید و من هم می نویسم، می گویم، نتیجه هم برده ایم به موقعش هم حرف ها را زده ایم و می زنیم حالا شما ممکن است خواستتان بیش از این حرف ها باشد من



دروغ، ریشه همه بدبختیها

قسم که اگر یک لحظه حاضر می شد از این موضع عدول کند نه تنها شهیده نمی شد بلکه هر آنچه از پست و مقام و ثروت دنیایی می خواست در اختیار او می گذاشتند لذا اینکه می بینید در روایت امام صادق (علیه السلام) اول لقب صدیقه را آورده و بعد لقب شهیده معنایش این است که حضرت زهرا (سلام الله علیها) به دنبال راستی و درستی اش به شهادت رسید.

این مرجع عالیقدر با بیان اینکه همه ظلمهایی که به حضرت زهرا (سلام الله علیها) شد ریشه اش در دروغ بود فرمودند: اصولاً ریشه همه بدبختیها در جامعه اسلامی و به نحو کلی در جامعه بشریت دروغ است و هر مشکلی که امروز در جامعه اسلامی وجود دارد منشاء آن دروغ است.

حضرت زهرا (سلام الله علیها) در عمل، گفتار و در اعتقادش صدیقه بود یعنی او هیچگاه خدای ناکرده زبانش به دروغ باز نشد، در هدفش صادق بود و هیچ گاه بر خورد منافقانه نکرد.



ترتیب ذکر شده در روایت امام صادق (علیه السلام) در مورد دو لقب "هی صدیقه شهیده" بی جهت نیست فرمودند: "حضرت زهرا (سلام الله علیها) چون راستگو و درست رفتار بود و اهل دروغ و حیله و نیرنگ نبود و از دین و قرآن و مذهب پدر بزرگوارش سوء استفاده نکرد، شهیده شد والله

صدیقه مبالغه و به معنای زیاد راستگو بودن است اظهار داشتند: "حضرت زهرا (سلام الله علیها) در عمل، گفتار و در اعتقادش صدیقه بود یعنی او هیچگاه خدای ناکرده زبانش به دروغ باز نشد در هدفش صادق بود و هیچ گاه بر خورد منافقانه نکرد." آیت الله صانعی در ادامه و با بیان اینکه

اینکه می بینید در روایت امام صادق (علیه السلام) اول لقب صدیقه را آورده و بعد لقب شهیده معنایش این است که حضرت زهرا (سلام الله علیها) به دنبال راستی و درستی اش به شهادت رسید. به مناسبت ایام ولادت با سعادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) حضرت آیت الله العظمی صانعی طی سخنانی در پایان درس خارج فقه خود در مورخه دوم خرداد ماه به تبیین برخی از القاب این بانوی بزرگوار پرداختند و فرمودند: "در میان تمامی القابی که برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) ذکر شده دو لقب وجود دارد که خلاصه ای از زندگی ایشان است و تمام مرارتها و صدماتی که به حضرت وارد شد به واسطه وجود این دو لقب است یعنی "صدیقه شهیده" آیت الله صانعی با اشاره به اینکه صدیق

زهرا(س)، مشعل فروزان هدایت

ادامه از صفحه ۱۱

یک الگو و اسوه بشناسیم باید به این بعد حیات پر برکت او توجه ویژه کنیم. بیان حق و حقیقت و آگاه سازی امت و نجات توده های ملت از فریب و دغل های فریب کاران و ریا کاران آرمان اصلی بانوی بزرگ اسلام بوده است. شناخت حق از باطل و شناساندن آن به مردم و بر ملا کردن چهره هایی که دین را وراونه می کنند تا از آن به نفع دنیای خود استفاده کنند، باید آرمان و هدف اصلی کسانی باشد که خود را دوستدار و محب این بانوی بزرگوار می شمارند.

حال نزار خطبه می خواند و حق را بیان می کند و کوتاهی های امت در راه اعتلای حق و حقیقت را آشکار می سازد. آن حضرت به روشنی بیان می کند که حق با چه کسی بود و چرا کسانی زیر بار حق نرفتند و اگر حق در جای خودش استقرار می یافت چه نتایجی را در پی داشت و اکنون که حق در جای خود قرار نگرفته نتایج آن چه خواهد بود(بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸). خلاصه سخن اینکه اگر بخواهیم دخت گرامی پیامبر(ص) را به عنوان

فصاحت و بلاغت و ادبی که شایسته دختر پیامبر و همسر علی است، بیان می کند(بیت الاحزان، ترجمه محمد محمدی اشتهاودی، ص ۱۸۷-۱۸۸، دکتر سید جعفر شهیدی، زندگی فاطمه زهرا، ص ۱۲۶-۱۳۵). آن حضرت آنگاه که پس از مدت کوتاهی بعد از رحلت پدر بزرگوار در بستر بیماری می افتد و از درد و رنج به خود می پیچد، عده ای از زنان مهاجر و انصار به عیادت او می روند و از او احوال پرسی می کنند. اما زهرا(س) از این فرصت نیز استفاده می کند و با آن

و مملو از آگاهی و شناساندن حق و یادآوری وظایف مومنان در این زمینه بود، با ادبیتی فوق العاده ارائه داد. خطبه ای که مقدمه آن چکیده ای از دیانت محمدی است و لب ابعاد عقیدتی و عملی این دین را در بر دارد. در این خطبه وظایف امت که توجه به حق و حقیقت است بیان شده و کوتاهی هایی که در این زمینه صورت گرفته گوشزد شده است. فاطمه(س) در این خطبه انحراف از حق و نتایج وحشتناک آن را با

تاریخ، مملو از حق و باطل

ادامه از صفحه قبل

می آورد. امیدوارم و امیدوار باشید که که حق و عدالت پیروز خواهد شد. ما باید یاد بگیریم که در جلساتمان همه را دعوت کنیم و خودی و غیر خودی را از ذهنمان دور کنیم و به انسانیت فکر کنیم. اگر چنین شد همه می توانند امت واحده باشند. خسته شدید. خدا نگهدارتان باشد.

برای جوانان از زندگی پیشینیان بگویند و تاریخ علما و مبارزانشان را مطرح سازید. هرچه برای مردم از واقعیت های تاریخی بگویند، دهان به دهان به دیگران انتقال می یابد و مردم هم آگاه تر می شوند. از طرفی باید ظواهر اسلامی را حفظ کنیم هم واقعیت است هم دشمن را از پا در

روایات از امام باقر و امام صادق سلام الله علیهما نقل شده بنشینید هم دیگر را ببیند تزاووا اخوانکم فانی احب ریحکم، من از بوی بدن شما خوشم می آید بنشینید هم دیگر را زیارت کنید. امروز مردم آگاه شده اند. شما سعی کنید در اجتماعاتتان تفسیر قرآن بگویند، یا فقط قرآن تلاوت کنید، یا

قبول دارم، شما بیشتر رنج برده اید و بیشتر خواسته دارید اما اجازه بدهید که بنده هم با شرایط خودم حرکت کنم. شاید این طور فکر کنم و این طور بینم و این طور ملاحظه کنم. اما نکته دیگر اینکه شماها حضورتان در کنار هم برای این ها ضرر دارد، در

نقش اندیشه های شیخیه در ظهور جنبش بایه

محمد علی اکبری *

همان طور که پیشتر بیان شد، شیخیه در نظریه رکن رابع، چنین اظهار داشتند که در هر عصری از اعصار برای امام، رکنی لازم است که نیابت خاص دارد و وی نسبت به عامه امت ناطق واحد است؛ گرچه در برابر امام صامت می باشد. بزرگان شیخیه در باره حل تعارض این سخن با احادیث یادشده سخنان ضدونقیضی ابراز داشته اند. به طور مثال سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی، تصریح می کند: امام به علی بن محمد اجازه نفرمودند که نص بر نبی نماید و امر علی الظاهر راجع به علما و فقهای شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم^{۲۹}. در عین حال، مشایخ شیخیه می نویسند که تا ابواب و نواب تشریف دارند، امام بی نایب نمی شود؛ اگر کسی صاحب علم و عمل و کمال و صاحب تصرف در ملک باشد و همان صفاتی که برای نایب خاصی امام فرموده اند، در او دیدیم و ادعا هم کرد و شکی هم بر ما نماند، البته از او قبول می کنیم و چرا نکنیم^{۳۰}.

به علاوه در منابع مهم شیخیه، کلماتی از قبیل کاملین^{۳۱} و تقبا و نجبا مرادف ابواب و نواب آمده و احادیثی در آن ها به رجوع مردم جهت اکتساب حقائق عالیه دین به بزرگان تقوی و علم دین اشاره صریح شده است، مستمسکی برای اثبات مقام باییت و نبی آنان شده است. غرض آن که مشایخ و بزرگان شیخیه علی رغم علمای عامه شیعه، از احادیث و روایات استنباطات شاذی کردند و بر اساس آن، دستگاه فکری ای را به وجود آورده اند که شاه بیت آن، نظریه رکن رابع و ناطق واحد بود. گرچه بزرگان شیخیه بعدها مسئله شناخت و معرفت شخصی نسبت به باب را الزامی ندانستند، به عکس آن نیز قائل نبودند. بدین ترتیب می توان گفت نظریه رکن رابع شیخیه بود که زمینه تئوریک لازم برای ادعاهای بعدی باب را فراهم ساخت حاجی میرزاجانی کاشانی در نقطه الکاف می نویسد:

همین که ۹۵۰ سال از اول غیبت صغری گذشته آن سلطان فضال مرحوم شیخ احمد زین الدین الاحسائی را از میان شیعیان خود برگزیده و دیده آن صفوه اختیار را به نور معارف و فضائل خویش و

آباء و اجداد طاهرین خود (سلام الله علیهم اجمعین) روشن فرموده از این جا بود که آن برگزیده موحدین می فرمودند سمعت عن الحجة... در واقع خود می دانستند که مخصوص گردیده از قبل حجة السلام و لکن به جهت عدم قابلیت خلق، تصریح به مقام باییت نفرمودند^{۳۱}. میرزاجانی سپس در ادامه این سلسله به سید علی محمد شیرازی می رسد و با

به علاوه وی در نامه ای خطاب به محمداشاه قاجار در اوائل سال ۱۲۶۴ ه. ق. که از زندان ماکو ارسال داشت، صراحتاً خود را رکن رابع می نامد: خدا را شاهد می گیرم به این که وحدانیت او و نبوت او و ولایت خلفای رسول او ظاهر نمی شود مگر آن که به مرآت چهارم که پرتوی از سه مرآت قبلی است، و خدا مرا از ظنبتی پاک آفریده و به این مقام رسانیده^{۳۲}.



استناد به رساله حجه البالغه سید کاظم و موازینی که سید برای باب ذکر کرده، آن موازین را در حق احدی از اهل زمان به جز مدعی بعد از ایشان که شمس طالع از ارض فارسی (سید علی محمد شیرازی) است، صادق نمی داند^{۳۳}. میرزاجانی با ارائه استنادات شکی نمی گذارد که شیخیه بوده که بالقوه زمینه ظهور مدعیان باییت و حتی قائمیت را فراهم ساخته بوده اند و لذا علی محمد شیرازی باید هم تمام هم خود را مصروف اثبات دعای خود بر اساس رفتار و گفتار شیخ و سید می کرد؛ که در عمل نیز همین امر اتفاق افتاد؛ زیرا علی محمد شیرازی پس از دعوی قائمیت، شیخ و سید را مبشر خود خواند و از این طریق، پیوستگی خود را با زمینه شیخی، ناگسستگی تلقی کرد. چنان که در تفسیر سوره یوسف می نویسد:

یا اهل الارض امن قد نزلت علیکم الایوب فی غیبتی ولا تتبعوا لهم من المؤمنین الا قلیلاً... ولقد ارسلت علیکم فی الازمنة القریبة کافما فالتبعوهما الالمخلصون منکم^{۳۳}.

بشرویه ای از شاگردان سید رشتی و اول من آمن، ملا علی بسطامی از شاگردان سید کاظم رشتی، میرزا محمد روضه خوان یزدی، ملا محمد خوئی، ملا احمد مراغی، محمد علی بارفروش معروف به قدوس و طاهره معروف به قره العین^{۳۶}.

علاوه بر این، حتی حاجی میرزا آقاسی نیز که دستور زندانی شدن سید علی محمد شیرازی به قلعه ماکو را صادر کرد، درباره وی و اطرافیانش می گوید:

بلی حقیقت احوال او را من بهتر می دانم که چون اکثر این طائفه شیخی را مداومت به چرس و بنگ است، جمیع گفته ها و کرده های او از روی نشاط حشیش است^{۳۷}. جمله حاجی میرزا آقاسی که باب را از طائفه شیخی می داند، اگر بنا بر مشهور باشد و نه از سر تتبع، باز مؤید این امر است که در اذهان عموم، ادعای باییت سید علی محمد، به نحوی با تعالیم شیخیه ارتباط داشته است. البته در همان زمان نیز بودند بسیاری از پیروان مکتب شیخی که با باب سر جنگ و نزاع داشتند و دعای وی را باطل اعلام می کردند؛ از جمله، حاج ملا محمود نظام العلمای تبریزی که محاکمه باب را در حضور ناصر الدین میرزای ولیعهد بر عهده داشت و همین طور حاج محمد کریم خان کرمانی که به شدت با آراء وی مخالف بود و حتی او را کافر می دانست. با این حال، از این واقعیت نیز نمی توان به سادگی گذشت که سید علی محمد شیرازی، اولاً از شاگردان مکتب شیخی بود، و ثانیاً ادعای باییت خود را با تکیه بر تعالیم شیخ و سید در زمینه رکن رابع و یا دست کم با تمسک به آن مطرح ساخت و ثالثاً به خاطر همین زیرساخت فکری و قرابت میان تعالیم شیخ و سید و دعای سید علی محمد شیرازی در امر باییت امام زمان بود که بسیاری از شیخیه به حرکت وی پیوستند و یا حداقل، قریب به اتفاق یاران و رؤسای جنبش وی نخست به مکتب شیخی ایمان داشتند.

البته زمینه های اجتماعی فراگیر شدن جنبش باب را نیز نمی توان از نظر دور داشت؛ بدین صورت که زمانه باب، ظهور

به هر روی، جای تردید نیست که سید علی محمد شیرازی در طرح ادعای باییت خود، به لحاظ مبانی تئوریک و نظری به آراء شیخی در باره رکن چهارم متکی بود. علاوه بر این، وجود خیل عظیمی از پیروان مکتب شیخی در بین نخستین یاران سید علی محمد، خود مؤید دیگری بر این ادعاست.

اعتماد السلطنه می گوید: عمده گروندگان به باب از شیخیه و از شاگردان سید کاظم رشتی بودند. زیرا سید به قرب ظهور معتقد بود و در مجالس درس خود بدان اشاره می نمود و این عقیده قرب ظهور هم شاید از زیادی فساد بود که در آن روزگار در ایران حکمفرما بود. پس از وفات سید کاظم، بنا به فرمایش وی، شاگردانش در جستجوی شخص مقصود و شمس حقیقت افتادند^{۳۵}. از میان کسانی که به دعوی باب پیوستند، هجده تن به نام حروف حی بودند که نزد باب و پیروانش از اهمیت خاصی برخوردار بودند. از این عده، جمع کثیری پیشتر جزو پیروان آیین شیخی بودند؛ به طور مثال، ملا حسین



طرح مسائل خرافی اصل اسلام را نشانه گرفته است

جانبه باید خود را ملزم به تبعیت قوانین منطبق با موازین اسلام بدانیم و از عوام فریبی، دروغ، حيله، ظلم، اذیت، خشونت و تحقیر انسان ها و ترور شخصیت آنها فاصله بگیریم.

آیت الله صانعی خاطر نشان ساختند: اسلام دین علم و عقل است نه دین خرافات و موهومات و باید توجه داشت که طرح مسائل خرافی و موهومات که روز به روز بیشتر می شود اصل اسلام را نشانه گرفته است و هدفش منحرف کردن افکار عمومی از نابسامانیها و

ناهنجاریهای اجتماعی است.

ایشان در پایان با مخاطب قراردادن اعضای تحریریه روزنامه فرهنگ آشتی ضمن ابراز خرسندی از فعالیت ایشان و سایر اهالی رسانه در ترویج فرهنگ غنی اسلام فرمودند: خداوند را شاکر و سپاسگزارم که امثال شما ها که دلشان به حال اسلام و ملت اسلام و

بشریت می تپد در جامعه حضور دارند اگرچه متأسفم از اینکه برخی موانع و محدودیت های نیز بر سر راه شما برای گسترش فعالیت های اطلاع رسانی تان چه در داخل و چه در خارج وجود دارد.

دشمنان، اسلام، قرآن و احکام نورانی اسلام را زیر سؤال ببرند. ایشان با ابراز نگرانی از اینکه برخی افراد نظرات خود

احکام واقعی اسلام در تمام ابعاد قانون گذاری اعم از مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی کافی و بی نیاز کننده نه تنها مسلمانان بلکه بشریت است و به قول حضرت امام (سلام الله علیه) اسلام بن بست ندارد.

حضرت آیت الله العظمی صانعی در دیدار مدیر مسئول و اعضای تحریریه روزنامه فرهنگ آشتی ضمن بیان مطلب فوق فرمودند: شما عزیزان که در عرصه خبر و اطلاع رسانی فعالیت می کنید اگر می خواهید مطلبی را به نام اسلام بنویسید و منتشر کنید تمام تلاشتان این باشد که جوانب آن مسئله و قرائت های مختلف پیرامون آن را بسنجید و آن استنباطی را که می توانید پاسخ گوی آن باشید بیان کنید.

این مرجع عالیقدر با اظهار تأسف از اینکه برخی افراد مطالبی را با توجیه های نامناسب به نام اسلام بیان می کنند که قابل دفاع نیست فرمودند: چرا حرفی می زند که بعد از اعمال فشار خارجی ها مجبور شوند آن را نقض کنند، چرا مطالبی به گونه ای نسنجیده بیان می شود که سبب شود



اسلام دین علم و عقل است نه دین خرافات و موهومات و باید توجه داشت که طرح مسائل خرافی و موهومات که روز به روز بیشتر می شود اصل اسلام را نشانه گرفته است و هدفش منحرف کردن افکار عمومی از نابسامانیها و ناهنجاریهای اجتماعی است.

را عین دین قلمداد کرده و به نام اسلام آن را منتشر می کنند، فرمودند: اگر پذیرفته ایم که اسلام حکومت دارد برای رسیدن مردم به حقوقشان و جلوگیری از ظلم و ستم و رسیدن مردم به امنیت همه

را عین دین قلمداد کرده و به نام اسلام آن را منتشر می کنند، فرمودند: اگر پذیرفته ایم که اسلام حکومت دارد برای رسیدن مردم به حقوقشان و جلوگیری از ظلم و ستم و رسیدن مردم به امنیت همه

نقش اندیشه های شیخیه در ظهور جنبش بایه

- ۲۶. نجفی، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.
- ۲۷. شیخ طوسی، ص ۲۱۳.
- ۲۸. شیخ طوسی، ص ۳۱۰.
- ۲۹. ابراهیمی، ص ۱۱۰.
- ۳۰. ابراهیمی، ص ۱۱۷.
- ۳۱. میرزاجانی، ص ۱۰۷ تا ۱۰۷؛ به نقل از نجفی، ص ۱۴۷ تا ۱۴۹.
- ۳۲. میرزاجانی، ص ۱۰۷؛ به نقل از نجفی، ص ۱۴۷ تا ۱۴۹.
- ۳۳. باب، احسن القصص؛ به نقل از نجفی، ص ۱۴۹.
- ۳۴. خاوری، ج ۱، ص ۸۵؛ به نقل از نجفی، ص ۱۶۶.
- ۳۵. اعتضاد السلطنه، ص ۱۱۱.
- ۳۶. اعتضاد السلطنه، ص ۱۱۲ تا ۱۱۶.

و لذا علی محمد شیرازی باید هم تمام هم خود را مصروف اثبات دعاوی خود بر اساس رفتار و گفتار شیخ و سید می کرد؛ که در عمل نیز همین امر اتفاق افتاد؛ زیرا علی محمد شیرازی پس از دعوی قائمیت، شیخ و سید را مبشر خود خواند و از این طریق، پیوستگی خود را با زمینه شیخی، ناگستنی تلقی کرد

- ۳۷. اعتضاد السلطنه، ص ۱۲۲.
- ۳۸. لمبتن، جامعه ایرانی زیر سلطه قاجار؛ به نقل از الگار، ص ۱۹۹.
- ۳۹. اعتضاد السلطنه، ص ۱۱۱.
- * استاد یار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

- رسائل، ص ۲۳۴.
- ۱۶. اعتضاد السلطنه، ص ۹.
- ۱۷. تنکابنی، ص ۵۹.
- ۱۸. میرزاجانی، ص ۲۳۲.
- ۱۹. مدرس چهاردهی، ص ۳۰۴.
- ۲۰. نجفی، ص ۵۶.
- ۲۱. روحی و کرمانی، ص ۲۷۶.
- ۲۲. هدایت، ص ۳۱۰.
- ۲۳. نجفی، ص ۱۶۲.
- ۲۴. میرزاجانی کاشانی، ص ۱۱۲؛ به نقل از نجفی، ص ۲۰۷.
- ۲۵. نجفی، ص ۲۱۰.

- الاحادیث، ص ۴-۶.
- ۸. رشتی، رساله در جواب بعض اهل اصفهان، ص ۳ به بعد.
- ۹. تنکابنی، ص ۴۷.
- ۱۰. تنکابنی، ص ۴۷.
- ۱۱. محمدکریم خان کرمانی، ارشاد العوام،

- ◀◀ ادامه از صفحه قبل
- منجی اجتماعی را طلب می کرد و از آن جا که به قول لمبتن در دوران قاجار نیز مانند روزگاران پیش جنبش های اجتماعی رنگ مذهب داشت ۳۸ دین سازی کار روز شده بود ۳۹ و از جمله آقاخان محلاتی و مخدومقلی ترکمان و سید کلاردشتی نیز همین ادعاها را مطرح کرده بودند، لذا جنبش باب نیز از چنین مؤلفه های اجتماعی بهره فراوان برد.
- ۱. محمدکریم خان کرمانی، ارشاد العوام، ج ۳، ص ۶۹.
- ۲. احسانی، شرح زیارت جامعه کبیره، ص ۲۲۸.
- ۳. محمدکریم خان کرمانی، ارشاد العوام، ج ۳، ص ۷۰.
- ۴. احسانی، شرح زیارت جامعه کبیره، ص ۱۹۰.
- ۵. کورین، ص ۸۹-۸۸.
- ۶. ابراهیمی، ج ۱، ص ۳۵.
- ۷. حاج محمدخان کرمانی، دروس تأویل



گزارش نامه داخل
دفتر ریج عالیقدر
حضرت آیت الله العظمی صانعی
اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۸۹ - رجب ۱۴۳۲ - ژوئن ۲۰۱۱
سال سوم / صفحه ۳۶
www.saanei.org & istifta@saanei.org

دفتر قم:

خیابان شهید محمد منتظری، کوچه هشتم، پلاک ۴

کدپستی ۳۷۱۳۷۴۴۳۶۹

تلفن: ۰۱۰ - ۷۷۴۴۰۰۹ - ۷۷۴۴۷۶۷ - ۶۲ - ۷۸۳۱۶۶۰

نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۳۵۰۸۰

ایمیل: istifta@saanei.org

حضرت آیت الله العظمی صانعی
دختر رسول گرامی اسلام، با مظلومیت و در اوج تنهایی،
به تمام پیروانش ثابت کرد که یک زن هم می تواند به مقابله
با حاکمیت زور و خفقان بپردازد و پرده نفاق و ترس را پاره
کند و به انسانها حق و حقیقت را نشان دهد.
چکیده اندیشه ها

درج مقاله ها و تحلیل ها در راستای اطلاع رسانی و
ارتقاء سطح فکری می باشد و دلالتی بر تایید آن نیست.

پیامهای تسلیت به حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله)

شما مایه فخر و مباهات اسلام هستید

پیام تسلیت آیت الله هاشمی رفسنجانی

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز با
صدور پیامی مصیبت وارده به آیت الله العظمی
صانعی را تسلیت گفت. به گزارش پایگاه اطلاع
رسانی آیت الله هاشمی رفسنجانی متن کامل
این پیام بدین شرح است:
حضرت آیت الله جناب آقای صانعی
مصیبت وارده به خاندان معظم جنابعالی
موجب تأثر و تألم خاطر گردید.
از درگاه خداوند متعال برای آن فقید سعید
رحمت واسعه و برای بازماندگان به ویژه
بیت محترم جنابعالی صبر جمیل و اجر
جزیل مسألت می نمایم.

سه شنبه ۱۷ خرداد ۱۳۹۰

پیام تسلیت حجت الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی

حجت الاسلام و المسلمین سید حسن
خمینی، یادگار امام خمینی، دریامی به آیت
الله العظمی شیخ یوسف صانعی درگذشت
پدر همسر ایشان را تسلیت گفت.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی و خبری
جماران، متن این پیام به شرح ذیل است:

بسمه تعالی

محضر مبارک آیت الله العظمی شیخ یوسف
صانعی (مدظله العالی)

مصیبت وارده درگذشت ابوالزوجه مکرم را
خدمت جنابعالی و بیت محترم تسلیت
عرض نموده و از خداوند متعال علو
درجات آن مرحوم و طول عمر با عزت
حضرتعالی را مسئلت دارم.

سید حسن خمینی

۱۳۹۰/۳/۱۶

پیام تسلیت حضرت آیت الله العظمی
صانعی (مدظله العالی) به مناسبت درگذشت والده
جناب آقای دکتر فضل الله صلواتی

بسم الله الرحمن الرحيم
"أنا لله وإنا إليه راجعون"
فاضل محترم و متقی

جناب آقای دکتر فضل الله صلواتی (دام عزه و توفیق)
فوت مرحومه والده مکرمه را - که در تربیت
دینی و رشد استعدادهای فرزندان سهم
بسزایی داشته - به حضرت عالی و همه فرزندان
و بستگان سببی و نسبی آن مرحومه تسلیت
گفته و از خداوند مهربان برای او مغفرت و
رضوان، و برای شما و همه بازماندگانش اجر
جزیل و صبر جمیل را مسئلت می نمایم. امید
آن که خداوند به امثال شما دانشمندان متعهد و
آگاه به زمان، توفیق زیادتیر در جهت نشر
فرهنگ غنی اسلام را عنایت فرماید.

ارادتمند قدیم و هم شاگردی درس های
پدر بزرگوارتان مرحوم آیت الله صلواتی -
یوسف صانعی - جمادی الثانی ۱۴۳۲ -
۱۳۹۰/۳/۱۰

می کنیم.

از خداوند متعال برای آن فقید سعید
غفران و رحمت الهی و برای بازماندگان
محترم صبر و اجر و سلامتی و برای
جنابعالی که از سرمایه های ارزنده اسلام
و مسلمین و تشیع و حوزه های علمیه
هستید دوام توفیق خدمت به اسلام و
انقلاب و معارف اهل البیت (ع) مسألت
داریم.

ایام عزت مستدام و سایه مبارک بادوام و
وجود مبارکتان از هر گزند مصون باد.

مجمع روحانیون مبارز

سید محمد خاتمی

پیام تسلیت حضرت آیت الله العظمی
صانعی (مدظله العالی) به مناسبت درگذشت
مهندس عزت الله سبحانی



بسم الله الرحمن الرحيم
"وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ
الْمُؤْمِنِينَ"
درگذشت مؤمن متعهد

مرحوم مهندس عزت الله
سبحانی را به همسر و فرزندان محترمشان و
تمامی وابستگان نسبی و سببی تسلیت
عرض نموده و از خداوند برای آن مرحوم
علو درجات و برای بازماندگان صبر جمیل
و اجر جزیل خواستارم.
امید آنکه راه ایشان در خداخواهی و
دینداری همراه با آزادگی، اخلاق مداری و
انصاف و صدق در انتقاد و مبارزه با ظلم و
ستم در جهت احقاق حق همراه با صبر و
طمأنینه، مورد نظر و توجه همگان قرار
گیرد.

یوسف صانعی - جمادی الثانی ۱۴۳۲
۱۳۹۰/۳/۱۰

صانعی (مدظله) را به معظم له و خانواده
محترمشان تسلیت عرض نموده و از
خداوند متعال برای آن مرحوم غفران و
رحمت الهی، و برای بازماندگان صبر جمیل
و اجر جزیل را خواستارم.

سید علی محمد دستغیب - ۹۰/۳/۱۴

پیام تسلیت مجمع روحانیون مبارز
مرجع عالیقدر حضرت آیت الله آقای حاج

شیخ یوسف صانعی (مدظله العالی)
درگذشت تأسف انگیز والد محترم همسر
گرامیتان را از صمیم قلب بمحضر مستطاب
عالی و همه بستگان داغدار تسلیت عرض

پیام تسلیت آیت الله سید جلال الدین طاهری

حضرت آیت الله سید جلال الدین طاهری
با ارسال پیام، مراتب تأثر خویش را اعلام
فرمودند. متن پیام به شرح ذیل است.
بسم الله الرحمن الرحيم
انا لله و انا اليه راجعون
حضرت آية الله صانعی مرجع تقلید
بزرگوار و معظم و فقیه عالیقدر دامت برکاته
سلام علیکم و رحمه الله و برکاته
خبر درگذشت ابوالزوجه مکرمه را دریافت
نموده و متأثر شدم.
از خداوند سبحان عافیت و سلامتی وجود
حضرتعالی را که مایه فخر و مباهات است و
مباحث درسی و فقهی آن جناب بحوزه
علمیه گرمی بخشیده است، مسئلت داشته
برای آمرحوم طلب رحمت و مغفرت الهی
را نموده و برای بازماندگان صبر جمیل و
اجر جزیل را خواهانم.

والسلام - سید جلال الدین طاهری
۱۳۹۰/۳/۱۲

همچنین حضرات آیات عظام سید علی
محمد دستغیب و سید محمد هاشم
دستغیب با ارسال پیامهای جداگانه،
درگذشت ابوالزوجه معظم له را تسلیت
گفتند.

پیام تسلیت آیت الله العظمی سید علی محمد دستغیب

بسمه تعالی
با کمال تأسف درگذشت مرحوم مغفور،
حاج علی شفیعی (رحمه الله علیه)،
ابوالزوجه ی حضرت آیت الله العظمی